



اخباریت

زیر ذره بین درایت

جلد یکم

محمد هادی ابراهیمی نژاد

سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد (۲۸)

سرشناسه	: ابراهیمی نژاد، محمد هادی، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: اخباریت زیر ذره بین درایت ج ۱ / محمد هادی ابراهیمی نژاد.
مشخصات نشر	: قم: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین (ص)، ۱۴۰۵.
مشخصات ظاهری	: ۳۴۸ ص؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
فروست	: سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد؛ شماره ۲۸.
شابک	: دوره: ۳-۰۰-۱۷۳۶-۶۲۲-۹۷۸ جلد ۱: ۰-۰۱-۱۷۳۶-۶۲۲-۹۷۸
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: اخباریت- نقد
موضوع	: اصولیت و اخباریت
رده بندی کنگره	: BP۲۵۴/۷
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۶۵۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۱۱۹۶۴۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا

اخباریت زیر ذره بین درایت مجلد یکم

نویسنده: محمد هادی ابراهیمی نژاد

ناشر: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین ﷺ

چاپ اول: بهار ۱۴۰۵

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

شابک دوره: ۳-۰۰-۱۷۳۶-۶۲۲-۹۷۸ جلد ۱: ۰-۰۱-۱۷۳۶-۶۲۲-۹۷۸

مرکز پخش قم: خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، انتشارات خاتم النبیین ﷺ، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۲۱۴۰۹-

www.nashrekhatam.com

مرکز پخش مشهد: خیابان آخوند خراسانی ۲۰/۱، جنب مسجد حضرت زهرا ﷺ، کتابفروشی طالبیان

شریف، تلفن: ۰۹۱۵۲۵۵۳۷۰۰-۰۵۱۳۸۵۵۵۹۴۷-

آن چه در این کتاب می خوانید:

✓ **آشنایی با اخباریت**

✓ **سیره معصومین علیهم السلام و منطق «نص حدیث»**

✓ **ادله ی اخباریت بر محدّث بودن ائمه علیهم السلام**

✓ **جایگاه منطق «نص حدیث» در رفتار اصحاب**

✓ **رفتار اصحاب در محضر امام علیه السلام**

✓ **روش اصحاب منطق «نص حدیث» را نفی می کند**

✓ **سیره علمای سلف و منطق «نص حدیث»**

✓ **لغزشگاه اخباریت، جمود بر «قول» و «نطق»**

✓ **دلالت التزامی، بطلان منطق «نص حدیث»**

✓ **بررسی مستندات روایی منطق «نص حدیث»**

✓ **جنگ منطق «نص حدیث» با جبهه ثقلین**

✓ **خسارتهای نظریه «نص حدیث» بر دین**

فهرست

۱۱.....	چکیده
۱۷.....	پیش درآمد
۲۳.....	آشنایی با اخباریت
۲۳.....	تعبد و توقیفیت دین
۲۴.....	انحراف اخباریت در تعبد
۲۵.....	اخباریت در دام «حسبنا الروایة»
۳۲.....	چکیده «شاقول اخباریت و اصولیت»
۳۶.....	چکیده «پیشینه اخباریت»
۴۱.....	پوزشی فروتنانه
۴۵.....	سیره معصومین علیهم السلام و منطق «نص حدیث»
۴۷.....	ادله‌ی اخباریت بر محدّث بودن ائمه علیهم السلام
۴۸.....	تحلیل نظریه «محدّث» بودن ائمه علیهم السلام
۵۳.....	اشکال ۱ بر محدّثیت ائمه علیهم السلام (عدم عنوان محدّث در القاب ائمه)

اشکال ۲ بر محدثیت ائمه علیهم السلام (کاربرد باطل عنوان محدث)	۵۴.....
اشکال ۳ بر محدثیت ائمه علیهم السلام (نقض قرآنی محدث بودن ائمه)	۵۶.....
اشکال ۴ بر محدثیت ائمه علیهم السلام (نقض های روایی محدث بودن ائمه)	۵۸...۵۸
اشکال ۵ بر محدثیت ائمه علیهم السلام (نقض های عملی محدث بودن ائمه)	۶۵...۶۵
اشکال ۶ بر محدثیت ائمه علیهم السلام (تناقض محدث با فضائل ائمه)	۶۶.....
اشکال ۷ بر محدثیت ائمه علیهم السلام (معارض صریح)	۶۷.....
بررسی محتوایی مستندات محدث بودن ائمه علیهم السلام	۷۰.....
احتمال اول، نفی کاربرد رأی و هوی	۷۰.....
احتمال دوم، نفی نقل قول از دیگران	۷۲.....
احتمال سوم، حکم واحد برای همه احادیث	۷۳.....
احتمال چهارم، تقیه	۷۴.....
جایگاه منطق «نص حدیث» در رفتار اصحاب	۷۷.....
رفتار اصحاب در محضر امام علیه السلام	۷۸.....
روش اصحاب منطق «نص حدیث» را نفی می کند	۹۰.....
سیره علمای سلف و منطق «نص حدیث»	۱۰۳.....
لغزشگاه اخباریت، جمود بر «قول» و «نطق»	۱۰۷.....
کاربرد قول اعم از نص کلام	۱۰۷.....
کاربرد نطق در اعم گفتار	۱۰۹.....
دلالت التزامی، خط بطلان بر منطق نص حدیث	۱۱۳.....

۱۲۱.....	بررسی مستندات روایی منطق «نص حدیث»
۱۲۲.....	روایات اسناد حدیث به گوینده آن
۱۲۴.....	بررسی روایات قولنا قولهم
۱۲۶.....	بررسی روایت کمیل: لَا نَقْلَ إِلَّا مِنْ إِمَامٍ فَاضِلٍ
۱۳۲.....	بررسی روایت تقولوا ما قلنا
۱۳۳.....	روایت ان تقولوا اذا قلنا
۱۳۵.....	روایت ان تقولوا ما نقول
۱۳۷.....	روایت کیف تتکلم بکلام لا یتکلم به امامک
۱۳۹.....	روایت ویل لهم ان ترکوا ما اقول
۱۴۰.....	روایت نص بالسمع و النطق
۱۴۶.....	روایت قول از اصل و سمع
۱۴۹.....	روایت ان تقولوا بشیئ ما لم تسمعوا
۱۵۳.....	روایت من دان الله بغير سماع
۱۵۷.....	روایت من اصغى الى ناطق
۱۶۱.....	جنگ منطق نص حدیث با جبهه ثقلین
۱۶۱.....	مرحله یکم: تضاد این نظریه با روایات
۱۶۲.....	معالم دین و نص حدیث
۱۶۷.....	فتوا و نص حدیث

۱۶۷.....	مناظره و نص حدیث
۱۸۶.....	ولایت تشریعی معصومین علیهم السلام و نص حدیث
۱۸۷.....	استنباط و نص حدیث
۱۸۸.....	منطق نص حدیث کانون اشکالات
۱۹۸.....	مرحله ی دوم: نقص حجت خداوند بر اساس نص حدیث
۱۹۸.....	دلیل نخست:
۲۰۲.....	دلیل دوم:
۲۰۴.....	مرحله ی سوم: عملی نبودن این نظریه
۲۰۷.....	چکیده «پشتوانه های علمی ائمه علیهم السلام »
۲۱۱.....	چکیده محدّث (به فتح دال) یا محدّث (به کسر دال)؟!.....
۲۱۵.....	چکیده قانون گذاری نخستین اساس فتوا (ولایت تشریعی).....
۲۱۹.....	تاریخچه علم اصول و فتوا.....
۲۲۱.....	تدوین روایات اصولی.....
۲۲۲.....	تدوین کتب اصولی.....
۲۴۰.....	تدوین رساله های فتوایی.....
۲۴۹.....	همسانی های شگفت اخباریت و سنیان.....
۲۵۱.....	همسانی ۱: مراجعه بی درایت به حدیث.....
۲۵۲.....	همسانی ۲: اعتماد به هر روایتی.....
۲۵۲.....	همسانی ۳: دشمنی با علما و فقها.....

همسانی ۴: کاربرد عنوان «غیر مقلدین»	۲۵۲
همسانی ۵: انکار استنباط	۲۵۳
همسانی ۶: اشکال به اختلاف فتاوی	۲۵۳
همسانی ۷: نظریات و فتاوی مشابه سنیان	۲۵۸
همسانی ۸: عرضیت یا طولیت فتاوی فقها	۲۶۰
همسانی ۹: سیاست فرار از تحقیق	۲۶۱
همسانی ۱۰: روش‌های عملی مشترک با سنیان	۲۶۳
همسانی ۱۱: مصادره تبعیت از تقلید	۲۶۵
آیا اختلاف فتوا نشانه تخلف فقها از تقلید است؟!	۲۶۷
صورت مسئله نادرست	۲۶۷
برخی از علل اختلاف فتوا	۲۶۹
صور اختلاف فتوا و تبدل رأی	۲۷۴
اختلاف فتوا معلول قصور	۲۷۸
سیاست حکیمانه اختلاف	۲۷۹
شرط «فتاوی عن علم»، حلال مشکل	۲۸۰
عقبه‌ی اشکال به اختلاف فتاوی کجاست؟	۲۸۴
یک هشدار مهم در اشکال اختلاف فتوا	۲۸۴
عدم درایت و اختلاف اصحاب در زمان حضور	۲۸۵

لنگرگاه شگفت اخباریت ۲۸۷

مستندات روایی «اخباریت زیر ذره بین درایت» ۲۹۱

بیست و هشتمین و بیست و نهمین تحقیقات سایت آشتی با خرد، تحقیق در نظریه اخباریت و منطق نص حدیث است.

«اخباریت زیردّه بین درایت» همان گونه که از نامش پیداست به مستندات این نظریه و بررسی و نقد آن می پردازد و محققین را با زوایای شگفت این نظریه آشنا می کند.

همچنین تالی فاسدهای این نظریه را آشکار می سازد. «اخباریت زیردّه بین درایت» با ساختار متنی در سایت «آشتی با خرد» هم در دسترس است:

shia-akhbari.com/page/Section.aspx?n=۷۱-۲۴۴۹۴

ما را در اینجا می توانید ببینید:

aashtee.org

aashtee.ir

shia-akhbari.com

shia-akhbari.org

aashtee.net

aashteebakherad.ir

از نظرات و انتقادات شما استقبال می کنیم:

info@aashtee.org

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد
و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین
و اللعن على اعدائهم اجمعین

چکیده

تنها دینی که عقلانیت آن قابل دفاع باشد و شرعیت آن قابل اثبات باشد، اسلام کامل است.

اصول اساسی دین اسلام کامل عبارتند از: ۱- عقل، ۲- وحی و ۳- مفسر معصوم وحی.

این سه ویژگی منحصر اسلام: ۱- عقل، ۲- وحی و ۳- مفسر معصوم وحی، ویژگی‌هایی که در هیچ مکتب الهی و بشری دیگری پیدا نمی‌شود.

بر این اساس خطرناکترین تهاجمات به دین، حرکت‌هایی است که از همین محورهای سه‌گانه (وحی، عقل و مفسر معصوم وحی) را نشانه

رود. البته این تهاجمات آن گاه خطرناک تر می شوند که با پوشش دفاع از یکی دیگر از همان محورهای سه گانه استتار شود.

در این میان خطر حذف خرد، در درجه نخست قرار دارد. چرا که ۱. اساس اسلام کامل با خردورزی بنا نهاده شده و ۲. ساختمان آن نیز با تعقل بالا رفته و ۳. همچنان با خرد حفظ می شود.

لذا حذف خرد در واقع بریدن تنها شاخه ای است که جوانه دین از آن سر برآورده است.

این فاجعه با چند پوشش متفاوت، استتار و عرضه شده است که در رأس آن، حذف عقل با ابزار حدیث و «منطق نص حدیث» است. «منطق نص حدیث» در ادیانی چون مسیحیت پیشینه دارد. همچنین در سنیان نیز پیشینه ای دیرینه و آشکار دارد، از حنبلی ها و فرقه ای ظاهریه تا سلفیه ی فعلی و وهابیت، همگی از «نص زدگان» هستند.

این منطق در طول تاریخ به شکلی به شیعه نیز راه یافته است. نسخه ی شیعی این منطق به نام «اخباریت» شهرت یافته است. شایسته است پیش از نقد اخباریت با آن آشنا شویم.

خَرَد، تعبد به وحی را به عنوان یک تکلیف عقلی و عقلایی بر گرده ی انسانِ خردمند می گذارد. از این تکلیف با تعبیر «توقیفیت

دین» یا تبعیت محض از ثقلین یاد می‌شود. امتیاز مهم اخباریت از اصولیت یک انحراف آشکار است. همین انحراف است که اخباریت را از اصولیت جدا ساخته است. اخباریت تبعیت از ثقلین را به «نص حدیث»، یعنی معنی مدلول مطابقی آن، محدود کرده و سایر مدالیل روایات را ساقط می‌کند. حاصل این امر، متروک شدن مدالیل التزامی و استنباطی ثقل اصغر است.

اخباریت، همچنین تنها آیاتی از قرآن را حجت می‌داند که روایتی ذیل آن وارد شده باشد. لازمه قطعی این مبنای «حسبنا الروایة» است. با درنگ شایسته در آن چه گذشت روشن می‌شود که منطق «نص حدیث» به جای این که حافظ توقیفیت دین و ضامن تعبد به ثقلین باشد، با ترک ثقل اکبر و ترک مدالیل استنباط شده از ثقل اصغر، بزرگترین آفت تعبد گشته است!

حذف مدالیل استنباط توسط اخباریت، در نوشتار «شاقول اخباریت و اصولیت» ارایه شده است و در همین نوشتار چکیده این کتاب را با هم مرور می‌کنیم.

پس از آشنایی با اخباریت سراغ مستندات آنها می‌رویم. سرفصل‌های استدلال اخباریت بر منطق «نص حدیث» عبارتند از:

۱- سیره معصومین علیهم السلام، ۲- سیره اصحاب در دوران حضور، ۳- سیره علمای سلف در دوران غیبت و ۴- مجموعه‌ای از روایات.

اما پس از تحقیق روشن می‌شود که منطق اخباریت، هیچ دلیل و برهان معتبری ندارد.

پیداست که اهل بیت علیهم السلام احادیث سینه به سینه از پیامبر صلی الله علیه و آله داشته‌اند. اما انحصار علم ائمه علیهم السلام و بیانات ائمه علیهم السلام، به احادیث سینه به سینه، قطعاً نادرست است.

اما برخی از اخباریون ادعای می‌کنند کار اهل بیت علیهم السلام منحصر به بیان احادیث سینه به سینه، بوده است. لذا ائمه علیهم السلام را محدّث (به کسر دال) می‌دانند.

با بررسی مستندات اخباریت، بطلان این نظریه ثابت می‌گردد. چرا که اولاً این نظریه متعارض با قرآن و روایات است و ثانیاً معنی روایات مورد استناد اخباریت آنی نیست که آنان ادعا می‌کنند.

بر اساس مستندات، رفتار اصحاب در دوران حضور نیز چه در محضر امام و چه میان خودشان، بر خلاف نظریه یاد شده است.

گذشته از این سیاست کلی و عمومی ائمه علیهم السلام، سیاست آموزش استنباط و پرورش مستنبط برای افراد مستعد بوده است.

بر همین اساس نیز اصحاب در روایات می‌اندیشیدند و درایت خود

از احادیث را در قالب رأی و نظر شخصی به ائمه عليهم السلام عرضه می‌داشتند تا از درستی آن مطمئن گردند.

در لابلای کتب سلف هم شواهد فراوانی وجود دارد که سیره سلف، صرف نقل روایت نبوده است، بلکه برای درایت روایات از استنباط نیز یاری می‌طلبیدند.

گویاترین شاهد بر سیره علمای سلف رساله‌های اصولی و کتب فتوایی آنان است.

اما مهم این است که اخباریت، چیزی جز روایت معصوم را حجت نمی‌داند، لذا هرگز نمی‌تواند به سیره اصحاب و علمای سلف استناد کند.

با درنگ در مستندات اخباریت روشن می‌شود که لغزشگاه اخباریت، جمود بر دو واژه «قول» و «نطق» است.

اما با درنگ بیشتر بر کاربردهای این دو واژه روشن می‌شود که مقصود از «قول» و «نطق» معصوم، گسترده‌تر از «عین الفاظ» معصوم است و تنها چیزی که از تعبیر «قول» و «نطق» در روایات استفاده می‌شود، توقیفیت دین است.

گذشته از این که مستندات فراوانی وجود دارد، که معتبر بودن سایر دلالت‌ها و از جمله دلالت‌های التزامی را اثبات می‌کند.

لذا نفس معتبر بودن دلالت التزامی، خط بطلان آشکاری است بر منطق «نص حدیث».

با تحقیق در مستندات روایی نظریه‌ی «نص حدیث»، روشن می‌شود این نظریه، حاصل عدم درایت روایات است! این عدم درایت‌ها، تالی فاسدهای فراوانی دارد، از جمله اخبارت را به جنگ ناخواسته جبهه ثقلین کشانده است.

شگفت آن است که شاهد مشابهت و همسانی‌های متعدد اخباریت با سنیان هستیم.

شگفت‌تر هم این که نظریه اخباریت، پس از لنگر انداختن در ساحل «حسبنا الروایة» و زندان کردن «حسبنا الروایة» در دلالت مطابقی، آفت‌های بزرگی را در دین ایجاد کرده است.

پیش درآمد

تنها دینی که عقلانیت آن قابل دفاع باشد و شرعیت آن قابل اثبات باشد، اسلام کامل است.

در نوشتار «کدامین دین»^۱ آمده است:

دینی که بتوان صد در صد از عقلانیت آن دفاع کرد، منحصر به «اسلام کامل» است، و اسلام واقعی نیز در «تشیع» متبلور است، و استمرار حیات تشیع حقیقی را نیز جز در «حوزه‌های علمیه» (با تمام کاستی‌های آن) نمی‌توان یافت.

اصول اساسی دین اسلام کامل عبارتند از:

۱ و ۲) عقل و وحی

إن لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة.

به راستی که برای خداوند بر مردم دو حجت است: حجت آشکار و برونی و حجت درونی.

(۱) از سایت آشتی با خرد

فأما الظاهرة فالرسول والأنبياء والأئمة عليهم السلام.

اما حجت آشکار و برونی، فرستادگان و پیامبران الهی و ائمه عليهم السلام هستند

و أما الباطنة فالعقول...^۱

و اما حجت درونی، خرد می باشد....

میراث وحی (میراث پیامبر و ائمه) نیز کتاب و عترت است.

إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى:
به راستی که من در میان شما دو چیز گرانبها را باقی گذاشتم. تا
هنگامی که به این دو چنگ زنید، هرگز پس از من گمراه
نمی شوید. (آن دو چیز عبارتند از:)

کتاب الله

کتاب خداوند

و عترتي أهل بيتي.

و عترت من اهل بیت عليهم السلام من،

و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض...^۲

واقعا این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی گردند تا این که بر حوض

(۱) روایت ۱: کافی ج ۱ ص ۱۶

(۲) روایت ۲: بحار الانوار ج ۲ ص ۱۰۰

(کوثر در قیامت) بر من وارد شوند....

در نتیجه:

۳) عدلِ تفکیک ناپذیر وحی، یعنی عترت، همان مفسر معصوم وحی (کتاب) است.

بر این اساس، پشتوانه‌ی فریاد عقلانیت دین، در تمامی کرانه‌های جهان، و در تمامی افقهای تاریخ، و نیز پیشفرض شریعتی که حقانیت آن قابل اثبات باشد، این سه ویژگی منحصر اسلام است: ۱- عقل، ۲- وحی و ۳- مفسر معصوم وحی، ویژگی‌هایی که در هیچ مکتب الهی و بشری دیگری جز اسلام کامل (اسلام شیعی) پیدا نمی‌شود.

از این رو هر حرکتی که به یکی از این محورهای بنیادین اسلام خللی وارد کند، به تخریب بنیادین ساختار اسلام منتهی می‌گردد و دفاع از عقلانیت و شرعیت دین را با اشکال روبرو می‌سازد. این اشاره علاوه بر این که اهمیت و حساسیت فوق العاده‌ی این اصول سه‌گانه را نشان می‌دهد، خطیر بودن وظیفه‌ی ما را در تبیین و دفاع از آن معین می‌کند.

در همین راستا در نوشتار «صلح آرمانی مشترک»^۱ آمده است:

(۱) سایت آشتی با خرد:

به قاطعیت می‌توان گفت مخربترین حرکتها در حوزه اسلام، یورشهایی است که به حذف عقل یا حذف وحی و یا حذف مفسر معصوم قرآن می‌انجامد.

حال اگر این یورشها از «قداست منطق و محبوبیت ابزار» سوء استفاده نماید، شدت تخریب چنین یورشهایی را نمی‌توان با هیچ مقیاسی سنجید.

بر این اساس خطرناکترین تهاجمات به دین، یورش به ساختار دین است که در سه سطح قرار دارد:

یورش به دین با هدف حذف عقل در پوشش نص‌زدگی و...

یورش به دین با هدف حذف وحی در پوشش عقل‌زدگی

یورش به دین با هدف حذف مفسر معصوم قرآن در پوشش قرآن محوری و...

در کمال تأسف این تهاجمات - همان گونه که مشاهده می‌کنید - با پوشش دفاع از یکی دیگر از همان محورهای سه‌گانه (وحی، عقل و مفسر معصوم وحی) استتار می‌شود.

ناشناخته ماندن نقش واقعی خرد، فاجعه‌بارترین اتفاقی است که در ساحت دین ممکن است رخ دهد. خواه نتیجه این ناشناختگی در قالب حذف خرد باشد و خواه در قالب غلو در آن.

اما حذف خرد، در درجه نخست خطر قرار دارد. چرا که ۱. اساس

اسلام کامل با خردورزی بنا نهاده شده و ۲. ساختمان آن نیز با تعقل بالا رفته و ۳. همچنان با خرد حفظ می‌شود. لذا حذف خرد در واقع بریدن تنها شاخه‌ای است که جوانه دین از آن سر برآورده است.^۱

این فاجعه با چند پوشش متفاوت، استتار و عرضه شده است که در رأس آن، حذف عقل با پوشش نص‌گرایی و ابزار حدیث است. توضیح این که فرآیندی که به استخراج محتوای منابع وحی می‌انجامد، همان استنباط است، و ابزار استنباط هم چیزی جز خرد نیست.

مسلمان با حذف استنباط که روح آن حذف خرد است، از یک سو دست ما از بسیاری از حقایق وحی کوتاه خواهد شد و از سوی دیگر پای قرائت‌های عوامانه به دین گشوده خواهد شد.

این فاجعه در واقع تهاجم به مهمترین اساس دین است. از این فاجعه با تعبیر «منطق نص حدیث» یا به تعبیر دقیق‌تر «نص‌زدگی» یاد می‌کنیم.

«منطق نص حدیث» در ادیانی چون مسیحیت پیشینه دارد و از سوی برخی از گروه‌های آنان طرفداری می‌شود.

(۱) روایت ۳: کافی ج ۱ ص ۱۰

متن روایتها را در بخش «مستندات روایی» ببینید.

«منطق نص حدیث» در سنیان نیز پیشینه‌ای دیرینه و آشکار دارد، از حنبلی‌ها و فرقه‌ی ظاهریه تا سلفیه‌ی فعلی و وهابیت، همگی از «نص‌زدگان» هستند.

این منطق در طول تاریخ به شکلی به شیعه نیز راه یافته است و به ایجاد نسخه‌ی «منطق نص حدیث» شیعی با نام «اخباریت» انجامیده است.

در حال حاضر، تهاجم «منطق نص حدیث» چه نسخه‌ی شیعی آن و چه نسخه‌ی سنی آن، مطرح است و اولویت پرداختن به این دو، مسلم است. اما از آن رو که تهاجم‌های نسخه‌ی شیعی «منطق نص حدیث» توسط اخباریت و از درون خود شیعه است، خطر آن بیشتر احساس می‌شود.

اخباریت، انحراف خود را مستند به روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌کند. لذا بایسته است مستندات آنها مورد تحقیق و بررسی شایسته قرار گیرد.

اما پیش از هر چیزی بیشتر با اخباریت آشنا شویم.

آشنایی با اخباریت

اخباریت چیست و انحراف آن از کجا آغاز شده است؟
برای پاسخ این پرسش شایسته است با اخبار آشنا شویم.
این آشنایی در سرفصل‌های زیر رقم می‌خورد.

تعبد و توقیفیت دین

معجزه خرد در روشنگری و کشف واقعیات است، امری که انکار
ناپذیر است.

از سوی دیگر محدودیت خرد افراد نیز از بدیهیاتی است که مورد
شهود و اتفاق همگان است.

این محدودیت، پای نیاز به وحی را در سیر تکامل انسانی
می‌گشاید.

لذا محدودیت خرد و نیاز به وحی، دو روی یک سکه هستند.
درک درست این امر، توقیفیت دین را برهانی و مستدل می‌کند.
بر این اساس است که خرد، تعبد به وحی را به عنوان یک تکلیف

عقلی و عقلایی بر گرده‌ی انسانِ خردمند می‌گذارد. توقیفیت دین و تعبد به وحی، به معنی تسلیم محض در مقابل ثقلین است.

به سخن دیگر ملاکات احکام الهی فراتر از محدود عقلی بشری است. لذا لازمه توقیفی بودن احکام دین، این است که بشر در تدوین احکام الهی، هیچ نقشی ندارد و نظرش هیچ تأثیری در حکم الهی ندارد، مگر این که از ناحیه‌ی خداوند ولایت تشریعی عطا شده باشد و یا خداوند اختیار و آزادی در انتخاب برای بنده‌اش قرار داده باشد (مانند احکام و کفارات تخییری).

این اشاره کوتاه روشن می‌سازد که توقیفیت و دین و ضرورت تعبد، تنها از اصول اولیه شیعه نیست، بلکه امری عقلانی است که اقامه و بقاء دین با آن تضمین می‌گردد.

این امر عقلانی در روایات فراوانی نیز مطرح شده است.

انحراف اخباریت در تعبد

اصل توقیفیت دین و ضرورت تعبد به کلام وحی، امری است عقلی و شرعی و مورد اتفاق همگان.

نقطه اختلاف در مصداق خارجی تبعیت از ثقلین است.

بر اساس ادعای اخباریون آن چه اخباریت را از اصولیت جدا ساخته این است که:

(۱) اجتهاد و استنباط، مصداق عمل به رأی و قیاس فاسد و عقل

ناقص و فتوای به غیر علم و... است و لذا حرام و باطل است.

(۲) در نتیجه حجت، منحصر در متن خود ثقلین است و تنها «نص

حدیث» و مدلول مطابقی روایات حجت است.

اما با درنگ شایسته روشن می شود که محدود ساختن تبعیت از ثقلین به «نص حدیث» به معنی مدلول مطابقی آن و حذف سایر مدالیل روایات، انحراف آشکاری است که در معنی توقیفیت دین توسط اخباریون ایجاد شده است و خیانت بزرگی است که به تعبد دینی وارد شده است، هر چند این خیانت ناخواسته و ناآگاهانه باشد. همین انحراف است که اخباریت را از اصولیت جدا ساخته است. و همین خیانت است که اخباریت را آفت تعبد ساخته است.

اخباریت در دام «حسبنا الروایة»

نسخه‌ی شیعی نص‌زدگی، همان اخباریت است که با پوشش

تبعیت از ثقلین، اجتهاد و استنباط را تخطئه می کند.

با این توضیح که دو امر از اصول اولیه اسلام است:

- (۱) فرمان پیامبر ﷺ در پیروی از ثقلین یعنی قرآن و اهل بیت ﷺ
- (۲) حرمت عمل به رأی و قیاس فاسده و عقل ناقص و فتوای به غیر علم و...
- آن چه اخباریت را از اصولیت جدا ساخته، چند ادعای اخباریت است که عبارت است از:
 - (۳) اجتهاد و استنباط، مصداق عمل به رأی و قیاس فاسده و عقل ناقص و فتوای به غیر علم و... است و لذا حرام و باطل است.
 - (۴) در نتیجه حجت منحصر در خود ثقلین است و نه اجتهاد و استنباط از آن.
- از آن جایی که طبق برداشت اخباریت، فهم قرآن منحصر به اهل بیت ﷺ است، تنها آیاتی از قرآن حجت است که ذیل آن روایتی از اهل بیت ﷺ وارد شده باشد. در نتیجه:
 - (۵) قرآن به تنهایی برای مردم حجیت ندارد.
- لازمه قهری و ناخواسته‌ی عدم حجیت مستقل قرآن، انحصار حجت به روایات است. به سخن دیگر طبق ادعای اخباریت تنها چیزی که عذر قبر و قیامت است، تنها روایات اهل بیت ﷺ است و بس. در نتیجه:
 - (۶) حجت الهی، منحصر به روایات است.
- و از آن جایی که حقیقت استنباط، استخراج لوازم کلام و مدالیل

التزامی کلام است. نتیجه بطلان استنباط این است که:

۷) تنها «نص حدیث» و مدلول مطابقی روایات حجت است.

چکیده ادعاهای یاد شده این قضیه می شود که:

۸) حاصل «إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا

بعدي كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا» در عمل

تبدیل می شود به «حسبنا الرواية».

یعنی در عمل، ثقل اصغر از ثقل اکبر جدا می شود و از ثقلین هم

تنها ثقل اصغر باقی می ماند.

هر چند علمای اخباری چنین مقصودی نداشته و ندارند و عوام

اخباری نیز توجه به این امور ندارند، اما...

اما «حسبنا الرواية»، لازمه قطعی و تفکیک ناپذیر مبنای اخباریت

است.

به سخن دیگر حتی اگر مقصود اخباریت «حسبنا الرواية» نباشد،

اما مبنای اخباریت خواه ناخواه سر از «حسبنا الرواية» در می آورد و در

پوشش تبعیت از ثقلین، ناخواسته و ندانسته ثقل اکبر را ترک می کند.

زیرا از یک سو مدعی هستند که تنها آیاتی از قرآن حجت است که

ذیل آن روایتی باشد، در نتیجه از منظر اخباریت، قرآن به تنهایی فاقد

حجیت است. حاصل این امر، متروک شدن ثقل اکبر است.

فاجعه اینجاست که اخباریت بخشی از ثقل اصغر را هم تعطیل کرده و آن را از گردونه دین خارج ساخته است.

با این توضیح که هر چند اخباریت مدعی عمل به منطق «نص حدیث» است، اما روح منطق «نص حدیث»، حذف همه مدالیل روایات و احادیث، به جز مدلول مطابقی آن است.^۱ حاصل این امر هم متروک شدن مدالیل التزامی و استنباطی ثقل اصغر است.

در نتیجه اخباریت، در تبعیت از ثقل اصغر هم مصداق «یؤمنون ببعض و یکفرون ببعض» است.

برای بطلان اخباریت همین بس که تبعیت از ثقلین را به شکلی تفسیر کرده است که عملاً دچار «حسبنا الروایة» شدند.

متأسفانه «حسبنا الروایة» انحراف بزرگی را یادآوری می‌کند که در روزهای آخرین عمر پیامبر ﷺ رقم خورد و گذاشت سفارش کلیدی حضرت به انجام برسد.

سفارش پیامبر ﷺ، پیروی از ثقلین یعنی پیروی از قرآن و اهل بیت علیهم السلام بود. اما...

اما منافقی دانسته و آگاهانه خیانت کرد و گفت «حسبنا کتاب الله».

(۱) توضیح این مطلب را در نوشتار شاقول اخباریت و اصولیت ببینید.

ولی آن چه بسیار تلخ است این است که دوست هم ندانسته و ناخواسته در دام «حسبنا الروایة» افتاد.

منطق «حسبنا کتاب الله» با منطق «حسبنا الروایة» در چند جهت اشتراک دارد:

نخست این که عمر در «حسبنا کتاب الله» هرگز صادق نبود. زیرا در عمل تنها قرائت قرآن را مجاز می شمرد، اما از تفسیر قرآن و استنباط از قرآن جلوگیری کرد.

اخباریت نیز در عمل به روایات صادق نیستند. زیرا تنها مدلول مطابقی روایات را مورد عمل قرار می دهند. اما به دلیل باطل دانستن استنباط، سایر مدالیل روایی را نامعتبر می دانند.

دوم هم این که هدف عمر از «حسبنا کتاب الله» رسیدن به ریاست و فرار از تسلیم در مقابل خلفاء پیامبر ﷺ بود.

اخباریت نیز به خاطر فرار از تبعیت فقهاء آل محمد ﷺ، گرفتار «حسبنا الروایة» گردید.

اما تأسف عمیق اینجاست که عمر به حسب ظاهر، تنها ثقل اصغر را ترک کرد.^۱ اما اخباریت هم ثقل اکبر و هم مدالیل استنباطی ثقل

(۱) فید «به حسب ظاهر» را از آن رو آوردیم که منافقین به قرآن نیز اعتقادی
نداشتند

اصغر را ترک کرده است.

در اینجا تذکر چند نکته بسیار ضروری است:

نخست این که عمر آگاهانه منطق باطل «حسبنا کتاب الله» را به کار برد، ولی اخباریت ناخواسته و ندانسته در منطق نادرست «حسبنا الروایة» سقوط کرده است.

نکته دوم هم این که هر چند به اقتضای تحقیق علمی شباهت میان منطق «حسبنا کتاب الله» و منطق «حسبنا الروایة» قطعی است و تردیدی در آن نیست، اما از منظر محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام، مقایسه موالیان اهل بیت علیهم السلام با دشمنان آنها البته و صد البته باطل و خلاف اصول مسلم شیعه است.

شایسته است که در این جا به تفاوت اخلاق علمی اخباریون و اصولیون اشاره ای بنماییم.

اخباریون با این ادعای نادرست که علم اصول فقه از سنیان گرفته شده، فقها را به شدت تخطئه و حتی برخی از جهالشان، آنها را لعن هم می کنند.

اما اصولیون تنها در صدد اثبات جهالت اخباریون و بطلان شیوه و

نداشتند و تنها برای فریفتن مردم در حذف اهل بیت علیهم السلام از پوشش تبعیت از قرآن استفاده کردند.

روش آنان هستند. ولی هرگز خود موالیان اهل بیت علیهم السلام را با دشمنان آنان مقایسه نمی‌کنند.

چه خوب است که اخباریون از مطالب پیشین عبرت بگیرند و درک کنند که فاصله گرفتن از فقهای آل محمد علیهم السلام چقدر خطرناک است!

چرا که با فاصله گرفتن از فقهای آل محمد علیهم السلام، ندانسته از تعبد به تقلین فاصله گرفته و دچار «حسبنا الروایة» شدند. در «حسبنا الروایة» هم ای کاش واقعا به همه مدالیل روایت ملتزم می‌شدند!

اما آن چه اخباریت از روایت پذیرفته است تنها منطوق روایت است. از این رو باید گفت حاصل منطق اخباریت «حسبنا ظاهر الروایة» است اما نه همه مدالیل روایت!

با درنگ شایسته در آن چه گذشت روشن می‌شود که منطق «نص حدیث» به جای این که حافظ توقیفیت دین و ضامن تعبد به تقلین باشد، با ترک ثقل اکبر و ترک مدالیل استنباط شده از ثقل اصغر، بزرگترین آفت تعبد گشته است!

تحقیق ترک مدالیل استنباط در نوشتار «شاقول اخباریت و اصولیت» ارایه شده است. در ادامه چکیده این کتاب را با هم مرور می‌کنیم.

چکیده «شاقول اخباریت و اصولیت»

اخباریت و اصولیت را می‌توان با نگرش‌های متفاوتی از یکدیگر تفکیک کرد.

اما مهم، دقیق‌ترین شاقول اخباریت است که همان شناخت اخباریت بر اساس ریشه‌های آن است.

ادعای بسیار جالب و حق به جانب اخباریت این است که تنها «نص حدیث» را معتبر است.

از این نظریه با تعبیر «منطق نص حدیث» یاد می‌کنیم.

به رأی اخباریون آن چه فراتر از «نص حدیث» است، جزو دین نیست و باطل است.

اما آن چه شگفت است این است که با شکافتن این نظریه روشن می‌شود که واقع امر، عکس آنی است که ادعا می‌کنند.

چرا که «منطق نص حدیث» به معنی تکیه انحصاری بر دلالت مطابقی کلام است.

نتیجه این رأی و نظریه، چشم پوشی از دلالت‌های التزامی و سایر لوازم کلام امام است.

و مشکل نیز دقیقا از همین جا آغاز می‌شود.

چرا که اگر بپذیریم روایات و احادیث، واقعا مدالیل التزامی دارد،

حذف تمامی مدالیل التزامی مصداق «يُؤْمِنُ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ يَكْفُرُ بِبَعْضٍ» است.

با درنگ در این بیان روشن می‌شود «منطق نص حدیث» نه تنها مصداق پیروی از تقلین نیست، بلکه بر خلاف قرآن و احادیث است. لذا «منطق نص حدیث» شاقول خوبی برای شناخت اخباریون است.

برای شناخت لایه عمیق‌تر «منطق نص حدیث» شایسته است بر لوازم کلام متمرکز شویم.

هر چند اخذ به لوازم کلام، امری شایع و رایج است، اما این امر نسبت به روایات از استحکام بیشتری برخوردار است.

چرا که امام معصوم علیه السلام با احاطه کاملش، قطعاً توجه به تمام لوازم کلامش - حتی لوازم با وسائط متعدد - دارد. لذا تمامی لوازم کلام امام، مورد قصد امام قرار می‌گیرد. از این جهت اخذ به لوازم کلام در روایات و احادیث، از اتقان بیشتری برخوردار است.

آن چه مهم است چگونگی استخراج لوازم کلام است که با فرآیند استنباط تحقق می‌یابد که به صراحت، قرآن و روایات آن را پذیرفته و به کار برده است.

اما «منطق نص حدیث» نقطه مقابل استنباط است.

بر این اساس، شاقول اصولیت، دقیقا، گستره و عمق استنباط افراد است. اگر ثقلین را منحصرأ در لفظ صریح و دلالت مطابقی کلام زندانی کنیم، اخباری محض و صرف هستیم.

اما اگر مدالیل التزامی قرآن و حدیث را بپذیریم، از اخباریت خارج شده ایم و به همان اندازه اصولی هستیم.

شاقول «نص حدیث» و «استنباط» دقیق ترین ضابطه برای تشخیص درجه ی اخباریت و اصولیت اعلام است.

هر درجه ای از اخباریت وجود داشته باشد، به همان درجه از فقاہت دور شده ایم و هر چه قوت استنباط بیشتر باشد، به همان درجه به فقاہت نزدیک شده ایم.

پذیرفتن استنباط، به هر اندازه، مستلزم دور شدن از اخباریت و نزدیک شدن به اصولیت به همان اندازه است.

آن چه مهم است درایت است. نتیجه درایت کامل استنباط عبارت است از:

۱- درایت خود استنباط روشن می سازد درستی و حقانیت استنباط، محدود و مشروط به هیچ قید و شرطی نیست.

۲- درایت بستر استنباط، روشن می سازد فقیه اصولی، حکمی از خودش نمی دهد، بلکه همان حکمی که در بستر استنباط نهفته

- است، همان حکم را استنباط و استخراج می نماید.
- ۳- درایت ابزار استنباط، ضرورت کاربرد خرد در فهم مدالیل کتاب و سنت را روشن می سازد.
- ۴- درایت عملیات استنباط، ضرورت استدلال و چینش برهان در فهم احکام دین را روشن می سازد.
- ۵- درایت حاصل استنباط، ۵،۱- تفاوت مستند فتوا و فتوا را روشن می سازد، ۵،۲- تفاوت رأی مستند به کتاب و سنت، با رأی غیر مستند را روشن می سازد، ۵،۳- تفاوت عمل به حجت قطعی با عمل به ظن را روشن می سازد، ۵،۴- تفاوت فتوای عن علم با فتوای عن غیر علم را روشن می سازد.
- اگر استنباط به درستی درایت شود نه تنها توهّمات اخباریون نقش بر آب می شود، بلکه بنیاد برهانی و مستحکم اصولیون نیز آشکارا روشن می گردد.
- تعبد واقعی به معنی این است که تمامی آن چه در کتاب و سنت آمده است، همه را با هم بپذیریم.
- اما محدود کردن اخذ از روایات به مدلول مطابقی و اسقاط تمامی مدالیل التزامی کتاب و سنت، دقیقاً بر خلاف تعبد و توقیفیت دین است.
- التزام کامل به «منطق نص حدیث»، مساوی با حذف کامل استنباط است.

در نتیجه بهترین شاخص و معیار برای شناخت اخباریت از اصولیت، شاقول استنباط است.

شاقول استنباط، از یک سو تعبد فقیهان آل محمد علیهم السلام به ثقلین را به خوبی به ما می‌شناساند و از دیگر سو انحراف اخباریت از ثقلین را به دقت تمام نشان می‌دهد.

پس از آشنایی با شاقول اخباریت، برای آشنایی بیشتر، نگاهی به کتاب «پیشینه نص‌زدگی یا اخباریت لابلای تاریخ و روایات» می‌افکنیم

چکیده «پیشینه اخباریت»

برای شناخت عقبه‌ی اخباریت، باید پیشینه «اخباریت» را در لابلای تاریخ و روایات جستجو کنیم.

در دوران حضور از صاحبان منطق «نص حدیث» در میان سنیان، با عنوان اهل حدیث و محدّثین یاد می‌کردند.

از برخی از روایات روشن می‌شود که واژه‌ی «محدّثه» یا همان «محدّثین» در زمان امام باقر علیه السلام برای گروهی منحرف به نام «مرجئه» به کار می‌رفته است.

در عصر امام جواد علیه السلام از سنیان معاند با اهل بیت علیهم السلام، به عنوان

اهل حدیث یاد می‌شده است.

در سخن فضل بن شاذان، اصحاب اثر (اهل حدیث) در نقطه مقابل شیعه شمرده شده است.

به فقهای شافعی عنوان «اهل حدیث» اطلاق می‌شده است.

در کتاب المقالات و الفرق آمده است:

و فرقه‌ای از آنان شکاک و بتریه نامیده می‌شوند، آنان اصحاب حدیث هستند. از این گروه سفیان بن سعید ثوری است و... و مانند آنها از اهل حشو و اکثریت مردم هستند. این گروه حشویه نامیده شده‌اند.

در تاریخ متوکل چنین آمده است:

متوکل در سال دویست و سی و دو عهده‌دار خلافت شد و سخت گیری بر علویین شدت یافت و او به دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام شناخته شد... مقرب ساختن اصحاب حدیث را آغاز کرد و به محدّثین فرمان داد که برای مردم بنشینند و با آنان سخن بگویند به محدّثین ثروت و مقام داد.^۱

افرادی که متصف به اخباری هستند، نیز در منابع اهل سنت بسیار فراوان پیدا می‌شود.

(۱) وضوء النبی صلی الله علیه و آله السید علی الشهرستانی ج ۱ ص ۴۰۸

پیشینه‌ی تقسیم شیعه به اخباری و اصولی نیز جالب است.
کتاب «ملل و نحل» می‌گوید:

امامیه... نخست در اصول بر مذهب امامانشان بودند. سپس بر اثر اختلاف روایات از امامانشان و گذشت زمان طولانی، هر فرقه‌ای روشی را انتخاب کرد. پس امامیه برخی معتزله شدند. یا معتزله‌ی وعیدیه و یا معتزله‌ی تفضیلیه. و برخی اخباریه شدند. یا اخباری مشبهه یا اخباری سلفیه... و میان اخباری و کلامی شیعه شمشیر و تکفیر حاکم است...^۱

نتیجه این است که:

اخباری یک فرقه‌ی جدید است که پس از ائمه علیهم‌السلام (یا دورانی که دسترسی به ائمه علیهم‌السلام آسان نبوده است) پدید آمده است و در زمان ائمه علیهم‌السلام ابدا اسمی و رسمی از آنها وجود نداشته است. اخباری شامل برخی از فرقه‌های فرعی است که هر یک انحرافات خاص خود را داشته‌اند مانند قول به تشبیه و...^۲

(۱) الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۷۲

(۲) خوانندگان از این مطالب شگفت زده نشوند. هم اکنون نیز این گونه افکار در میان برخی از اخباریون وجود دارد از جمله این کوچکترین خود از یکی از اخباریون معاصر مشافهه شنیدم که خداوند حقیقتا دست دارد اما ما کیفیت دست او را نمی‌دانیم.

اندک نیست که در طول تاریخ منطق «نص حدیث»، اسباب سوء استفاده از دین نیز واقع شده است.

اگر تنها به سرفصل «نص زدگی در تاریخ» بنگریم می بینیم که:

(۱) منافقان برای فرار از مسئولیت با طرح «هذا من الله» در بیان پیامبر ﷺ تشکیک می کردند.

(۲) در غصب فدک نیز منطق «نص حدیث» ابزار سوء استفاده غاصبین قرار گرفته است.

(۳) عمر بن خطاب با منطق «نص حدیث»، شرابخواری قدامه بن مظعون را توجیه می کند.

(۴) عمر بن خطاب با منطق نص زدگی کلباسه خواری می کند.

(۵) معاویه از ترفند نص زدگی برای گول زدن ساده دلان در جنگ صفین سوء استفاده کرد.

(۶) عمرو بن معدی کرب با منطق «نص حدیث» شرابخواری را توجیه می کند.

(۷) خلیفه عباسی با منطق «نص حدیث» شرابخواری را توجیه می کند.

(۸) نهروانیان با منطق «نص حدیث»، داد لا حکم الا لله دادند و در مقابل امیرمؤمنان (علیه السلام) ایستادند.

(۹) ...

اگر به دوران معاصر نگاهی بیفکنیم، سوء استفاده از «نص حدیث» در این دوران غوغا می‌کند.

آن چه بسیار مهم است این است که از دوران حضور معصومین علیهم‌السلام، نقل حدیث یکی از ابزار ریاست طلبی بوده است.

به یک حدیث جالب در این زمینه توجه نمایید:

اما صادق علیه‌السلام به فیض بن مختار فرمود:.... من به یکی از آنان حدیث می‌گویم پس هنوز از نزد من خارج نشده آن را بر خلاف مقصود تأویل می‌کند.

دلیل این امر این است که آنان به حدیث ما و به (ادعای) دوستی ما، آن چه را که نزد خداست نمی‌خواهند و همانا هدفشان دنیاست.

چرا که هر کسی دوست دارد (مطرح شود و) به ریاست برسد.^۱ روشن شد که یکی از راه‌های سوء استفاده منحرفان، استفاده نادرست از حدیث است.

بنا بر این نمی‌توان به صرف این که کسی حدیث می‌خواند، به او اعتماد کرد.

روشن شد که عقبه اخباریون از منظر روش و اسلوب به سنیانی

مانند شافعی و سنیان بدتر از آن می‌رسد.
این مطلب شگفت، درست بر عکس ادعای اخباریون است که مدعی هستند عقبه اصولیون به سنیان می‌رسد.
هر چند مستندات عقبه اخباریون این امر را به خوبی اثبات می‌کند، اما برای تأکید بیشتر سراغ شباهت‌های اخباریون با اهل حدیث سنیان می‌رویم.
تشابهات خطرناک اخباریت با سنیان را در بخش «همسانی‌های شگفت اخباریت و سنیان» ببینید.
با درنگ شایسته در آن چه گذشت به این نتیجه تلخ می‌رسیم که:
عقبه اخباریت، سنیان اهل حدیث است!!!

پوزشی فروتنانه

نکته‌ی نخست‌ی که در آغاز همه مباحث اخباریت بایسته است بر آن تأکید مکرر نماییم این است که:
ساحت برخی از دانشمندان اخباری، پاک‌تر از این است که برخی جاهلانه‌ها و ظالمانه‌ها و... به آنها نسبت داده شود. همانند عالم بزرگوار صاحب حقائق رضوان الله علیه و...
انصاف و تقوای علمی برخی دیگر از علما اخباری مانند ملا محمد امین استرآبادی و... هم نیاز به بررسی‌های جداگانه‌ای می‌طلبد.

طبقه سومی از اخباریون هم هستند که نه واقعا فقیه و دانشمند هستند و نه هم از علما شمرده می‌شوند. بیشتر جاهلانه‌ها و ظالمانه‌ها و... در این طبقه دیده می‌شود.

لذا آن چه در مباحث اخباریت ارایه می‌شود به معنای نسبت دادن آن به همه شخصیت‌های اخباری نیست و به ویژه از ساحت بزرگانگی همچون صاحب حدائق شرمساریم.

کانون لجاجتها و عنادها و جهالتها بیشتر طبقه سوم هستند که متأسفانه به خاطر حب ریاست و...، میداندار و میاندار جریان‌ات اخباری‌گری هم هستند.

لذا با کمال فروتنی از افرادی مانند شیخ یوسف بحرانی و... پوزش می‌طلبیم.

نکته دوم هم این است که درون هر فرقه‌ای و از جمله اخباریت و به ویژه نواخباریون، اختلاف نظر به فراوانی مشاهده می‌شود.

نقد، اقتضا می‌کند همه انظار مطرح شده در حوزه اخباریت مورد تحقیق قرار گیرد.

لذا آراء و نظراتی که طرح می‌کنیم، هرگز به معنی این نیست که تمامی اخباریون به آن قائلند. طرح این گونه مسائل با هدف جامعیت تحقیق است و نه انتساب آن به همه فرقه‌های اخباری. به عنوان نمونه نظریه «محدّثیت معصومین علیهم‌السلام» هر چند از سوی برخی از نواخباریون

مطرح شده است. اما گمان نمی‌رود اخباری عاقلی که بویی از معرفت امام علیه السلام برده باشد، آن را بپذیرد.

لذا از طرح عمومی این گونه مسائل نیز پوزش می‌طلبیم.

پس از آشنایی با اخباریت سراغ مستندات آنها می‌رویم. سرفصل‌های استدلال اخباریت بر منطق «نص حدیث» عبارتند از:

سیره معصومین علیهم السلام

سیره اصحاب در دوران حضور

سیره علمای سلف در دوران غیبت

مجموعه‌ای از روایات

بعد از بررسی و نقد ادله اخباریت روشن می‌شود که همه ادله اخباریت مخدوش است و منطق «نص حدیث» اخباریت، مستند به هیچ دلیل و برهانی نیست.

روشن است که:

صرف عدم دلیل بر نظریه «نص حدیث»، برای بطلان آن کفایت می‌کند.

اما علاوه بر اشکالات یاد شده، ادله فراوانی بر بطلان روش اخباریت وجود دارد که در ادامه نوشتار خواهد آمد.

سیره معصومین علیهم‌السلام و منطق «نص حدیث»

اخباریت برای ساختن وجهه شرعی از خود علاوه بر روش علمای سلف و اصحاب، به سیره معصومین علیهم‌السلام نیز استشهاد کرده‌اند. در بخشهای آینده روشن خواهد شد که سیره سلف و اصحاب بر خلاف منطق «نص حدیث» است.

در این بخش ادعای اخباریت مبنی بر «محدّث بودن اهل بیت علیهم‌السلام» بررسی می‌گردد.

پیش از ورود به بحث شایسته است به چند نکته توجه داشته باشیم.

نخست این که روایات متعددی داریم که ائمه علیهم‌السلام محدّث (به فتح دال) هستند. این روایات معتبر و مورد پذیرش همگان است، اما ربطی به مسئله محدّث (به کسر دال) بودن ائمه علیهم‌السلام ندارد.

از این که به خاطر سطح نازل سواد و امانتداری برخی از اخباریون، ناچار به چنین تذکر واضحی شدیم واقعا پوزش می‌طلبم.

دوم هم این که دین توقیفی است یعنی باید از منبع وحیانی اخذ

شود. این هم مورد پذیرش همگان است.

سوم این که اهل بیت علیهم السلام احادیث سینه به سینه از پیامبر صلی الله علیه و آله داشته‌اند. این هم مورد پذیرش همگان است.

آن چه مورد بحث است این است که آیا علم ائمه علیهم السلام و آن چه توسط ائمه علیهم السلام به ما رسیده است، منحصر است به احادیث سینه به سینه یا خیر؟

آن چه برخی از اخباریون ادعا کرده‌اند، انحصار کار اهل بیت علیهم السلام به بیان احادیث سینه به سینه است. بر همین اساس هم تصریح کرده‌اند که ائمه علیهم السلام هم محدّث (به کسر دال) بوده‌اند. برخی دیگر هم که به عنوان محدّث بودن ائمه علیهم السلام تصریح نکرده‌اند، دقیقاً به مستندات گروه اول استناد کرده‌اند.

ممکن است گفته شود لازمه‌ی این که مستندات دو گروه یکی است، این است که همه اخباریون در این جهت موافق هستند، اما برخی به صراحت به محدّث بودن ائمه علیهم السلام اعتراف کرده‌اند و برخی در لفافه بیان کرده‌اند.

در ادامه مستنداتی را که اخباریت برای محدّث بودن معصومین بیان کرده‌اند، طرح و بررسی می‌کنیم.

ادله‌ی اخباریت بر محدّث بودن ائمه علیهم السلام

عمده‌ترین دلیل این نظریه روایاتی است با این مفهوم که: ائمه علیهم السلام از خودشان حدیثی نمی‌فرمایند بلکه تمامی احادیث هر یک از ائمه علیهم السلام سخن با واسطه‌ی خداست.

به این ترتیب که این امام علیه السلام حدیث را از پدر بزرگوارشان، و پدر از جد، و جد از... تا پیامبر صلی الله علیه و آله، و پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل، و جبرئیل از خداوند متعال نقل می‌کنند.

نتیجه این است که:

امام علیه السلام هیچ چیز غیر از حدیث نمی‌گوید.

احادیثی که امام علیه السلام نقل می‌فرماید همه از خداست البته با این سلسله‌ی نقل.

هنگامی که خود ائمه علیهم السلام جز نقل حدیث کاری نمی‌کنند، فقها نیز حق فتوا ندارند بلکه باید به نقل حدیث بسنده کنند.

اما متن روایات مورد استدلال:

جابر می‌گوید به امام باقر علیه السلام گفتم هنگامی که حدیثی برایم نقل می‌فرمایید سند آن را نیز بیان فرما. امام فرمود حدیث نمود مرا پدرم از جدم از پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خداوند تبارک و تعالی، و هر چیزی که برایت نقل نمایم به این سند می‌باشد و سپس فرمود البته که یک حدیثی که از راستگو بگیری برایت بهتر است

از دنیا و آنچه در اوست.^۱

از امام باقر علیه السلام درباره‌ی حدیثی که آن را بدون سند ذکر می‌کند پرسیده شد امام فرمود هنگامی که حدیثی نقل کردم و سند آن را نگفتم پس سند آن پدرم از جدم از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خدای عز و جل است...^۲

امام باقر علیه السلام فرمود: کسی دروغگوتر نیست از کسی که ما اهل بیت علیهم السلام را تکذیب کند یا دروغ بر ما ببندد؛ زیرا هنگامی که ما را تکذیب کند یا بر ما دروغ ببندد یقیناً خدا و رسول او را تکذیب کرده است، چون ما تنها از خداوند تبارک و تعالی و رسول او نقل می‌کنیم.^۳

در ادامه به تجزیه و تحلیل مستندات ارایه شده می‌نشینیم.

تحلیل نظریه «محدّث» بودن ائمه علیهم السلام

اگر ما جمود بر لفظ نماییم و بگوییم مراد از حدیث، سخن است، نتیجه این است که تمامی کلمات ائمه علیهم السلام از خداوند متعال است، در نتیجه کلمات ائمه علیهم السلام نظیر احادیث قدسی است.

(۱) روایت ۴: بحارالانوار ج ۲ ص ۱۴۸

(۲) روایت ۵: بحارالانوار ج ۶ ص ۲۸۸

(۳) روایت ۶: بحارالانوار ج ۹ ص ۲۶۶

این معنا با سایر روایاتی که در آن از لفظ «قول» استفاده شده است و نه «حدیث»، تقویت می‌گردد.

همچنین اگر به ظاهر روایت نگاه کنیم باید بگوییم این احادیث سینه به سینه رسیده است؛ یعنی خدا به جبرئیل و جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام و حضرت علی علیه السلام به ... گفته است تا برسد به امام زمان علیه السلام. به بیان دیگر این احادیث به طریق عادی که همان انتقال الفاظ است منتقل شده است.

با این دو نکته، بر اساس برداشت صاحبان این نظریه عنوان «محدّث» (به کسر دال) کاملاً بر ائمه علیهم السلام منطبق است. ولی منحصر به ائمه علیهم السلام نیست، بلکه اولاد دایره‌ی آن از جبرئیل شروع شده تا به امام زمان علیه السلام ادامه پیدا کرده است.

اما به امام زمان علیه السلام پایان نیافته است؛ چرا که این احادیث توسط راویان سینه به سینه و سپس با نوشتن آمده است و آمده است تا رسیده است به محدّثین.

تنها خداوند از جمع کثیر سلسله اخباریت عقب مانده و از عنوان محدّث (به کسر دال) محروم گردیده است!

البته و صد البته این کمال بزرگی برای این افراد است که اینان هم در این سلسله با ائمه علیهم السلام با حفظ مراتب. شریک هستند خط و مشی

اینان با خط مشی ائمه علیهم السلام یکی است!
اما این ادعا بسیار ساده لوحانه است.
برای روشن شدن این مطلب، تجزیه و تحلیل بیشتری در این نظریه
لازم است:

در تحلیل این نظریه چند احتمال وجود دارد:
احتمال اول این که مقصود از حدیث، روایت به جا مانده از
پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، اما خود ائمه علیهم السلام سخنان دیگری هم داشته اند.
بنا بر این احتمال این احادیث هیچ ربطی به بحث فتوا ندارد؛ چرا
که نقل حدیث امری است و فتوا دادن امر دیگری است و هر کدام
ضوابط خاص خود را دارند، در نتیجه ائمه علیهم السلام احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را
با این سند نقل می نموده اند، اما در عین حال بر اساس ولایت تشریعی
و قانون گذاری و نیز بر اساس استنباط، فتوا نیز داشته اند. پس بین این
روایات و مفتی بودن ائمه علیهم السلام تضادی وجود ندارد.
این احتمال مخالف با هدف مدعیان این نظریه است و قابل قبول
اخباریون نیست.

احتمال دوم این که تمامی سخنان ائمه علیهم السلام بدون استثنا - اعم از
فتوا و غیر فتوا - منحصر به این کانال است و ائمه علیهم السلام هیچ سخنی غیر
از این که از این کانال به آنان رسیده باشد نگفته باشند.

این نظریه به صراحت عبارت از این که: «کانال علمی ائمه علیهم السلام منحصر به گفتارهایی است که با واسطه از خدا با آنان رسیده است».^۱ ظاهراً مقصود صاحبان این نظریه همین احتمال می باشد؛ چرا که بر اساس این مطلب اگر ائمه علیهم السلام فتوایی داده اند، صورت امر این است

(۱) ممکن است کسی ادعا کند این روایات در صدد بیان این است که: ائمه علیهم السلام علوم دیگری نیز داشته اند اما خداوند تنها اجازه ی بیان این بخش آن را داده است.

اما این احتمال با سایر احادیث سازگاری ندارد، توجه کنید:

امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: ای جابر اگر ما به رأی و هوای خود به شما حدیث می گفتیم از هلاک شده گان بودیم و لکن احادیث ما احادیثی هستند که از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده است که مانند گنج برایمان اهمیت دارد و از آن محافظت می نماییم همان گونه که مردم از طلا و نقره شان محافظت می کنند. روایت ۷: بحار الانوار ج

در این حدیث بین «حدیث گفتن از گنجینه های پیامبر صلی الله علیه و آله» و «حدیث گفتن از رأی و هوی» تقابل است بنا بر این، طبق این نظریه هر چیزی غیر از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله، رأی و هوی است و مسلم است رأی و هوی در دین، ضلالت و گمراهی است.

پس بنا بر این نظریه، این احادیث دلیل است بر این که «کانال علمی ائمه علیهم السلام منحصر به گفتارهایی است که با واسطه از خداوند به آنان رسیده است».

گرچه این مطلب عین کلام اینان نمی باشد اما تردیدی نیست که لازمه ی این نظریه همین است که بیان شد و کسی که چنین نظریه ای را برگزیند باید از عهده ی پاسخگویی به لوازم آن نیز برآید.

که فتوا از آنان صادر شده باشد، ولی در باطن نقل احادیثی است که از این کانال با واسطه از خداوند به آنان رسیده است و طبق این ادعا این امر نهایت عبودیت و بندگی آنان را می‌رساند!

از این رو ائمه علیهم‌السلام نیز محدّث (به کسر دال) هستند و بس. پس فتوای به معنی نقل حکم بدون استناد به عین کلام خداوند از ائمه علیهم‌السلام صادر نشده است.

اینجاست که بین محدّث (به کسر دال) به این معنا و مفتی به آن معنا تضاد تحقق می‌یابد.

نتیجه‌ی این نظریه این است که وظیفه‌ی ما نیز منحصرًا نقل روایات معصومین علیهم‌السلام است؛ پس هر سخنی و فتوایی جز با نقل روایات معصومین علیهم‌السلام حرام است. روش محدّثین (به کسر دال) طبق ادعای خودشان نیز همین است.

بنا بر این ادعا، همه، از جبرئیل گرفته تا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام و اصحاب ائمه و علمای سلف به جز خداوند. محدّث (به کسر دال) هستند، و محدّثین کنونی (به کسر دال) نیز بر همین سنت حسنه باقی مانده‌اند!

بر خلاف فقها که چون فتوای آنان به عین لفظ روایت نیست، از مذهب جبرئیل و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام و اصحاب ائمه و علمای

سلف تخلف ورزیده‌اند و در برابر خدا عرض اندام نموده و همانند او فتوای بدون حدیث صادر کرده‌اند!

آیا دلیلی بهتر از این برای حقانیت محدّثین (به کسر دال) و بطلان روش فقها پیدا می‌شود؟!

حال باید دید این کمال مورد ادعای اخباریون، ترفیع مقام ائمه علیهم السلام است یا تنزل؟! خدمت به ائمه علیهم السلام است یا خیانت؟!

همان گونه که آشکار است این نظریه فاقد ارزش علمی است و اشکالات متعددی دارد. به برخی از این اشکالات توجه نمایید:

اشکال ۱ بر محدّثیت ائمه علیهم السلام (عدم عنوان محدّث در القاب ائمه)

شعاری که اخباریون می‌دهند این است که:

جز روایت نمی‌گوییم و به جز روایت عمل نمی‌کنیم و به جز روایت نمی‌پذیریم.

در روایات ده‌ها توصیف و لقب برای ائمه علیهم السلام آمده است و با صدها تعبیر از آن حضرات یاد شده است.

اما حتی یک روایت هم وجود ندارد که از آن حضرات با تعبیر «محدّث» یاد شده باشد!^۱

(۱) مقصود محدّث (به کسر دال) اصطلاحی است نه لغوی.

بنا بر این عنوان «محدّث» برداشت اخباریون از این دسته از روایات می‌باشد؟!^۱

با چشم پوشی از نادرستی این برداشت، که ثابت خواهد شد - اخباریون باید به این پرسش پاسخ دهند که: کسانی که خود را ملتمز به عین الفاظ روایات می‌دانند چگونه رأی و برداشت و نظریه‌ی خود را به ائمه علیهم‌السلام نسبت می‌دهند؟! آیا شعار یاد شده تنها برای محکوم کردن فتاوی فقها کاربرد دارد؟ یا این که بر عملکرد صاحبان این نظریه نیز حاکم و جاری است؟! آیا این عمل غیر از منطق یک بام و دو هواست؟! اخباریون تناقض شعارشان را با نسبت محدّث بودن به ائمه علیهم‌السلام چگونه حل می‌کنند؟!

اشکال ۲ بر محدّثیت ائمه علیهم‌السلام (کاربرد باطل عنوان محدّث)

از تناقض شعار اخباریون با ادعایشان چشم پوشی می‌کنیم و تنزلاً می‌پذیریم که برداشت عنوان محدّث (به کسر دال) از روایات درست است.

(۱) مگر این که عنوان محدّث (به فتح دال) را که در روایات فراوانی آمده است به «محدّث» (به کسر دال) تحریف کنند. پیداست که چنین تحریفی نهایت بی‌تقوایی آنها را ثابت می‌کند.

تناقض دیگر در رفتار اخباریون پیدا می‌شود.

توضیح این که عنوان «محدّث» یکی از عناوینی است که بر بسیاری از بزرگان سنی و مخالفین اهل بیت علیهم السلام اطلاق می‌شده است. اخباریون باید پاسخ دهند که:

چرا از ائمه علیهم السلام با عنوانی یاد می‌کنند که در عصر حضور، مخالفین اهل بیت علیهم السلام از آن عنوان استفاده کرده‌اند؟! آیا در روایات تتبع نکرده‌اند که عنوان محدّث (به کسر دال) برای بزرگان سنیان و علما مخالف اهل بیت علیهم السلام کاربرد داشته است؟! اگر تنها به کتب روایی شیعه نگاهی می‌انداختند به برخی از آنان چه در عصر ائمه علیهم السلام و چه در اعصار بعد، برخورد می‌کردند، از قبیل: ابوقره محدّث^۱، سعید بن حفص البخاری المحدّث^۲، أبو الفرج محمد بن فارس الغوری المحدّث^۳ و عزالدین عبد الرزاق بن رزق الله بن أبی بکر المحدّث الحنبلی الرسغنی الاصل الموصلی المنشأ^۴ و....

ممکن است اخباریون ادعا کنند کاربرد این عنوان در معنای

(۱) کافی ج ۱ ص ۹۵ ح ۲

(۲) بحار الانوار ج ۳۴ ص ۹۵

(۳) بحار الانوار ج ۳۶ ص ۲۶۹

(۴) بحار الانوار ج ۳۸ ص ۲۴۵

درست آن اشکالی ندارد.

اگر این مطلب را بپذیرند دچار نقضی بی پاسخ دیگری می گردند، چرا که اخباریون ادعا می کنند:

به دلیل نهی از اجتهاد و نکوهش مجتهد در روایات، کاربرد این عناوین در معنی درست آن هم جایز نیست.

توضیح این که اجتهاد و مجتهد گرچه در سنیان کاربرد باطل داشته، بدیهی است که نکوهشی که در روایات از اجتهاد و مجتهد شده است قطعاً مربوط به اصطلاح سنیان است.

اما اصولیین این دو عنوان را در معنی درست آن به کار می برند، لذا نکوهشی که در روایات از اجتهاد و مجتهد شده است، قطعاً شامل فقهای شیعه نمی گردد. بر این اساس هم دشمنی با عنوان اجتهاد و مجتهد دلیلی ندارد.

اما برخی از اخباریون به کاربرد عنوان اجتهاد و مجتهد اشکال می کنند! بر اساس مبنای یاد شده اخباریون، به دلیل کاربرد نادرست عنوان «محدّث» در میان سنیان، کاربرد درست عنوان «محدّث» برای ائمه علیهم السلام نیز جایز نیست.

اشکال ۳ بر محدّثیت ائمه علیهم السلام (نقض قرآنی محدّث بودن ائمه)

نظریه محدّثیت ائمه علیهم السلام مخالف با قرآن است؛ چرا که در قرآن یکی

از اقسام سه گانه سخن خداوند سخن مستقیم شمرده است:
وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ
رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ

چنین نیست که خداوند با بشری سخن بگوید مگر این که به
شکل وحی باشد یا این که بدون هیچ واسطه‌ای و مستقیماً باشد
و یا این که فرستاده‌ای را بفرستند پس آنچه می‌خواهد با اذن خود
به او وحی نماید به راستی که او بزرگ و حکیم است.

نکته‌ای که در این آیه باید مورد توجه قرار گیرد این است که قرآن
سخن گفتن خداوند با بشر را به سه گونه تقسیم نموده است: ۱. از طریق
فرستادگان ۲. مستقیم و بی واسطه ۳. وحی.

همچنین یکی از ویژگی‌های امامت، سخن بلاواسطه با خداوند
است.

صالح بن سهل می‌گوید نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که
حضرت آغاز به سخن نموده و فرمود: ای صالح یقیناً که خداوند
بین خود و پیامبر، فرستاده‌ای (از فرشتگان) را واسطه قرار داده
است، ولی بین خود و امام کسی را واسطه قرار نداده است.
گفتم این امر چگونه است؟ فرمود بین خود و بین امام عمودی از

نور قرار داده است که خدا به آن به امام نظر می‌کند و امام به خداوند، پس هنگامی که امام علم چیزی را بخواهد در آن نور می‌نگرد پس آن امر را می‌شناسد.^۱

امام صادق علیه السلام درباره‌ی روایتی که نقل شده است سلمان محدّث (به فتح دال) بوده است فرمود او از سوی امامش محدّث (به فتح دال) بوده نه از سوی پروردگارش، چرا که جز حجت خدا کسی از سوی او سخن گفته نمی‌شود.^۲

با درنگ در آن چه گذشت روشن می‌شود که نظریه محدّثیت ائمه علیهم السلام، اولاً مخالف قرآن و روایات است و ثانیاً ناشی از بیگانه بودن صاحبان این نظریه با مقامات ائمه علیهم السلام و معارف بلند آنان است. نوشتار «محدّث (به فتح دال) یا محدّث (به کسر دال)» توضیح بیشتری در این زمینه ارایه می‌کند.^۳

اشکال ۴ بر محدّثیت ائمه علیهم السلام (نقض‌های روایی محدّث بودن ائمه)

نظریه نادرست محدّثیت ائمه علیهم السلام، با روایات بسیاری تضاد دارد. به

(۱) روایت ۸: بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۱۳۴

(۲) روایت ۹: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۳۴۹

(۳) سایت «آشتی با خرد»

چند مورد به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

نمونه ۱: طبق این نظریه واسطه‌ی حدیث بین پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند جبرئیل می‌باشد و حال آن که این نظریه در دو نقطه با روایت زیر سازگاری ندارد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل گفت ای جبرئیل آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ پاسخ داد به یقین که پروردگار من دیده شدنی نیست، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید از کجا دریافت وحی می‌کنی؟ گفت از اسرافیل می‌گیرم، حضرت پرسید اسرافیل از کجا می‌گیرد؟ پاسخ داد از فرشته‌ای در مرتبه‌ی بالاتر از خودش که از روحانین است. پرسید آن فرشته از کجا می‌گیرد؟ پاسخ داد در قلب او انداخته می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه دادند: پس این وحی است، و وحی سخن خدای عز و جل است و سخن خدا به یک شکل نیست، نوعی از آن، سخنی است که مستقیماً خداوند با پیامبران گفته است و نوعی از آن در دل پیامبران انداخته است و نوعی از آن خوابی است که به پیامبران نشان داده است و نوعی از آن وحی و تنزیل آیتی است که تلاوت و خوانده می‌شود.

پس این سخن خداست، به این اندازه از توصیفی که از کلام خداوند برایت کردم اکتفا نما؛ چرا که سخن خدا به یک شکل نیست قسمی از آن سخنی است که فرستادگان آسمان به

فرستادگان زمین می‌رسانند.

سؤال کننده گفت مشکل مرا گشایش نمودی خدا به تو گشایش دهد، و گره از کار من گشودی پس ای امیرالمؤمنین علیه السلام خدا امر تو را بزرگ گرداند....^۱

در این روایت چند نقطه‌ی مهم بر خلاف نظریه‌ی مورد بحث وجود دارد:

پیامبر صلی الله علیه و آله وحی را از جبرئیل می‌گیرد و جبرئیل از اسرافیل و اسرافیل از فرشته‌ای از روحانیین که بالاتر از جبرئیل است و آن فرشته از خدا. کیفیت دریافت وحی آخرین فرشته که مقام فوقانی اسرافیل است از خدا به شکل «قذف در قلب»^۲ می‌باشد بنا بر این رشته‌ی نقل لفظی حدیث، آن هم سینه به سینه، (اگر درست باشد) قبل از رسیدن به خداوند بریده شده است.

سخن گفتن خدا با خلق چهار گونه است و نه آن چنان که صاحبان این نظریه تصور کرده‌اند منحصر به یک شکل باشد.

آنچه در این روایت وجود دارد سلسله‌ی وحی از پیامبر صلی الله علیه و آله تا خداست اما اثبات گفت و شنود و سخن سینه به سینه در این

(۱) روایت ۱۰: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۲۵۷

(۲) قذف در قلب به معنای انداختن در دل می‌باشد، توضیح بیشتر در این باره «محدّث (به فتح دال) یا محدّث (به کسر دال)» آمده است.

سلسله ممکن نیست؛ به بیانی دیگر آنچه در این روایت آمده است «اخذ وحی» است و نه «گفت و شنید وحی» و گفت و شنید وحی، تنها یک نوع از انواع وحی است، اما «اخذ وحی» عام است و همه‌ی انواع آن را در برمی‌گیرد بنا بر این با عام نمی‌توان خاص را اثبات نمود. نمونه ۲: روایت زیر ثابت می‌کند که در برخی موارد وحی مستقیماً به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسیده است.

هشام بن سالم می‌گوید که برخی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام پرسیدند آیا چنین بود که گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود جبرئیل چنین گفت و یا این که این جبرئیل است که چنین دستور می‌دهد، اما در حالتی دیگر هنگام وحی حالتی شبیه بی‌هوشی به حضرت دست می‌داد (چرا وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه متفاوت بود؟)

امام فرمود زمانی که وحی مستقیماً از خود خداوند بود و جبرئیل واسطه‌ی در وحی نبود از سنگینی وحی این حالت به حضرت دست می‌داد، و زمانی که جبرئیل واسطه‌ی وحی بود این حالت رخ نمی‌داد، در این هنگام بود که می‌فرمود جبرئیل برایم چنین گفت و این جبرئیل است.^۱

زاره می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم فدایت شوم حالت (شبیه)

بی‌هوشی که هنگام نزول وحی به پیامبر ﷺ دست می‌داد چه بود؟

امام فرمود: این حالت زمانی بود که هیچ واسطه‌ای بین پیامبر ﷺ و خداوند نبود و آن زمانی بود که خدوند برای حضرت تجلی می‌نمود سپس (از عظمت مطلب) با حالت خشوع فرمود ای زراره این است نبوت!^۱

نمونه‌ی ۳: روایت زیر صریح است در این که بخش از حدیث از پیامبر ﷺ و بخش دوم آن کلام امام ﷺ است. بنا بر این سلسله‌ی نقل نسبت به بخش دوم انطباق ندارد.

حارث می‌گوید از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود پیامبر ﷺ فرمود (همگی) ما (اهل بیت ﷺ) در امر و فهم و علم به حلال و حرام یکسان هستیم.

سپس امام صادق ﷺ ادامه دادند اما (این بدان معنا نیست که از نظر مقام نزد خداوند نیز یکسان باشیم چرا که) برای پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ برتری خاص خودشان هست.^۲ این گونه روایات در متون حدیثی ما فراوان است.

(۱) روایت ۱۲: بحارالأنوار ج ۱۸ ص ۲۵۶

(۲) روایت ۱۳: کافی ج ۱ ص ۲۷۵

نمونه‌ی ۴: روایت زیر صریح است در این که در مورد این روایت سلسله‌ی نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله رعایت نشده است.

زراره می‌گوید مدینه بودم پس هنگامی که همراهان چهارپایانشان را بستند در دلم چیزی راجع به محدث افتاد پس نزد امام باقر علیه السلام رفتم و از حضرت اجازه‌ی ورود خواستم حضرت فرمود کیستی؟ گفتم زراره فرمود داخل شو، سپس فرمود پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام مطالبی را املاء می‌کردند که در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله به خواب رفتند، هنگامی که به بیداری برگشتند و به نوشته نگاه کردند دستشان را دراز نموده (و به مطلبی اشاره نمودند) و پرسیدند این مطلب را چه کسی املاء کرده است امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود شما، حضرت فرمود (چنین نیست آن کس که املاء کرده است من نبودم) جبرئیل بود.^۱

نمونه ۵: مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام با خداوند است.

محمد بن مسلم گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم واقعا که سلمة بن کهیل در مورد علی علیه السلام چیز (شگفتی) روایت می‌کند! حضرت فرمود: آن امر چه هست؟ گفتم به من گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل طائف را محاصره کرده بود و در آن حال یک روز (کامل) با علی علیه السلام خلوت کرده بود. مردی از اصحاب حضرت

گفت شگفت است این که ما در این وضعیت دشوار هستیم و پیامبر ﷺ یک روز است که با این جوان نجوا می کند. رسول خدا ﷺ فرمود ما با او نجوا نمی کنیم، همانا او با پروردگارش نجوا می کند....^۱

نمونه ۶: نقل بی واسطه از پیامبر ﷺ و از خداوند متعال است.

سالم بن ابی حفصه گفت هنگامی که ابوجعفر محمد علی امام باقر علیه السلام مرد به اصحابم گفت منتظر من بمانید تا من بر ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام وارد شود و به تسلیت گویم. پس داخل شدم گفتم إنا لله وإنا إليه راجعون به خدا سوگند فردی رفت که می فرمود «قال رسول الله ﷺ» و کسی واسطه روایت میان او و میان رسول خدا ﷺ نمی پرسید! نه به خدا سوگند مانند او هرگز دیده نمی شود! امام صادق علیه السلام مدتی سکوت کرد سپس فرمود «خداوند تعالی گفت: البته که کسی از بندگان من به نصف خرما صدقه دهد من آن صدقه را پرورش می دهم همچنان که یکی از شما بچه شترش را پرورش می دهد تا این که آن صدقه را برای صدقه دهند مانند کوه احد بزرگش می کنم» (راوی گفت سپس از نزد او خارج شدم و) به اصحابم گفتم من شگفت تر این مرد ندیدم. ما سخن امام باقر علیه السلام را که بدون واسطه می گفت «قال رسول الله ﷺ» بزرگ می شمردیم اما امام صادق علیه السلام بدون واسطه

فرمود «خداوند تعالی گفت...»!

روایاتی که متناقض با نظریه‌ی یاد شده است، بسیار است، لذا اندکی از بسیار برای بطلان نظریه اخباریت در این مورد کافی است.

اشکال ۵ بر محدثیت ائمه علیهم السلام (نقض‌های عملی محدث بودن ائمه)

اگر به سیره‌ی عملی ائمه علیهم السلام مراجعه شود خواهیم دید حرکت ائمه علیهم السلام در بسیاری از این موارد دقیقا در جهت مخالف این نظریه می‌باشد.

با مراجعه به «استنباط، دومین اساس فتوا» به ویژه «استنباط ائمه علیهم السلام» این امر بیشتر آشکار خواهد شد.

در سرفصل جداگانه‌ای به استنباط اشاره می‌کنیم.

علاوه بر نقض‌های عام، نقض‌های خاص بر محدثیت ائمه علیهم السلام اندک نیست.

در این جا به یک نمونه بسنده می‌کنیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی از موارد بدون این که امری از سوی خداوند صادر شده باشد، کاری را انجام می‌داده است. به یک نمونه توجه کنید:

در معراج خداوند عز و جل به پیامبر ﷺ وحی کرد که ای محمد ﷺ برای پروردگارت سجده کن. پس رسول خدا ﷺ به حال سجده افتاد. پس خداوند عزوجل به او وحی فرستاد که بگو سبحان ربی الأعلى پیامبر نیز سه بار انجام داد. پس خداوند به او وحی کرد که ای محمد راست بنشین. پیامبر ﷺ فرمان را انجام داد. پس هنگامی که سرش را از سجود برداشت و راست نشست به عظمت خداوند که جلوه کرد نگریست، (این بار) از جانب خودش به سجده افتاد و نه به خاطر فرمان که به آن او داده شده باشد پس (این بار هم) سه مرتبه خداوند را تسبیح کرد....^۱

در این روایت تصریح شده است که سجده نخست به امر خداوند بوده است اما سجده دوم از جانب خود حضرت بوده است.

این امر در تضاد با محدّثیت پیامبر ﷺ است.

اشکال ۶ بر محدّثیت ائمه علیهم السلام (تناقض محدّث با فضائل ائمه)

مهمترین اشکال این نظریه این است که پذیرفتن آن مستلزم انکار فضایل متعدد ائمه علیهم السلام و به کنار گذاشتن صدها و یا هزاران روایت می‌گردد.

اگر این نظریه هیچ اشکالی نداشته باشد و اگر مستندات این نظریه

قطعی و مسلم باشد و اگر از تمامی اشکالات گذشته چشم پوشی گردد، و اگر...، منتهی شدن این نظریه به انکار فضایل متعدد ائمه علیهم السلام و تعارض آن با صدها روایت برای ابطال این نظریه کافی است.

درک سخافت و کج اندیشی این گونه نظریات نیازمند مقایسه‌ای است بین تصویری که صاحبان این نظریات از ائمه علیهم السلام ترسیم می‌کنند و بین معرفی که ائمه علیهم السلام از خود دارند.

برای این مهم چکیده‌ای از دو نوشتار «پشتوانه‌های علمی ائمه علیهم السلام» و «محدّث (به فتح دال) یا محدّث (به کسر دال)» در ادامه ارایه می‌گردد.

با درنگ در این مباحث و تجزیه و تحلیل این نظریه، پرده از تصورات باطل نسبت به ائمه علیهم السلام برداشته خواهد شد.

و امکان مقایسه معرفی اینان از ائمه‌ی هدی علیهم السلام و آنچه در خود روایات برای شناخت ائمه علیهم السلام وارد شده، فراهم خواهد شد و خواهیم دید چه فاصله‌ی عمیقی است بین این ترسیم خیالی آقایان و آنچه در روایات آمده است.

اشکال ۷ بر محدّثیت ائمه علیهم السلام (معارض صریح)

آن چه بسیار جالب است این پرسش از ائمه علیهم السلام است که:

آیا علم شما حاصل روایت سینه به سینه است؟

و جالب‌تر پاسخی است که معصومین به این پرسش داده‌اند که:

الامر اعظم من ذلک و اجل!

امر علم ما اهل بیت علیهم‌السلام برتر و والاتر از این امور است!

عبدالله بن طلحه گفت به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم یا بن رسول الله به من از علمی که به آن برای ما حدیث می‌گویی خبر ده. آیا از کتابهایی است که نزد شما است یا از روایتی است که برخی از شما از برخی دیگر روایت می‌کنند؟ یا حال علم نزد شما چگونه است؟ حضرت فرمود ای عبدالله امر (علم ما) بزرگتر و برتر از اینها است آیا کتاب خدا را نمی‌خوانی؟! گفتم آری می‌خوانم فرمود: آیا این آیه را نمی‌خوانی که «و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟]» آیا می‌بینی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حالی بود که نمی‌دانست کتاب چیست ایمان چیست؟! گفتم این گونه آیه را قرائت می‌کنیم. فرمود آری واقعا در حالی بود که نمی‌دانست کتاب چیست ایمان چیست. تا این که خداوند آن روح را برانگیخت پس به آن روح علم و فهم را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آموخت و همچنین این روح جریان دارد. هنگامی که آن را به سوی بنده‌ای برانگیزد به سبب آن روح، علم و فهم را می‌آموزد!

ابراهیم بن عمر گفت به امام صادق علیه السلام گفتم به من خبر ده از علمی که می‌دانید آیا آن چیزی است که از زبان دیگران یاد می‌گیرید؟ بعضی از شما از بعض دیگر (می‌آموزید؟) یا چیز نوشته شده‌ای نزد شما از پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ حضرت فرمود امر (علم ما) بزرگتر از این است. آیا نشنیده‌ای سخن خداوند عزوجل در کتابش را (که فرموده است) «و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟]» گفتم آری شنیده‌ام. فرمود پس هنگامی که خداوند آن روح را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید، به سبب آن دانست و همچنین است آن روح که هنگامی به بنده‌ای برسد به سبب آن علم و فهم را می‌داند. (با این جمله به خودش اشاره داشت).^۱

ابو حمزه گفت از امام صادق علیه السلام درباره علم پرسیدم که (حقیقت آن) چیست؟ آیا علمی است که عالم از سخن افراد می‌آموزد یا نوشته‌ای نزد شما است که آن را می‌خوانید و از (طریق) آن آگاه می‌شوید؟ حضرت فرمود امر (علم ما) بزرگتر و برتر از این است. آیا سخن خداوند تبارک و تعالی را نشنیده‌ای که: «و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟]» سپس فرمود اصحاب

شما در این آیه چه می‌گویند؟ گفتم فداى شما کردم نمى‌دانم چه مى‌گویند. فرمود آری به تحقیق در حالى بود که نمى‌دانست کتاب چیست و ایمان چیست. تا این که خداوند این روحی را که خداوند به هر کس بخواهد عطا می‌کند، به سوى او برانگیخت. پس زمانى که خداوند این روح را به بنده‌ای عطا فرمود فهم و علم را به او می‌آموزد.^۱

اخباریتی که مدعى اهتمام به روایات اهل بیت علیهم‌السلام است چگونه این روایات را ندیده‌اند!

بررسی محتوایی مستندات محدّث بودن ائمه علیهم‌السلام

تا کنون روشن شد که برداشت صاحبان این نظریه از روایات، قطعاً درست نیست. اخذ به ظاهر این روایات (اگر ظهوری در کار باشد) امکان ندارد.

بنا بر این باید دید معنی این روایات چیست؟ با طرح احتمالاتی که در معنی روایات وجود دارد بحث را پی می‌گیریم.

احتمال اول، نفی کاربرد رأی و هوی

یک احتمال این است که هدف امام علیه‌السلام نفی کاربرد رأی و هوی در

(۱) روایت ۲۰: بصائر الدرجات ج ۱ ص ۴۶۰

دین است و نه انحصار علم خودشان به روایات سینه به سینه؛ برخی از روایات این احتمال را تقویت می‌کند، توجه کنید:

جابر می‌گوید امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر اگر ما به رأی و هوای خود به مردم فتوا می‌دادیم البته که از هلاک شده‌گان بودیم ولی فتوای ما بر اساس آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده و بر اساس اصول علمی است که نزد ما می‌باشد که ما آن را از اجدادمان به ارث می‌بریم و در حفظ آن می‌کوشیم همچنان که مردم در محافظت از طلا و نقره‌شان کوشش می‌کنند.^۱

جابر می‌گوید امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر اگر ما به رأی و هوای خود با مردم سخن می‌گفتیم البته که از هلاک شده‌گان بودیم ولی ما به احادیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده سخن می‌گوییم، ما در حفظ آن احادیث آنچنان می‌کوشیم که مردم در محافظت از طلا و نقره‌شان کوشش می‌کنند.^۲

محمد بن شریح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود اگر نبود که خداوند تعالی ولایت ما را واجب کرده است و به شما درباهی مودت و دوستی ما دستور داده است ما شما را بر در خانه‌ی خود نگه نمی‌داشتیم (و اجازه نمی‌دادیم سراغ ما بیایید)

(۱) روایت ۲۱: بحارالانوار ج ۲ ص ۱۷۲

(۲) روایت ۲۲: بحارالأنوار ج ۲ ص ۱۷۲

و شما را به خانه‌های خویش راه نمی‌دادیم، به خدا سوگند که ما سخنی نمی‌گوییم جز بر اساس آنچه خدا فرمود و بر اساس اصولی که نزد ماست که ما در حفظ آن می‌کوشیم همچنان که مردم در محافظت از طلا و نقره‌شان کوشش می‌کنند.^۱

سماعه از امام کاظم علیه السلام پرسید آیا هر چیزی که می‌گویید در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است یا این که به نظر خودتان نیز می‌گویید؟ حضرت فرمود بلکه تمام گفته‌های ما از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است.^۲

این روایات صراحت دارد که مستند فتوای ائمه علیهم السلام امور متعددی است و هرگز نمی‌توان فتوای ائمه علیهم السلام را منحصر به روایات سینه به سینه نمود.

با توجه به روایات طرح شده نخستین احتمالی که در احادیث مورد استدلال بر این نظریه وجود دارد این است که این احادیث در مقام نفی رأی و نظر در دین است.

احتمال دوم، نفی نقل قول از دیگران

احتمال دوم این است که ائمه علیهم السلام دارای سخنان گوناگونی

(۱) روایت ۲۳: بحارالانوار ج ۲ ص ۱۷۳

(۲) روایت ۲۴: بحارالانوار ج ۲ ص ۱۷۳

هستند: برخی از سخنانشان فتاوی آنان است و برخی از سخنانشان، از خودشان است و برخی از سخنانشان، احادیثی است که سینه به سینه از پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان رسیده است، ولی در نقل احادیث سینه به سینه جز سخن وحی برای آنان ارزشی ندارد که برای دیگران نقل نمایند از این رو تمامی احادیث سینه به سینه ی آنان با این سند خاص به آنان رسیده است.

در نتیجه این احادیث هیچ نظری به همه ی کلمات آنان ندارد و تنها نظر به احادیث سینه به سینه دارد، آن هم برای بیان منحصر کردن احادیث ارزشمند است.

احتمال سوم، حکم واحد برای همه احادیث

احتمال سوم این است که مقصود بیان این مطلب باشد که: حدیث ما حکم حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله هم حکم کلام خداوند را دارد.

نظیر این که اطاعت و دوستی ما، اطاعت و دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله است، و اطاعت و دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله، اطاعت و دوستی خداست؛ به بیان دیگر حدیث هر کدام از ما که باشد حکم واحدی دارد، روایات زیر این احتمال را تقویت کند:

برخی از اصحاب از امام صادق علیه السلام شنیدند که حضرت می فرمود:

حدیث من حدیث پدرم است و حدیث پدرم حدیث جدم من است و حدیث جدم حدیث امام حسین علیه السلام است و حدیث امام حسین علیه السلام حدیث امام حسن علیه السلام است و حدیث امام حسن علیه السلام حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام است و حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث رسول خداست و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته خداست.^۱

قرینه‌ای که این احتمال را تقویت می‌کند این است که تردیدی نیست که امام حسین علیه السلام برخی از احادیث را مستقیماً از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده و بیان کرده است ولی در عین حال بیان امام این چنین است. سه احتمال برای احادیث یاد شده بیان شد. آن چه مهم است این است که هر کدام از این احتمالات که مقصود امام علیه السلام باشد هیچ دلالتی بر آنچه که صاحبان این نظریه در صدد آن هستند ندارد.

احتمال چهارم، تقیه

برخی از اصحاب از ظرفیت معرفتی پایینی برخوردار بودند. لذا علوم امام معصوم علیه السلام برای آنها قابل هضم نبود. همچنین در برخی موارد مخالفین شیعه در مجلس امام حاضر بودند. در این موارد چاره‌ای جز تقیه وجود نداشت.

لذا برای دفع توهم علم غیب و سایر مقامات خود، اخبارات خود را منتسب به حدیث پیامبر می‌کردند.

بر این اساس یکی از احتمالات نسبت به احادیث یاد شده رعایت تقیه است. این احتمال شواهد متعددی هم دارد.

یحیی بن عبدالله به امام کاظم علیه السلام گفت فدای شما کردم مردم می‌پندارند که شما غیب می‌دانی. حضرت فرمود سبحان الله دستت را بر سرم بگذار به خدا سوگند که در جسد و سر من مویی باقی نماند مگر این بلند شد. سپس فرمود نه به خدا سوگند (مطالبی که می‌گویم) جز روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست.^۱

هنگامی که هارون امام کاظم علیه السلام را زندانی کرد ابویوسف و محمد بن حسن، دو همراه ابوحنیفه بر امام وارد شدند. یکی از این دو به دیگری گفت دو حالت دارد یا ما در علم با او مساوی هستیم و یا این که بر او اشکال می‌کنیم (و ثابت می‌کنیم که از او اعلم هستیم). پس در مقابل حضرت نشستند. در این هنگام مردی که از طرف سندی بن شاهک مأمور زندان بود گفت نوبت من تمام شده و من دارم می‌روم اگر نیازی داری دستور بده تا نوبت بعدی بیاورم. حضرت فرمود نیازی ندارم. پس از این که او بیرون رفت امام به ابویوسف گفت چقدر شگفت است این مرد از من می‌خواهد که نیازی از نیازهایم را بر عهده او بگذارم که دوباره به

زندان بازگردد در حالی که او در این شب می‌میرد. آن دو نفر (بدون پرسشی از امام) برخاستند و یکی به دیگری گفت ما آمده بودیم که از او از واجبات و سنت پیامبر ﷺ بپرسیم و او الان چیزی آورد که گویا از علم غیب است. سپس مردی را همراه نگهبان زندان کردند و به او گفتند برو و از او جدا نشو و ببین امشب کارش به کجا می‌انجامد و فردا خبرش را برای ما می‌آوری. آن مرد رفت و در مسجدی کنار خانه او خوابید. چون صبح شد صدای گریه شنید و دید مردم به خانه نگهبان زندان می‌روند. پرسید چه خبر است گفتند در این شب فلانی ناگهان و بدون بیماری مرد. آن مرد نزد ابویوسف و محمد آمد و به آن دو خبر را رساند. آن دو نزد امام کاظم علیه السلام بازگشتند و گفتند ما می‌دانستیم که تو در حلال و حرام عالم شده‌ای. (اما به ما بگو) از کجا امر مردی را که نگهبان توست فهمیدی که در این شب می‌میرد؟ حضرت فرمود از همان دری که رسول خدا صلی الله علیه و آله علمش را به علی بن ابی طالب علیه السلام خبر داد. هنگامی که امام این گونه پاسخ داد آن سرگردان شدند و نتوانستند پاسخی بدهند.^۱

حاصل این بخش عبارت است از این که نسبت محدّثیت به معصومین، نه تنها باطل است بلکه هم با روایات فراوانی مخالف است و هم با مقامات بلند آنان در تعارض است.

جایگاه منطق «نص حدیث» در رفتار اصحاب

ناگفته پیداست که در دوران حضور معصومین علیهم السلام رفتار اصحاب در حوزه تفقه، پیرامون محور اخذ روایت از ائمه علیهم السلام (مستقیم و با واسطه) و سپس نقل روایت به دیگران، می چرخیده است. علت این امر هم کاملاً بدیهی است. زیرا بر اساس توقیفیت دین، تنها راه شناخت دین، اخذ از معصومین علیهم السلام است.

اما آن چه شایسته تحقیق است چند امر است:

(۱) آیا رفتار معصومین علیهم السلام در پرورش اصحاب تنها محدوده به گفت ائمه علیهم السلام (نطق) و شنود اصحاب (سمع) بوده است، یا این که کنش و واکنش هایی فراتر این از گفت و شنود نیز وجود داشته است؟

(۲) آیا کنش و واکنش های دینی میان خود اصحاب منحصر به گفت و شنود روایی بوده است؟

(۳) رفتار اصحاب با روایات منحصر به شنود (سمع و اخذ و تحمل حدیث) و گفت (نطق و نقل) بوده است یا این که علاوه بر گفت و شنود، درایت، استنباط و فتوا هم رواج داشته است؟

اگر پاسخ پرسش‌های یاد شده مثبت باشد، راهی برای طرح منطق «نص حدیث» وجود دارد.

در غیر این صورت استناد منطق «نص حدیث» به اصحاب باطل و دروغ است.

رفتار اصحاب در محضر امام علیه السلام

همان گونه که پیش از این اشاره شد، محور رفتار و کنش‌های معصومین علیهم السلام، بیان ابعاد دین برای شیعیان بوده است.

اما علاوه بر این امر، در رفتار آنان تشویق فوق العاده به تفقه و درایت نیز آشکارا دیده می‌شود.

گذشته از این سیاست کلی و عمومی ائمه علیهم السلام، سیاست آموزش استنباط و پرورش مستنبط برای افراد مستعد نیز به چشم می‌خورد.

در سایت «آشتی با خرد» نوشتار «آموزش استنباط و پرورش مستنبط» برخی از مصادیق این سیاست ویژه را ارایه می‌کند.^۱

همین سیاست در پرسش ائمه علیهم السلام از اصحاب تعقیب می‌گردد. بر همین اساس نیز اصحاب در روایات می‌اندیشیدند و درایت خود

(۱) برای مطالعه این نوشتار به لینک زیر مراجعه نمایید:

از احادیث را در قالب رأی و نظر شخصی به ائمه علیهم السلام عرضه می‌داشتند تا از درستی آن مطمئن گردند.

حمزه پسر حمران گفت از امام صادق علیه السلام از «استطاعت» پرسیدم. حضرت پاسخ مران داد. پس یک بار دیگر بر حضرت وارد شدم و گفتم خداوند سلامتتان بدارد البته که در قلبم از استطاعت چیزی واقع شده است که چیزی آن را از دلم بیرون نمی‌آورد جز این مطلبی از شما بشنوم.

حضرت فرمود آن چه در دلت هست زبانی به تو نمی‌رساند. عرض کردم خدا شما سلامت بدارد من می‌گویم (یا اعتقاد دارم) که خداوند تبارک و تعالی بندگان را به آن چه نمی‌توانند تکلیف نکرده است و آنها را به جز آن چه توانایی آن را دارند مکلف نساخته است و بندگان جز به اراده و مشیت و قضاء و قدر خداوند هیچ چیز از این امور انجام نمی‌دهند.

حضرت فرمود این دین خداوند است که من و پدرانم بر آن هستیم....^۱

در این روایت راوی اعتقاداتش را بر امام عرضه می‌کند و امام نیز اعتقاداتش را تأیید می‌کند.

نکته مهم روایت این است که راوی روایتی نمی خواند و امام نیز به او اعتراض نمی کند و از او مستند روایی نمی طلبد.

این رفتار امام علیه السلام، نه تنها در نقطه مقابل منطق «نص حدیث» قرار دارد بلکه منطق «نص حدیث» را نفی هم می کند.

امام صادق علیه السلام به بعضی از شاگردانش فرمود: چه چیزی از من آموخته ای؟ شاگرد حضرت پاسخ داد: هشت مسئله ای مولای من. حضرت فرمود: برایم تعریف کن تا بدانم.

گفت: مسئله اول این که دیدم هر محبوبی هنگام مرگ از حبیبش جدا می گردد. پس همتم را صرف چیزی کردم که از من جدا نمی شود بلکه در تنهاییم مونس من است و آن کار خیر است. حضرت فرمود: سوگند به خدا خوب کردی. مسئله دومی؟

گفت: دیدم مردمی به حسب و گروهی به ثروت و فرزند افتخار می کنند در حالی که این امور افتخاری ندارد و دیدم افتخار بزررگ در سخن خداوند تعالی است که فرمود: «حقیقتا که گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شما است» پس تلاش کردم که نزد خدا کریم باشم. حضرت فرمود: سوگند به خدا خوب کردی. مسئله سومی؟

گفت سرگرمی و خوشی مردم را دیدم و این سخن خداوند متعال را شنیدم که «و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده

و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛ پس بی تردید جایگاهش بهشت است.» پس در صرف هوای از نفسم تلاش کردم تا این که بر فرمانبرداری خداوند تعالی استقرار یافتم. حضرت فرمود: سوگند به خدا خوب کردی. مسئله چهارمی؟

گفت دیدم هر کسی چیزی که نزد او عزیز است بیابد، در نگهداریش تلاش می‌کند و سخن خداوند سبحان را شنیدم که «کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا خدا آن را برای او دو چندان کند و او را پاداشی نیکو و باارزش باشد؟» پس دو چندان شدن (اموالم) را دوست داشتم و محفوظتر از آن چه نزد خدا می‌باشد نیافتم. پس هر چیزی یافتم که نزدم ارزشمند بود آن را به سوی خداوند فرستادم برای این که ذخیره من هنگام نیازم باشد. سوگند به خدا خوب کردی. مسئله پنجمی؟

گفت: حسادت بعضی از مردم را نسبت به روزی بعضی دیدم و سخن خدای تعالی را شنیدم که «ما در زندگی دنیا معیشت آنان را میانشان تقسیم کرده ایم، و برخی را از جهت درجات [فکری و مادی] بر برخی برتری داده‌ایم تا برخی از آنان برخی دیگر را [در امر معیشت و سایر امور] به خدمت گیرند؛ و رحمت پروردگارت از آنچه آنان جمع می‌کنند، بهتر است.» پس نسبت به هیچ کس حسادت نکردم و بر هیچ چیزی که از دستم رفت متأسف نشدم.

سوگند به خدا خوب کردی. مسئله ششمی؟

گفت: دشمنی بعضی با بعضی را در دار دنیا و زخمی که در سینه آنهاست را دیدم و سخن خداوند متعال را شنیدم که «واقعا که شیطان دشمن شماست پس او را دشمن بگیرید» پس مشغول به دشمنی با شیطان شدم و از دشمنی غیر او رو برگرداندم. سوگند به خدا خوب کردی. مسئله هفتمی؟

گفت: کوشش و تلاش مردم در جستجوی روزی را دیدم و سخن خداوند متعال را شنیدم که «و جن و انس را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریدم؛ از آنان هیچ رزقی نمی‌خواهم، و نمی‌خواهم که مرا طعام دهند. بی تردید خدا خود روزی دهنده و صاحب قدرت استوار است.» پس دانستم که وعده و سخن او راست است پس به وعده او آرام شدم و به سخن او خشنود گشتم و به انجام واجبات او بر من مشغول شدم و از اشتغال به رزقی که نزد او برای من است منصرف شدم. سوگند به خدا خوب کردی. هشتمی؟

گفت: دیدم مردمی بر سلامتی بدنشان و گروهی بر زیادی ثروتشان و گروهی بر بندگانی مانند خودشان تکیه می‌کنند و سخن خداوند متعال را شنیدم که «و هر که از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات و تنگناها را] قرار می‌دهد. و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد، و کسی که بر خدا

توکل کند، خدا برایش کافی است.» پس بر خداوند توکل کردم و تکیه کردن بر غیره از بین رفت.

حضرت به او فرمود: سوگند به خدا که بازگشت تورات و انجیل و زبور و فرقان و بقیه کتب الهی به این هشت مسئله است.^۱

نکات روایت:

(۱) امام علیه السلام در این روایت جالب از یکی از شاگردانش امتحان می‌گیرد.

(۲) موضوع آزمون، آموخته‌های راوی از امام است و نه روایات حفظ شده از امام. اُی شیء تعلمت منی...

(۳) در این آزمون حتی یک روایت مطرح نشده است.

(۴) مستندات شاگرد، درایت و نتیجه‌گیری از آیات قرآن بوده است و نه روایات شنیده شده از امام.

(۵) شاگرد امتحانش را به خوبی پس می‌دهد و مورد تأیید کامل امام قرار می‌گیرد.

(۶) در نهایت امام می‌فرماید حاصل نهایی همه کتب آسمانی یاد شده مطالبی بوده است که شاگرد در آزمون بیان کرده است.

درایت روایت:

شاگرد امام حاصل استنباطاتش از قرآن را به عنوان «آموخته‌های از

امام» بیان می کند و امام به این آزمون نمره بیست می دهد.
تأیید کامل امام نسبت به روش و محتوا، دلیل روشنی بر بطلان منطق
«نص حدیث» است.

امام باقر علیه السلام فرمود: سلمان پیوسته می گفت: سلام خدا را آشکارا
بخش کنید (و به همگان چه نیکوکار و چه بدکردار، سلام
بدهید) مسلماً سلام خداوند به ستمکاران نمی رسد.^۱

در این روایت امام به سخن سلمان استناد می کند. سخن سلمان
روایت نیست، هر چند مأخذ سخن سلمان، پیامبر صلی الله علیه و آله یا
امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

با این که سلمان روایت نخوانده است، اما مورد تأیید امام قرار گرفته
است. این نشان می دهد که سلمان بر اساس منطق «نص حدیث»
عمل نمی کرده است و این امر از نظر امام اشکالی نداشته است.

ربیعة پسر کعب گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: از ربیعه
هفت سال به من خدمت کرده ای آیا حاجتی از من نمی خواهی؟
گفتم از رسول خدا به من مهلت بدهید تا بیندیشم. (آن شب را
اندیشیدم تا) صبح کردم و بر حضرت وارد شدم.
حضرت به من فرمود حاجتت را بیاور (و بیان کن).

عرض کردم (حاجتم این است که) از خدا طلب کنی مرا همراه شما وارد بهشت کند.

حضرت به من فرمود: چه کسی این مطلب را به تو آموخته است؟
گفتم ای رسول خدا کسی به من نیاموخته است و لکن خودم در دلم اندیشیدم و گفتم اگر مال بخواهم سرانجامش تمام شدن است و اگر عمر طولانی و اولاد بطلبم سرانجامشان مرگ است. (لذا این حاجت را انتخاب کردم که هیچگاه از دست نمی‌دهم.)
حضرت مدتی سرش را پایین گرفت (و اندیشید) پس فرمود این را انجام می‌دهم (اما تو هم) به سجود فراوان مرا یاری نما....^۱
درایت روایت:

ربیعہ خودش اندیشیده و از سخنان پیامبر ﷺ استنباط کرده است. بدون این که به روایتی یا آموخته‌ای استناد کند.
پیامبر ﷺ نه تنها او را توییح نکرده که چرا به رأی خودت عمل کردی، بلکه پاسخ مثبت به او دادند و درستی حاجتش را تأیید کردند.
حسن بن جهم گفت از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم کدامیک برتر است اقامت در مکه یا اقامت در مدینه؟
حضرت فرمود تو چه می‌گویی (و رأی و نظر تو چیست؟)
گفتم سخن من با وجود سخن شما چه ارزشی دارد؟!

حضرت فرمود (اندیشه و) سخن گفتن تو، تو را به (نظر و) سخن من می‌رساند (یعنی با اندیشیدن خودت به مطلب حقی که در نظر من است می‌رسی).

عرض کردم اما من گمان می‌کنم که اقامت در مدینه برتر از اقامت در مکه است.

حضرت فرمود آگاه باش اگر چنین گفتی (و چنین رأیی داری) واقعا که امام صادق علیه السلام این مطلب را در روز عید فطری فرموده است، در حالی که به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بود پس در مسجد النبی به آن حضرت سلام گفت و سپس فرمود واقعا که ما امروز به خاطر (فضیلت) سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردم برتری یافتیم.^۱

درایت روایت:

امام علیه السلام، حسن بن جهم را به اندیشیدن تشویق می‌کند. راوی که حسن بن جهم باشد کاملاً متوجه جایگاه خود در مقام امام معصوم هست. لذا می‌گوید: «سخن من با وجود سخن شما چه ارزشی دارد؟!»

اما دلیل تشویق امام علیه السلام، رسیدن خود حسن بن جهم به پاسخ درست است.

امام در تأیید حسن بن جهم به روایتی اشاره می‌فرماید که پاسخ حسن

بن جهم از آن استنباط می شود.

این رفتار امام علیه السلام و نیز حسن بن جهم در تضاد با منطق «نص حدیث» است.

موسی بن قاسم گفت به امام جواد علیه السلام گفتم: واقعا که می خواستم از جانب شما و پدر شما، طواف کعبه انجام دهم، (اما) به من گفته شد که از جانب اوصیاء طواف انجام نمی شود (و جایز نیست).

حضرت به من فرمود (این سخن درست نیست) بلکه هر چه می توانی (این گونه) طواف کن واقعا این کار جایز است.

بعد از سه سال (دوباره همین مطلب را نزد امام مطرح ساختم و) به حضرت گفتم به راستی که من از شما درباره انجام طواف از جانب شما و پدرت اجازه گرفتم و شما در این مورد به من اجازه فرمودی. پس به مقدار زیادی از جانب شما و پدرت طواف کردم. سپس چیزی به دلم افتاد و به آن عمل کردم.

حضرت فرمود چه چیزی؟

گفتم یک روز از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف کردم. حضرت (پس از شنیدن نام پیامبر صلی الله علیه و آله) سه مرتبه فرمود صلی الله علی رسول الله. (بعد من ادامه دادم و گفتم) روز دوم از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام و روز سوم از جانب امام حسن علیه السلام و روز چهارم از جانب امام حسین علیه السلام و روز پنجم از جانب علی بن

الحسین علیه السلام و روز ششم از جانب امام باقر علیه السلام و روز هفتم از جانب امام صادق علیه السلام و روز هشتم از جانب پدرت موسی کاظم علیه السلام و روز نهم از جانب پدرت علی بن موسی علیه السلام و روز دهم ای آقای من از جانب شما طواف کردم. این افراد کسانی هستند که من به ولایت اینان دیانت خدا را به جا می آورم.

حضرت فرمود سوگند به خداوند که در این هنگام تدبیر به دینی داری که از بندگان جز آن پذیرفته نمی شود.

(سپس) به حضرت گفتم و گاهی هم از جانب مادر شما فاطمه علیه السلام طواف می کنم و گاهی هم از جانب ایشان طواف نمی کنم. (نظر شما در این باره چیست؟)

حضرت فرمود از این طواف، خیلی انجام بده، چرا که ان شاء الله طواف از جانب فاطمه علیه السلام برتر از آن طوافهایی است که تو همیشه از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و ما انجام می دهی.^۱

نکته جالبی در این روایت است رأی و نظر خود موسی بن قاسم در مورد طواف از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام است.

منشأ این رأی موسی بن قاسم، هیچ آیه و روایتی نیست. بلکه این رأی در واقع ناشی از تنقیح مناطی است از کلام امام جواد علیه السلام به دست

آورده است.

امام جواد علیه السلام نه تنها موسی بن قاسم را توبیخ نکرده است که چرا به غیر روایت عمل کردی، بلکه هم شیوه او که تنقیح مناط باشد و هم رأی او را که جواز طواف از همه معصومین علیهم السلام باشد، هر دو را تأیید فرموده است.

این روایت آشکارا منطق «نص حدیث» را باطل می‌سازد.

در روایات شاهد موارد فراوانی هستیم که اصحاب اندیشه خود را برای امام علیه السلام بیان می‌کنند.

درنگ در این موارد روشن می‌سازد که سیاست کلی اصحاب نه تنها التزام به نقل حدیث نبوده است بلکه در نقطه مقابل منطق «نص حدیث» قرار داشته است.

همین سیاست نیز مورد تأیید و بلکه تشویق ائمه علیهم السلام قرار گرفته است که آشکارا در «آموزش استنباط و پرورش مستنبط» برای افراد مستعد انعکاس یافته است.

نکات یاد شده گواه روشنی است بر اثبات این که رفتار اصحاب، در محضر امام علیه السلام در تضاد با منطق «نص حدیث» است.

این دسته از روایات آن چنان فراوان است که گردآوری آنها چندان آسان نیست.

روش اصحاب منطق «نص حدیث» را نفی می‌کند

مطالعه در رفتار اصحاب جلیل القدر ائمه علیهم السلام، اهتمام فوق العاده آنان به ثقلین به عنوان منبع منحصر دین را به خوبی نشان می‌دهد. اما آن چه جالب است این است که محور نهایی اصحاب، استنباط آنان از مجموعه روایات بوده است.

بر همین اساس نیز همین اصحابی که بر محور ثقلین می‌چرخیدند، با شرایط خاصی (تأکید می‌کنم با شرایط خاصی)، رأی را بر حدیث مقدم می‌داشتند.

این رفتار اصحاب نیز منطق «نص حدیث» را نفی می‌کند. به این روایات جالب توجه کنید.

زراره به رأیش سخن می‌گوید

ابن مسکان گفت: نزد زراره در مورد چیزی از حلال و حرام بحث و گفتگو می‌کردیم. زراره سخنی بر اساس رأی خودش گفت. به او گفتم آیا این مطلبی که گفتی بر اساس رأی تو بود یا بر اساس روایت؟ زراره گفت من می‌شناسم (و از روی معرفت سخن می‌گویم) آیا گاهی رأی بهتر از اثر (و روایت) نیست؟!^۱

راز این که گاهی رأی بهتر از اثر است در روایت بعدی روشن می‌شود.

(۱) روایت ۳۴: رجال الکشی ص ۱۵۶

عمر بن اذینه گفت به زرارہ گفتم به راستی کہ برخی از مردم از امام صادق علیه السلام و پدرش امام باقر علیه السلام چیزهایی درباره ارث نقل کرده اند (کہ مرا متحیر کرده است لذا)، این مطالب را بر تو عرضه می کنم، پس هر چه از اینها باطل است بگو این باطل است و هر چه حق است بگو این حق است (تنها به این مقدار اکتفا نما) و روایت آن را نخوان و (در نقل روایت) سکوت نما، سپس آنچه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام درباره ی دختر و پدر و دختر و مادر و پدر و مادر برایم نقل کرده بود به او گفتم، او گفت قسم به خدا کہ این حق است.^۱

در این روایت عمر بن اذینه در جستجوی رأی و فتوای زرارہ است و می خواهد بداند کہ به حسب رأی زرارہ کدام دسته از روایات معتبر است.

به سخن دیگر اصحاب حتی در دوران حضور معصوم نیز اعتبار روایات را از رأی و نظر فقهای اصحاب کشف می کردند.

عمر بن اذینه به زرارہ: روایت نخوان

عمر بن اذینه گفت: به زرارہ گفتم مردم از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام چیزهایی درباره ارث برای من ارث نقل کرده اند، من آن

احادیث را بر تو عرضه می‌کنم، پس تو تنها (اظهار نظر نما و) هر چه از این احادیث باطل است بگو این باطل است و هر چه حق است بگو این حق است، اما روایت آن را نخوان و (در نقل روایت) سکوت نما، سپس (یکی از مطالب ارث را عرضه کردم) و گفتم مردی از یکی از دو امام علیه السلام نقل کرده در مورد میتی که پدر و مادر و برادران مادری دارد، برادران مادری حاجب از یک سوم می‌شوند و خود نیز ارث نمی‌برند.

زراره گفت قسم به خدا که این باطل است و لکن من تنها به تو خبر می‌دهم و روایتی برای تو نقل نمی‌کنم و به خدا قسم که آنچه به تو می‌گویم حق است، هنگامی که میت پدر و مادر داشته باشد بر اساس کتاب خداوند عزوجل، مادر یک سوم ارث می‌برد و پدر دو سوم، اگر میت برادر پدر مادری داشت یا برادر پدری پس مادرش یک ششم و پدر پنج ششم ارث می‌برد، و تنها به این علت ارث پدر زیاد شده است که خرج زن و فرزندان بر عهده‌ی پدر است....^۱

علاوه بر صراحت این روایت بر تفاوت فتوا و نقل حدیث، نکات متعدد دیگری در این روایت حایز اهمیت است، به برخی از آنها توجه کنید:

۱- عمر بن اذینه برخی از احادیث با واسطه‌ی از معصومین علیهم السلام را بر

زراره‌ی غیر معصوم عرضه می‌کند؛

۲- عمر بن اذینه از زرارہ می‌خواهد کہ تنها به گفتن این کہ «این حق

است یا باطل» اکتفا کند و برایش حدیث نخواند؛

۳- زرارہ نیز در پاسخ خواسته عمر بن اذینه می‌گوید: من به تواز حکم

خبر می‌دهم (و فتوای من این است) نه این کہ برای تو روایت نقل

کنم؛^۱

۴- زرارہ بر یک بخش از حکمی کہ بیان کرده است این چنین

استدلال می‌کند کہ: «وَإِنَّمَا وَفَّرَ لِبَابٍ مِنْ أَجْلِ عِيَالِهِ» (تنها علتی کہ

ارث پدر زیاد شده است این است کہ خرج زن و فرزندان بر عهده‌ی

پدر است...) نه این کہ حدیثی برای آن ذکر کند؛

(۱) ممکن است کسی احتمال دهد کہ عمر بن اذینه از زرارہ درخواست کرده است

کہ احادیث درست را معین کند، نه این کہ فتوا دهد.

اما به سه قرینه، فتوا دادن ظہور بیشتری دارد؛ قرینہ‌ی اول این جملہ‌ی زرارہ

کہ «لَكِنِّي سَأُخْبِرُكَ وَلَا أُرْوِي لَكَ شَيْئًا وَالَّذِي أَقُولُ لَكَ هُوَ وَاللَّهُ الْحَقُّ» و

قرینہ‌ی دوم استدلالی است کہ زرارہ بر حکم در آخر حدیث ذکر می‌کند،

قرینہ‌ی سوم کہ تردید را کاملاً بر طرف می‌کند این است کہ زرارہ حدیثی را کہ

عمر بن اذینه خوانده است باطل کرده و فتوای خود را با تصریح به این کہ این

مطلب حدیث نیست برای او بیان نموده است، لَكِنِّي سَأُخْبِرُكَ وَلَا أُرْوِي لَكَ

شَيْئًا وَالَّذِي أَقُولُ لَكَ هُوَ وَاللَّهُ الْحَقُّ.

با درنگ در این روایات روشن می‌شود که رفتار دوتن از فقهای دوران حضور و بزرگان اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام دقیقا بر خلاف منطقی «نص حدیث» است.

تمامی روایاتی که بیانگر فتوای اصحاب ائمه است منطقی «نص حدیث» را باطل می‌کند.

زراره فتوا می‌دهد

از زراره نقل شده است که گفت هنگامی که وارثِ مردِ یکی از مادرش یا پدرش یا پسرش و یا دخترش باشد مشمول این آیه نیست که: **قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ...**^۱

آن چه در فتوای اصحاب بیشتر جلب توجه می‌کند، فتاوی است که آنها از روایات استنباط کرده‌اند.

و جالب‌تر این که استدلال همان فتوا را هم، همراه فتوا بیان کرده‌اند. از زراره نقل شده است که گفت مردم و سنیان در احکام و ارشاد گفته‌ای می‌گویند که همه بر آن متفق هستند در حالی که این مطلب حجت بر آنان است... زراره می‌گوید به آنان گفتم این حجت است بر شما... به زراره گفتم این مطالب را به نظر خودت می‌گویی؟ گفت آیا می‌شود من این مطالب را به نظر خودم بگویم

اگر چنین کنم من فاجر هستم ولی شهادت می‌دهم که این مطالب حق از طرف خدا و رسول ﷺ اوست.^۱

نکته بسیار مهم در درایت این روایت این است که زراره سه امر را بیان می‌کند:

(۱) فتوای خود زراره

(۲) استدلال بر فتوا

(۳) اشاره به منبعی که از آن استنباط کرده است.

با چند نمونه از سیره اصحاب ائمه علیهم‌السلام در دوران حضور آشنا شدیم که همگی بر خلاف «منطق نص حدیث» بود.

مسلمانان با تتبع گسترده موارد بیشتری از این گونه روایات را مشاهده می‌کنیم. اما همین اندازه برای اثبات سیره اصحاب کفایت می‌کند و لذا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

جلسه علمی اصحاب بدون روایت خوانی

هاشم گفت من و محمد بن مسلم و ابوالخطاب در جلسه‌ای جمع بودیم، ابوالخطاب به ما گفت نظر شما درباره‌ی کسی که شناختی نسبت به امامت نداشته باشد چیست؟ گفتم کسی که نسبت به امامت شناخت نداشته باشد کافر است، ابوالخطاب گفت تا

(۱) روایت ۳۸: کافی ج ۷ ص ۱۰۰ بعد از حدیث ۲

هنگامی که دلیل و برهان برای او آورده نشود کافر نیست، اما اگر حجت به او رسید و شناخت پیدا نکرد کافر است، محمد بن مسلم گفت سبحان الله! چرا زمانی که شناختی پیدا نکند و انکار هم نکند کافر باشد؟! زمانی که انکار نکند هرگز کافر نیست. هاشم گفت: به حج رفتم و بر امام صادق علیه السلام وارد شدم پس جریان را به آن حضرت خبر دادم... حضرت فرمود آگاه باشید که بد است بر شما که چیزی را که از ما شنیده‌اید بگویید. هاشم می‌گوید گمان کردم که ما را به طرف نظر محمد بن مسلم می‌چرخاند.^۱

سخن فضل بن شاذان

این مطلب مورد دقت اصحاب نیز بوده و بین استنباطی که مثلاً زراره از روایات داشته با استنباطی که خارج از حیطه‌ی علمی آنان بوده تفاوت قایل بودند. به این جریان توجه کنید:

در مقدمه‌ی کتاب *علل الشرایع* چنین است: علی بن محمد می‌گوید هنگامی که *علل احکام الهی* را از فضل بن شاذان شنیدم به او گفتم این مطالب را که گفتم از روی استنباط و استخراج بیان کردی و از نتایج و ثمرات عقل توست یا آنها را شنیده و

(۱) روایت ۳۹: کافی ج ۲ ص ۴۰۱

روایت می‌کنی؟

گفت من نمی‌دانم خداوند به چه علت احکامی را واجب کرده است و چرا پیامبر ﷺ دین را این چنین بیان نموده است، و این علت‌ها را که گفتم از نزد خود نگفتم، بلکه آنها را به تدریج از آقای خودم علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیده‌ام پس آنها را جمع کرده‌ام، گفتم پس من این علل احکام را از تو از حضرت رضا علیه السلام روایت نمایم؟ گفت آری.^۱

نقل استنباطات اصحاب در کافی

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی باب مستقلی در استنباطات اصحاب، در مسئله «خروج زن در زمان عده» گشوده است.^۲

گشودن چنین بابی آن هم در قدیمی‌ترین معجم معتبر روایی، مفهوم خاصی دارد و نکات مهمی را اثبات می‌کند. از جمله این که:

(۱) نقل روش استنباطی اصحاب، آن هم در یک معجم روایی، مُهر تأیید کلینی بر روش اصحاب است و ثابت می‌کند روش اصحاب از نظر ایشان درست بوده است.

(۲) همین امر برای اثبات اینکه کلینی اخباری نبوده است، کفایت

(۱) روایت ۴۰: بحار الأنوار ج ۶ ص ۸۵

(۲) کافی ج ۶ ص ۹۲

می‌کند.

۳) هیچ منافاتی میان روش استنباطی با حفظ احادیث و نقل آنها وجود ندارد، بلکه این دو مکمل ضروری یکدیگرند.

از آن جایی که نقل استنباطات اصحاب در این باب، مفصل است و موضوع آن هم حکم یک فرع فقهی است، از ترجمه آن صرف نظر می‌کنیم و به اشاره به نکات آن بسنده می‌نماییم.

۱) ابن شاذان، امت اسلامی را به «أصحاب الأثر و أصحاب الرأی و أصحاب التشیع» تقسیم می‌کند. این تقسیم ثابت می‌کند که «تشیع» در مقابل «اصحاب اثر» قرار داشته است.

«اصحاب اثر» هم همان «محدثین» و «اخباریون سنی» هستند. همین امر برای اثبات باطل بودن روش اخباریون و انحراف آنان، کفایت می‌کند.

تفصیل این مسئله در کتاب «پیشینه نص‌زدگی» (اخباریت لابلای تاریخ و روایات) آمده است.

۲) این نقل کلینی، گواه روشنی بر تلاش فوق‌العاده اصحاب در استنباط است.

البته اخباریون با ادعای این که تنها آنها از معصومین علیهم‌السلام پیروی می‌کنند، تلاش می‌کنند با تمسک به این که اصحاب معصوم نبودند،

تناقض خود را با روش اصحاب توجیه کنند.

اما اخباریون در عین حال در موارد دیگر این تناقض را می پوشانند و نسبت به عدم عصمت اصحاب خود را به فراموشی می زنند و برای تأیید منطق «نص حدیث» ادعا می کنند همه علمای سلف و اصحاب منطق «نص حدیث» داشته اند.

لذا حداقل نتیجه نقل کلینی این است که ادعای اخباری بودن اصحاب و علمای سلف باطل می شود.

اما پرسشی که زنده می شود این است که چطور به صرف مخالفت اصحاب با منطق «نص حدیث»، نتیجه می گیرید اصحاب اشتباه کردند و طریقه آنها باطل بوده است.

اما در عین حالی که اخباریون با اصحاب مخالفت دارند، خود را عملاً معصوم و طریقه خود را حق می دانند؟!

اگر ادعا شود فرق در این است که روش اخباری متخذ از معصومین علیهم السلام است، اولاً پاسخ داده می شود که روش استنباط نیز متخذ از معصومین علیهم السلام است، و ثانیاً اثبات می کنیم که این ادعای اخباریون باطل و مستندات آنها مخدوش است.

۳) آن چه در نقل کلینی جالب است این است که در استنباطات اصحاب، مباحث مختلف اصولی و استنباطات متعددی مطرح شده

است. در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۴) بحث کبروی توقیفیت دین و تطبیق آن بر مسئله عده (فیمن طلق علی الكتاب و السنة فخرجت امرأته أو أخرجها...)

۵) مسئله حجیت ظهور قرآن

۶) تفاوت اصحاب در استنباط (تعبیر ایوب بن نوح که «لیس نحن أصحاب قیاس إنما نقول بالأثر» در مقابل استنباطات فضل بن شاذان)

۷) مراجعه به انظار مختلف اصحاب (فلقیث آیوب بن نوح فسألته عن ذلك... فلقیث علی بن راشد فسألته عن ذلك... فسألته معاویة بن حکیم عن ذلك...)

۸) تفریق میان حکم تکلیفی و وضعی و عدم بطلان حکم وضعی با عصیان حکم تکلیفی (كان طلاقه عنه ساقطا ولكنه شيء تعبد به الرجال كما تعبد النساء بأن لا يخرجن من بیوتهن ما دمن یعتدن و إنما أخبرنا فی ذلك بالمعصية...)

۹) تفریق میان حکم فعل اختیاری و امر غیر اختیاری (الطلاق فعل المطلق... و العدة لیست فعل الرجل و لا فعل المرأة إنما هی آیام تمضی و حیض یحدث لیس من فعله و لا من فعلها إنما هو فعل الله...)

۱۰) بحث قیاس باطل و قیاس حق (فلیس یقاس فعل الله عز و جل

بفعله و فعلها...)

(۱۱) عدم تأثیر معصیت در وقوع امر توصلی (فإذا عصت و خالفت فقد مضت العدة و بأت یاثم الخلاف...)

(۱۲) حجیت اجماع (أن الأمة مجمعة على أن المرأة المطلقة إذا خرجت...)

(۱۳) ابطال منطق «نص حدیث» توسط فضل بن شاذان (أما قوله إن الله عز و جل لما جعل الطلاق للعدة لم يخبرنا أن من طلق لغير العدة كان الطلاق عنه ساقطا فليعلم أن مثل هذا إنما هو تعلق بالسراب إنما يقال لهم إن أمر الله عز و جل بالشئ هو نهى عن خلافه...)

(۱۴) چند نقض ابن شاذان بر منطق «نص حدیث»

(۱۵) بحث مفهوم و نهی از خلاف (إن أمر الله عز و جل بالشئ هو نهى عن خلافه أنه جل ذكره حيث أباح نكاح أربع نسوة لم يخبرنا أن أكثر من ذلك لا يجوز... فلو أن إنسانا تزوج خمس نسوة لكان نكاحه الخامسة باطلا... لأن كل من تعدى ما أمر به و لم يطلق له ذلك كان فعله باطلا فاسدا غير جائز و لا مقبول فكذا الأمر و الحكم فى الطلاق كسائر ما بينا...)

(۱۶) فرق شرط حکم و حکم مستقل در تأثیر (أن الخروج و الإخراج ليس من شرائط الطلاق كالعدة لأن العدة من شرائط الطلاق ذلك أنه لا يحل للمرأة أن تخرج من بيتها قبل الطلاق و لا بعد الطلاق و لا يحل للرجل أن يخرجها من بيتها قبل الطلاق و لا بعد الطلاق فالطلاق و غير

الطلاق فی حظر ذلك و منعه واحد و العدة لا تقع إلامع الطلاق و لا تجب إلا بالطلاق و لا يكون الطلاق لمدخول بها و لا عدة كما قد يكون خروجاً و إخراجاً بلا طلاق و لا عدة ...)

(۱۷) قیاس (فلیس یشبه الخروج و الإخراج بالعدة و الطلاق فی هذا الباب و إنما قیاس الخروج و الإخراج كرجل دخل دار قوم بغير إذنهم ...)

(۱۸) سرایت نهی به امر (كرجل دخل دار قوم بغير إذنهم فصلی فیها فهو عاص فی دخوله الدار و صلاته جائزة لأن ذلك ليس من شرائط الصلاة لأنه منهي عن ذلك صلى أو لم يصل ...)

(۱۹) حجیت ظهور عرفی (فلیعلم أن معنى الخروج و الإخراج ليس هو أن تخرج المرأة إلى أبيها أو تخرج فی حاجة لها أو فی حق یأذن زوجها ...) به دلیل تطویل، از توضیح این موارد صرف نظر می کنیم. زیرا کافی است اهل فن به متن کتاب کافی مراجعه نمایند.

درنگ در این متن به خوبی روشن می کند که علمای سلف و اصحاب هرگز بر اساس منطق «نص حدیث» حرکت نمی کردند.

و همان گونه که پیش از این هم اشاره کردیم نقل این کلمات در کافی، نشانگر تأیید اجمالی کلینی است.

مسلمان نقل استنباطات اصحاب در معجم روایی مهمی مانند کافی دلیل بر این است که از نظر کلینی درک این استنباطات در فهم حکم الهی و فتوا مؤثر است.

سیره علمای سلف و منطق «نص حدیث»

یکی از ادعاهای اخباریت برای اثبات منطق «نص حدیث»، استدلال به سیره علمای گذشته است.

توضیح این ادعا این است که تمامی علمای سلف تنها به نقل حدیث بسنده کرده و از اجتهاد و استنباط پرهیز کرده‌اند.

آن چه موجب این توهم شده است این است که علمای سلف علیهم‌السلام تلاشی طاقت فرسایی برای گردآوری منابع روایی کرده‌اند. این تلاش لازمه توقیفیت دین و عمل به سفارش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تبعیت از ثقلین صورت پذیرفته است. حاصل این تلاش مقدس در درجه نخست تألیف معاجم روایی است که ضروری‌ترین امر در بقاء دین است.

اما با این همه در لابلای کتب سلف شواهد فراوانی وجود دارد که سیره سلف هم صرف نقل روایت نبوده است بلکه برای درایت روایات از استنباط نیز یاری می‌طلبیدند.

البته همان گونه که در نوشتار «شاقول اخباریت و اصولیت» توضیح داده شده است درجه استنباط علما متفاوت بوده است.

از آن جایی که استنباط، خودش تشکیکی است و نه متواطی، لذا با مطالعه روش اعلام، در بسیاری از موارد با ترکیبی از اخباریت و اصولیت روبرو می‌شویم.

بر این اساس می‌توان گفت قریب به اتفاق اعلام، درجه‌ای از اصولیت را دارا هستند، اما اصولیت در برخی بسیار ضعیف و در برخی دیگر بسیار قوی است.^۱

اما با این همه پیداست اخباری که چیزی جز روایت را حجت نمی‌داند، هرگز نمی‌تواند سیره علمای سلف را معتبر بداند. بنا بر این اخباریت برای اثبات درستی منطق «نص حدیث» نمی‌تواند از سیره علما کمک بگیرد.

گذشته از این که همین ادعای اخباریت باطل است و نقض‌های فراوانی هم بر آن وارد است.

کافی است به کتب شرح حدیث مراجعه شود تا روشن شود که علمای سلف چه اندازه استنباط داشته‌اند.

نمونه آشکار آن کتاب معروف معانی الاخبار از مرحوم صدوق رحمته‌الله است که با هدف بیان معانی روایات مشکل تألیف شده است.

هر چند بخش عمده این کتاب، تفسیر روایت به روایت است. اما

(۱) شاقول اخباریت و اصولیت ص ۲۰

اندک نیست مواردی که فهم حاصل از استنباط خودش را به عنوان توضیح و تشریح مقصود از روایت بیان می‌کند.^۱

گویاترین شاهد بر سیره علمای سلف رساله‌های اصولی و کتب فتوایی آنان است.

بخش «تاریخچه علم اصول و فتوا» فهرستی از رساله‌ها و کتب فتوایی را ارائه می‌دهد.

(۱) می‌توانید چند نمونه از این موارد را در روایات ۴۱ تا ۴۷۶ ببینید.

لغزشگاه اخباریت، جمود بر «قول» و «نطق»

منطق «نص حدیث» همان گونه که از اسمش پیدا است، متکی بر انحصار دلیل در عین سخن امام و حذف سایر دلالتها است. مستند این نظریه نیز جمود بر واژه‌هایی همچون «قول» و «نطق» در برخی از روایات است.

اما با درنگ بیشتر بر کاربردهای این واژه‌ها روشن می‌شود که مقصود از «قول» و «نطق» معصوم، گسترده‌تر از «عین الفاظ» معصوم است. لذا بایسته است بر کاربرد این واژه‌ها در روایات تمرکز کرد.

کاربرد قول اعم از نص کلام

کاردهای قول به معنی اعتقاد اندک نیست. از جمله آنها:

یزید بن عمیر گفت بر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مرو وارد شدم پس به آن حضرت گفتم یا بن رسول الله برای ما از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود لا جبر است و نه تفویض بلکه امری میان این دو امر است. معنی این روایت چیست؟ حضرت

فرمود کسی که پنداشته است خداوند کارهای ما را انجام می دهد
سپس ما را بر آن کارها کیفر می دهد، واقعا که قائل به جبر شده
است و کسی پنداشته است خداوند عزوجل امر آفرینش و روزی
را به حجت‌هایش واگذار کرده است، واقعا که قائل به تفویض شده
است. پس قائل به جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک
است....^۱

از کاربرد قول به معنی اعتقاد که بگذریم خود قول تقسیم می شود به:
۱- قول به رأی ۲- قول به عین عبارت امام علیه السلام ۳- قول به مضمون کلام
امام علیه السلام ۴- قول مستنبط از لوازم کلام امام علیه السلام.

پیدا است که قول به رأی باطل است.

اما اطلاق قول نسبت به سایر موارد، باقی است و از این رو در مورد
سوم و چهارم، مخالفت با قول امام، هرگز صادق نیست.

شاهد آشکار آن مواردی است که مطلبی در لفظ امام و نص صریح
امام نیامده است، اما با این همه خود امام تصریح می کند که چنین
مطلبی را من گفته ام.

به این روایت توجه کنید:

به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد عاقل را برای ما توصیف نما،

حضرت فرمود عاقل کسی است که هر چیزی را در جای خودش می‌گذارد.

سپس به حضرت گفته شد جاهل را نیز برای ما توصیف نما، حضرت فرمود (با توصیف عاقل) جاهل را نیز توصیف کردم [یعنی از توصیف عاقل وصف جاهل هم روشن می‌شود].^۱

در الفاظ کلام معصوم در این حدیث، اثری از توصیف جاهل دیده نمی‌شود، اما از جهت این که عاقل نقطه‌ی مقابل جاهل است، امام علیه السلام توصیف یک طرف را برای توصیف طرف مقابل کافی دانسته و می‌فرمایند «قد فعلت» (جاهل را توصیف کردم).

کاربرد نطق در اعم گفتار

یکی از مستندات نظریه «نص حدیث»، جمود بر واژه «نطق» در برخی از روایات است. سمع هم به تناسب نطق، مورد استدلال قرار گرفته است.

اما با درنگ بیشتر بر کاربردهای این واژه روشن می‌شود که مقصود از «نطق» معصوم، گسترده‌تر از «عین الفاظ» معصوم است. به برخی از شواهد این امر توجه کنید:

(آفریدگان و) گواهان ساخته شده‌ی تو، به این که تو الله هستی و خدایی جز تو نیست، سخن گفتند....^۱

به راستی که خردمندان پیوسته به سبب ذکر به اندیشه بازمی‌گردند و به سبب اندیشه به ذکر بازمی‌گردند تا این که دل‌هایشان را به سخن گفتن وادارند پس دل‌های آنان به حکمت سخن گوید.^۲

کسی که پروردگار ما را با چیزی مساوی کند واقعا که از او عدول ورزیده (یا ظلم کرده و یا از معرفت او منحرف شده) و عدول کننده از او، به آن چه که محکومات آیات قرآن آن را نازل کرده و گواهان حجت‌های آشکار او به آن سخن گفته کافر شده است....^۳

و تمام آن چه را که از این امور برای تو ذکر کردم، نمی‌توانی رد کنی زیرا تورات و انجیل و زبور و فرقان به آن سخن گفته‌اند....^۴

و خداوند از ملکوت قدرتش و شگفتی‌هایی که آثار حکمتش به آن سخن گفته‌اند به ما نشان داده است که....^۵

(۱) روایت ۴۹: بحارالانوار ج ۹۹ ص ۱۶۷

(۲) روایت ۵۰: مجموعه ورام ج ۱ ص ۲۵۱

(۳) روایت ۵۱: بحارالانوار ج ۴ ص ۲۷۷

(۴) روایت ۵۲: بحارالانوار ج ۱۰ ص ۳۰۵

(۵) روایت ۵۳: نهج البلاغه ص ۱۲۶

(خداوندی که) اشیاء بی زبان از توانایی او سخن گفته‌اند....^۱
من گواهی می‌دهم که واقعا او پیامبری است که حکمت، به
برتری او سخن می‌گوید....^۲
روشن شد که «قول» معصوم در روایات ناظر به اخذ از معصوم است
خواه اخذ به شکل نص صریح امام باشد و خواه به شکل دیگر.
همچنین «نطق» در این دسته از روایات، اعم است از گویایی زبانی
و گویایی عقلانی.
لذا آن چه از تعبیر «قول» و «نطق» در روایات استفاده می‌شود، تنها
توقیفیت دین است.
اما این که باید به عین حدیث سخن گفته شود، نه تنها به این
روایات ثابت نمی‌شود، بلکه خلاف آن اثبات می‌گردد و آن اثبات
اعتبار دلالت‌های غیر مطابقی است.

(۱) روایت ۵۴: بحارالانوار ج ۹۴ ص ۱۵۴

(۲) روایت ۵۵: بحارالانوار ج ۹۸ ص ۳۲۵

دلالت التزامی، خط بطلان بر منطق «نص حدیث»

منطق «نص حدیث» محدود ساختن همه دلالت‌ها و انحصار آن به دلالت مطابقی است.

اما مستندات فراوانی وجود دارد بر معتبر بودن سایر دلالت‌ها و از جمله دلالت‌های التزامی.

لذا اعتبار دلالت التزامی خط بطلان آشکاری است بر منطق «نص حدیث».

به برخی از این مستندات توجه کنید.

مردی غلامش را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و گفت غلام من بدون اجازه من ازدواج کرده است. علی علیه السلام به ارباب غلام فرمود غلامت را از زنش جدا کن. ارباب به غلامش گفت ای دشمن خدا «طلاق بده». (در این هنگام) امیرالمؤمنین علیه السلام به غلام فرمود اما حالا (که اربابت گفت طلاق بده) اگر خواستی زنت را طلاق بده و اگر خواستی نگه دار. ارباب گفت ای امیرالمؤمنین علیه السلام کاری که اختیارش دست من بود اختیارش را دست غیر من قرار دادی.

حضرت فرمود زیرا تو هنگامی که به غلام گفتی «طلاق بده» (در واقع با این جمله) به ازدواج او اقرار کردی.^۱

نکته جالب این روایت این است که طلاق فرع بر ازدواج است، لازمه تعبیر «طَلَّقَ» (طلاق بده)، امضا و اقرار به ازدواج است. امیرالمؤمنین علیه السلام این لازمه قول را برای اثبات ازدواج کافی دانسته است. در حالی که ابدا در لفظ مالک بنده نیامده است.

و نکته جالبتر این که خود مالک بنده هم به این لازمه توجه نداشته است. اما در عین حال امیرالمؤمنین علیه السلام او را به همین لازمه ای که مورد توجه اش نبوده الزام می کند.

الزام به لازمه سخن، در قیامت نیز معتبر است.

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: به راستی که مردی روز قیامت به محشر می آید در حالی اندکی خون با (پرونده) اوست، (اعتراض می کند که) به خدا سوگند من کسی را نکشتم و در خون کسی نیز شریک نشدم (پس چرا این خون به حساب من گذاشته شده است؟! خداوند می گوید: چرا! چنین کرده ای! فلان بنده ای مرا این چنین یاد کردی، این سخن تو بالا رفت تا به جایی رسید که منجر به کشته شدن این شخص

(۱) روایت ۵۶: تهذیب الاحکام ج ۷ ص ۳۵۲

شد. این اندازه از خون او سهم توست و نصیب تو شده است.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: در حالی که مردم در حساب قیامت هستند، مردی به سوی مرد دیگری می‌آید و او را به خون خودش آلوده می‌کند، اولی به او می‌گوید ای بنده‌ی خدا چه کار به کار من داری؟ می‌گوید (آیا به یاد داری که) فلان روز (با کار یا حرفی که زدی) کمک کردی تا (در نهایت) به کشتن من انجامید؟^۲

نکته‌ی مهم این روایات عبارت است از این که: هر کسی به هر شکلی در ریختن خون بنا حقی نقش داشته باشد، در مسؤولیت آن خون سهم دارد، هر چند آن امری که مرتکب شده است با واسطه‌های متعددی به ریختن خون بی‌گناهی منجر شده باشد.

در این دو روایت آنچه معیار سهم داشتن از خون بنا حق می‌باشد، صرف سبب شدن است، چه عمدی در کار باشد و چه هیچ توجهی به آثار کاری که انجام داده نداشته باشد.

به طور کلی می‌توان گفت آنچه در سلسله‌ی اسباب اختیاری دور و نزدیک یک پدیده قرار می‌گیرد، در مسؤولیت شخص نسبت به آن پدیده نقش دارد، حال اگر آن پدیده باطل باشد و ارزش منفی داشته

(۱) روایت ۵۷: کافی ج ۷ ص ۲۷۳

(۲) روایت ۵۸: وسائل الشیعة ج ۱۲ ص ۳۰۴

باشد، تمامی این سلسله اسباب، در آن باطل سهیم می‌باشد، هر چند اراده و قصد مستقیمی در کار نباشد.

دائرة الزام به لوازم، گسترده‌تر از لوازم سخن است و حتی لوازم عمل را نیز شامل می‌گردد.

شاهد بر این امر روایات زیر است:

اسماعیل جعفری می‌گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

کسی که روش عادلانه‌ای را پایه گذاری نماید و این روش ادامه

پیدا کند، به اندازه‌ی مزد کسانی که به این روش عمل می‌کنند به

این شخص داده می‌شود و از مزد آنان نیز کم نمی‌کنند، و کسی

که روش ظالمانه‌ای را بنیاد نهد و این روش ادامه پیدا کند، به

اندازه‌ی گناه تمامی کسانی که به آن عمل می‌کنند به حساب این

شخص گذاشته می‌شود، بدون این که از گناه آنان کم گردد.^۱

از این روایت روشن می‌گردد که اگر کسی روش ظالمانه یا عادلانه‌ای

را پایه گذاری کند، به حساب او نوشته می‌شود، هر چند خودش متوجه

آثار کار خود نبوده است.

همچنین در روایات آمده است که توبه پیامبر دروغین پذیرفته

نمی‌شود و به او گفته می‌شود تمام کسانی که به سبب تو گمراه شده‌اند

و مرده‌اند، زنده کن و آنان را از باطل بازگردان تا توبه تو پذیرفته شود. در این میان تفاوتی نمی‌کند که فرد گمراه شده عامدانه از سوی پیامبر دروغین گمراه شده است، یا وی اصلاً از چنین شخصی اطلاعی نداشته است.

نمونه دیگر از ارزش و اعتبار لوازم سخن:

امام باقر علیه السلام فرمود: (مردم برای سیراب شدن از علم، با تلاش زیاد) آب اندک را می‌مکند (اما) رود بزرگ را رها می‌کنند. به حضرت گفته شد رود بزرگ چیست؟ فرمود (رود بزرگ) رسول خدا صلی الله علیه و آله و علمی است که خداوند به او بخشیده.

واقعا که خداوند عزوجل سنتهای پیامبران، از آدم گرفته تا محمد صلی الله علیه و آله را برای آن حضرت گرد آورده است.

به حضرت گفته شد آن سنتها چیست؟ فرمود تمام علم پیامبران. و (حضرت سپس این گونه ادامه دادند که) رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام این علم را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده است.

مردی به حضرت گفت ای فرزند رسول خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام اعلم است یا بعضی از پیامبران؟

امام باقر علیه السلام (رو به دیگران کرد و) فرمود: (ای مردم) بشنوید این شخص چه (حرف بی‌ربطی) می‌گوید! واقعا که خداوند گوشهای (دل) هر که را بخواهد باز می‌کند (تا توان فهمیدن پیدا کند و این

مرد از کسانی است که خداوند به او توان فهمیدن عطا نفرموده است که چنین می‌گوید.)

واقعا من می‌گویم خداوند علم پیامبران را برای محمد ﷺ (یک جا) جمع کرده است و آن حضرت تمام آن علم را نزد امیرالمؤمنین ﷺ گذاشته است. (با این حال باز هم) این مرد می‌پرسد: آیا امیرالمؤمنین ﷺ اعلم است یا بعضی از پیامبران؟!^۱

این حدیث از ابعاد مختلفی شایسته درنگ و تأمل است.

بخش برجسته حدیث، شگفتی شدید امام از پرسش سائل است. این شگفتی نشان از بی‌جا بودن پرسش اوست. اسمعوا ما يقول ... لذا امام آن مرد را لایق پاسخ نمی‌بیند و رواز او برگردانده و در ادامه سخن، خطاب به دیگران می‌کند.

در خطاب امام به دیگران نیز سه نکته وجود دارد:

۱- با جمله اسمعوا ما يقول ... گویا از دیگران کمک می‌گیرد برای تفهیم مطلب به شخص نالایق.

۲- با جمله إن الله یفتح مسامع من یشاء...، به علت نفهمیدن شخص اشاره می‌کند و این که نفهمیدن او به این دلیل است که خداوند به وی عقل کافی نداده است. به سخن دیگر فهم این گونه امور،

در گرو عطای خرد است. کاستی در خرد سائل، موجب شده است که این پرسش بی ربط را مطرح کند.

۳- در پایان نیز پاسخ فرد یاد شده را خطاب به دیگران بیان می کند. گویا امام می خواهد همچنان بر نالایق بودن او تأکید فرماید. اینک به درایت سخن امام می نشینیم.

حاصل بیان حضرت این است که علم همه پیامبران نزد امیرالمؤمنین علیه السلام جمع است.

لازمه جمع شدن همه علوم پیامبران نزد امیرالمؤمنین علیه السلام، اعلمیت آن حضرت بر همه پیامبران است.

به سخن دیگر جمع شدن همه علوم نزد حضرت، با اعلمیت حضرت، هر دو، دو روی یک سکه است و قابل تفکیک از یکدیگر نیست.

حاصل درایت این بخش از حدیث، حجیت دلالت التزامیه است. در روش اصولیون، دلالت التزامیه کاربردهای فراوانی در اصول فقه و فقه دارد.

اما جالب این است که سائل، از دلالت التزامیه چشم پوشی کرده و باز هم از اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام از همه پیامبران می پرسد.

روح این پرسش این است که سائل، بیان ملزوم را برای بیان لازم،

کافی نمی‌داند.

به سخن دیگر به نظر سائل تا لازم به شکل صریح در منطوق کلام امام آورده نشود، اعتبار ندارد.

این امر، همان «منطق نص حدیث» است که ادعا می‌کند باید عین مطلب در الفاظ منطوق به صراحت ذکر شود.

جالب‌ترین نکته این است که امام این شیوه سائل را ناشی از بی‌خردی او دانسته و لذا خطاب را متوجه دیگران کرده و فرموده است: اسمعوا ما یقول إن الله یفتح مسامع من یشاء...

مستندات حجیت دلالت التزامی بیش از این مقدار است. اما در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

در نیز فقه ثابت شده است که اگر کسی بدون علم یا بی‌اختیار خسارتی به کسی بزند، هر چند از نظر حکم تکلیفی معذور بوده و کار حرامی را مرتکب نشده است، اما باید خسارتها را جبران کند.

تا این جا روشن شد که تمامی لوازم یک کار، از جمله تمامی دلالت‌های التزامی سخن، مورد ترتیب اثر و مؤاخذه است.

حجیت دلالت التزامی، مهر ابطال بر منطق «نص حدیث» است.

بررسی مستندات روایی منطق «نص حدیث»

یکی از تلاش‌هایی که برای مستند سازی نظریه «نص حدیث» انجام گرفته، طرح برخی از روایات معصومین علیهم‌السلام است.

پیش از بررسی این روایات شایسته است توجه داشت که:

۱) بخشی از مستندات روایی این نظریه، عملاً با تقطیع روایات صورت پذیرفته است؛ کافی است به متن کامل روایات مراجعه نمود تا روشن شود که استدلال عقیم است.

۲) بخشی از مستندات روایی این نظریه، در صدد بیان چگونگی نقل حدیث است. با توجه به تغایر حدیث و فتوا، سرایت حکم حدیث به فتوا، مصداق قیاس منهی و باطل است.

۳) بخشی از مستندات روایی این نظریه، بیان لزوم پیروی کامل از اهل بیت علیهم‌السلام و تسلیم مطلق در برابر آنها می باشد، نه منطق «نص حدیث».

۴) بخشی از مستندات روایی این نظریه، در مقام بیان واگذاری احادیث دشوار به ائمه علیهم‌السلام و حرمت انکار آن است.

۵) بخشی از مستندات روایی این نظریه، در مقام بیان توقیفی بودن دین است و این که عقل بدون تکیه بر روحی راهی به درک دین ندارد.

۶) بخشی از مستندات روایی این نظریه، مربوط به تقیه است نه فتوا.

۷) بخشی از مستندات روایی این نظریه، مربوط به کلام و مناظره است نه فتوا.

۸) جالب تر از هم بخشی از مستندات روایی این نظریه، دلیل بر جواز تقلید است که نقطه مقابل نظریه «نص حدیث» است.

۹)...

لذا می توان گفت که تمامی مستندات نظریه «نص حدیث» به روایات، حاصل عدم درایت روایات است! در ادامه مستندات نظریه «نص حدیث» را به اختصار بررسی می کنیم.

روایات اسناد حدیث به گوینده آن

از جمله از روایاتی که به عنوان مستند منطق «نص حدیث» مطرح شده، مجموعه روایات زیر است:

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمود: هنگامی که سخنی را نقل می کنید، به همان کسی که این سخن را به شما گفته است نسبت دهید؛ زیرا چرا که اگر گفته ی او حق باشد (با گفتن حق) سود برده اید و اگر دروغ باشد جرم آن بر گردن خود اوست.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: از دروغ مفترع بپرهیزید. گفته شد دروغ مفترع چیست؟ حضرت فرمود دروغ مفترع این است که کسی سخنی به تو بگوید و تو واسطه اول را رها کنی و از واسطه‌های پس از آن نقل کنی.^۱

مورد استدلال در این دو روایت عبارت است از این که: هر سخنی را که شنیده‌ای، باید از همان کس نقل نمایی. اخباریت از این دسته از احادیث نتیجه می‌گیرد که در بیان حکم، باید اصل حدیث و ذکر سند آن به امام آورده شود، نه این که به بیان حکم و فتوا اکتفا نماییم. نقد استدلال:

موضوع این دسته از روایات، نقل حدیث است و ربطی به فتوا و بیان حکم ندارد. استدلال به روایتی که در مورد حدیث است، بر کیفیت و شرایط فتوا، سرایت دادن حکم حدیث به فتواست. استدلال اخباریت به این دسته از روایات، در واقع قیاسی است که در روایات تحریم شده است.

بررسی روایات قولنا قولهم

از جمله از روایات مورد استدلال اخباریون بر منطق «نص حدیث» روایت زیر است:

ابوالصباح گفت به امام باقر علیه السلام گفتم ما از شما حدیث نقل می‌کنیم پس برخی از ما می‌گویند هر چه آنان (ائم علیهم السلام) بگویند ما می‌گوییم، حضرت فرمود پس (غیر از این) چه می‌خواهی؟ آیا می‌خواهی که امامی باشی که به تو اقتدا شود؟! کسی که قول (ما) را به سوی ما رد کند واقعا که سالم خواهد بود.^۱

مورد استدلال این جمله است که:

«کسی که قول را به سوی ما رد کند واقعا که سالم خواهد بود».

نقد استدلال:

«من رد القول الینا» یعنی کسی که قول را به ما واگذار کند. با «من اسند القول الینا» یعنی کسی که سخنش را به ما استناد دهد. تفاوت آشکاری دارد جمله «من رد القول الینا» ناظر است به این که انکار احادیثی که فهم آن دشوار است حرام می‌باشد. پس این روایت ارتباطی به چگونگی فتوا ندارد.

شاهد بر این مطلب روایتی است که کلمه‌ی «قول» را به احادیث

دشوار تفسیر می‌کند.

حجاج می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم ما در جایی هستیم، پس حدیثی که (شامل مطالب) بزرگی است، از شما روایت می‌شود، پس برخی از ما به برخی دیگر می‌گویند حرف حرف ائمه علیهم السلام است، (اما پذیرش این حدیث) بر بعضی از ما گران می‌آید، حضرت فرمود: گویا می‌خواهی امامی باشی که به تو یا به کسی که چنین گفته اقتدا گردد! کسی که (مطالب گران را) به ما رد کند سالم می‌ماند.^۱

جمله‌ی «حدیثی که (شامل مطالب) بزرگی از شما روایت می‌شود» صریح در این است که مقصود از «قول» صرف کلمات نیست، بلکه مطالب است.

توضیح این که افراد با احادیث دشوار ائمه علیهم السلام دو گونه برخورد دارند: برخورد یک گروه این گونه است که تسلیم هستند و می‌گویند هر چند احادیث دشوار را درک نکنیم، نظر ما همان نظر ائمه علیهم السلام می‌باشد؛ اما گروه دوم که از تسلیم گروه اول برخوردار نیستند، در پذیرش احادیث دشوار دچار مشکل می‌گردند.

توبیخ و نکوهش امام علیه السلام مربوط به گروه دوم است که پذیرفتن

احادیث دشوار برایشان سخت می‌باشد. لذا نکوهش امام هیچ ارتباطی به گروه اول و یا لزوم ذکر سند ندارد. بنا بر این استدلال به این روایت بر نظریه‌ی «نص حدیث»، سرایت دادن حکم وجوب تسلیم، به فتواست و قیاسی می‌باشد که در روایات تحریم شده است.

بررسی روایت کمیل: لَا نَقْلَ إِلَّا مِنْ إِمَامٍ فَاضِلٍ

از جمله از روایات مورد استدلال اخباریون بر منطق «نص حدیث» روایت زیر است:

یا کمیل لا غزو إلا مع إمام عادل ولا نقل إلا من إمام فاضل...
امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیث مهمی به کمیل فرمود: ای کمیل
جهاد شایسته نیست مگر با امامی عادل و نقلی سزاوار نیست
مگر از امامی فاضل...

برخی از استدلال کنندگان به این روایت گفته‌اند:
و فی بعض النسخ التحف و ایضا فی البحار المطبوع روی مکان
النقل، النقل... و یحتمل هذا و لکن اکثر احادیث هذا الباب
یؤیدون قول النقل.^۱

جمله مورد استدلال عبارت است از:

نقلی سزاوار نیست مگر از امام فاضل...

نتیجه این است که کسی حق نقل سخن از غیر معصوم را ندارد.

نقد ۱: احتمال تحریف در «لانفل»

ابتدا نسخه‌های مختلف این روایت را بررسی کنیم:

در تحف العقول ص ۱۷۵ و وسائل الشیعة ج ۲۷ ص ۳۰ و بحار الانوار

ج ۷۴ ص ۴۱۷، به نقل از تحف العقول چنین است:

لا غزو إلا مع إمام عادل و لا نفل إلا من إمام فاضل

جهاد شایسته نیست مگر با امام عادل و غنیمتی روا نیست مگر

از امام فاضل.

در بشارة المصطفی ص ۲۹ [چاپ ۱۳۸۳ ه. ق حیدریه نجف و چاپ

جامعه مدرسین] و بحار الانوار [به نقل از بشارة المصطفی] ج ۷۴ ص

۲۷۶ چنین است:

و لا نفل إلا مع إمام فاضل

غنیمتی روا نیست مگر با امام فاضل.

در وسائل الشیعة چاپ اسلامیة و چاپ قدیم مستدرک الوسائل [به

نقل از بشارة المصطفی] چنین است:

ولا نقل إلا من إمام فاضل

نقلی سزاوار نیست مگر از امام فاضل.

خلاصه‌ی تمامی منابع: عبارت «لا نفل...» (غنیمتی نیست...) مطابق نسخه «تحف العقول» و «بحار به نقل از تحف العقول» و «وسائل الشیعه جدید به نقل از تحف العقول» و همچنین «بشارة المصطفی چاپ حیدریه و جامعه مدرّسین» و «بحار به نقل از بشارة المصطفی» است.

عبارت «لا نفل...» (نقلی نیست...) تنها از «وسائل چاپ اسلامیّه» و «مستدرک الوسائل» است.

نتیجه می‌گیریم:

- با توجه به این که وسائل از تحف العقول نقل می‌کند، پس صحیح از نسخه وسائل همان چاپ آل البیت است نه چاپ اسلامیّه، بنا بر این نسخه «لا نفل» منحصر است به مستدرک از بشارة المصطفی.

- اما در بشارة المصطفی چاپ سال ۱۳۸۳ ه ق حیدریه نجف و چاپ جامعه مدرّسین «لا نفل» است. همچنین در نقل بحار از کتاب بشارة المصطفی «لا نفل» است. بنا بر این اگر نسخه صحیح بشارة المصطفی «لا نفل» نباشد حد اقل نسخه‌های بشارة المصطفی اختلافی است، پس عبارت «لا نفل» در کتب متعدد ثابت است، ولی عبارت «لا نفل» اگر هم باشد منحصر به یک

نسخه از بشارة المصطفی است که مستدرک از آن نقل کرده است.

نقد ۲: تناسب سیاق با عدم تعدد واقعه

عبارت «لا غزو إلا مع إمام عادل» (جهادی نیست مگر با امام عادل) با تعبیر «لا نفل...» (غنیمتی نیست مگر از امام فاضل) تناسب دارد.

گذشته از این که در برخی نسخه‌ها به جای کلمه‌ی «من» در «الامن امام فاضل» کلمه‌ی «مع» به کار برده شده است که با «نقل» هیچ گونه تناسبی ندارد.

قراین موجود شاهد است که قطعاً تمامی نقلها به یک واقعه نظر دارند، بنا بر این مسلم است که یکی از دو نسخه کلام امام علیه السلام نیست. اما از قرائن یاد شده، می‌توان نتیجه گرفت که صحیح «لا نفل» است و نه «لا نقل».

بر فرض تنزل نمی‌توان تعبیر «لا نقل» را به امام علیه السلام نسبت داد. صاحبان این نظریه با وجودی که اجمالاً می‌دانند یکی از این دو نسخه باطل است چگونه و به چه برهانی تشخیص داده‌اند که نسخه‌ی «لا نقل» کلام امام علیه السلام است و به آن استدلال کرده‌اند؟!

در هر صورت استدلال به این روایت بر منطق «نص حدیث» ناتمام است.

نقد ۳: بر فرض تنزل مورد روایت نقل حدیث است نه فتوا

بر فرض این که نسخه «لا نقل» درست باشد این روایت درباره‌ی نقل حدیث است و نه فتوا، و قبلاً بیان شد که فتوا و حدیث دو امر جداگانه هستند، بنابر این سرایت دادن حکم موضوعی به موضوع دیگر، مصداق قیاس منهی است.

نقد ۴: نقل اعم از آوردن عین لفظ است

بر فرض این که عبارت «لا نقل» شامل فتوا هم بشود باز هم، «لا نقل» اعم است از نقل عبارت و نقل مطالب.

در فتوا هم مطلب امام علیه السلام نقل می‌شود، بنا بر این اگر کسی مطلبی را از امام علیه السلام نقل کند ولی عین الفاظ امام علیه السلام را نیاورد صحیح است که بگوییم از امام علیه السلام چنین نقل کرد.

دلیل این که دایره‌ی «نقل» شامل نقل عبارت و نقل مطالب می‌گردد. علاوه بر ظهور روایت. این است که در مؤاخذه کردن به اقرار افراد، عین عبارت اقرار کننده موضوعیت ندارد، بلکه مفاد نقل مؤثر است.

همچنین هنگامی که می‌خواهند نقل مطلب یا گفتاری تأکید کنند، تعبیر «به عین عبارت» به کار برده می‌شود. این امر دلیل این است که نقل شامل نقل عبارت و مطلب می‌باشد.

سایر روایات نیز اثبات می‌کند که لازم نیست عین عبارت امام علیه السلام

نقل گردد، از جمله در روایت ۳۱ چنین است:

هشام در پاسخ این پرسش امام علیه السلام که من علمك هذا (چه کسی این مطلب را به تو آموخته است) گفت: شیء أخذته منك و ألفتَه (چیزی است که [اصل آن] از شما گرفته‌ام و خود [اجزاء] آن را در کنار یکدیگر چیده‌ام).

نقد ۵: نقل اعم است از نقل کلام امام و...

در جمله‌ی قبل همین روایت، جهاد منحصر به امام عادل شده است، اگر ما جهادِ مشروع را حقیقتاً منحصر به جهاد با امام علیه السلام بدانیم (یعنی همراهی با شخص امام بدون هیچ واسطه‌ای مقصود باشد)، جهاد با سرلشگران و فرماندهان معصومین علیهم السلام جایز نخواهد بود؛ زیرا جهاد با فرمانده می‌شود نه جهاد با امام، و بین این دو فرق است.

حال آن که قطعاً جهاد با کسانی که از طرف معصومین علیهم السلام برای جهاد گماشته شده‌اند نه تنها جایز است بلکه واجب است.

این قرینه روشن می‌سازد که مقصود امام علیه السلام این است که امر جهاد باید منتهی به اذن امام گردد، چه جهاد همراه خود امام باشد و چه همراه کسی که امام او را تعیین کرده است، منتها امام علیه السلام در صدد بیان تمام جزئیات مطلب نبوده است.

این مطلب قرینه بر این است که مقصود از «لا نقل» نیز بیان اصل اخذ از معصومین علیهم السلام است نه بیان خصوصیات آن.

بررسی روایت تقولوا ما قلنا

از جمله از روایات مورد استدلال اخباریون بر منطق «نص حدیث»
روایت زیر است:

امام صادق علیه السلام فرمود: تشیع تنها به شناخت و ولایت امر (امامت) نیست، مگر این که آن را از نااهلان پنهان کنید، و کافی است برای شما که هر چه ما می‌گوییم بگویید و نسبت به مطالبی که ما در باره‌ی آن سکوت کردیم سکوت کنید، زیرا اگر شما هنگامی که ما سخن می‌گوییم سخن بگویید در آن چه که ما سکوت کردیم، تسلیم ما باشید، (در این صورت) واقعا به مانند آنچه که ما ایمان آورده‌ایم، (شما هم) ایمان آورده‌اید، و خداوند تعالی می‌فرماید «پس اگر مردم به مانند ایمان شما ایمان آورند، یقینا هدایت یافته‌اند» و امام زین العابدین علیه السلام فرمود با مردم در حد ظرفیت شناخت آنان سخن گوید و از تحمیل مطالبی که طاقت شناخت آن را ندارند بپرهیزد تا با بیان احادیث دشوار ما برای آنان موجب گمراهی‌شان نگردید.^۱

مورد استدلال در این روایت این جمله است:

کافی است برای شما که هر چه ما می‌گوییم بگویید و نسبت به

مطالبی که ما در باره‌ی آن سکوت کردیم سکوت کنید.

بر اساس این جمله اگر در موردی ائمه علیهم‌السلام چیزی نفرموده‌اند ما نیز باید سکوت نماییم.

نقد: روایت در مورد تقیه است

با توجه به جمله‌ی «مگر این که آن را از نااهلان پنهان کنید...» دو احتمال در معنی روایت وجود دارد؛

احتمال نخست: این روایت مربوط به رعایت تقیه باشد و نه کیفیت فتوا؛ ابتدای روایت با این احتمال سازگارتر است.

احتمال دوم: این روایت بیان می‌کند که ظرفیت افراد در انتقال احادیث باید در نظر گرفته شود؛ ذیل روایت با این احتمال سازگار است.

البته با توجه به معنای عام تقیه، هر دو احتمال داخل در تقیه می‌شود.

بنا بر این، این روایت هرگز ارتباطی به لزوم نقل «نص حدیث» در فتوا ندارد.

روایت ان تقولوا اذا قلنا

از جمله از روایات مورد استدلال اخباریون بر منطق «نص حدیث» روایت زیر است:

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: به راستی که خداوند عزوجل

پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بر محبت خودش تأدیب نمود پس فرمود «و به

درستی که تو ای پیامبر بر خُلق بزرگی هستی»، همچنین خداوند دینش را به آن حضرت واگذار نمود و فرمود «هر آنچه که پیامبر برای شما آورد آن را بپذیرید و عمل نمایید و هر آنچه را که از آن نهی کرد از آن دوری نمایید» و خداوند عزوجل فرمود «کسی که پیروی رسول نماید از خدا پیروی نموده است»، سپس امام فرمود یقیناً پیامبر ﷺ تمام امور را به علی علیه السلام واگذار نمود و او را امین قرار داد.

و شما نیز تسلیم این امر شدید در حالی که مردم آن را انکار نمودند، به خدا سوگند اگر هنگامی که ما سخن می‌گوییم سخن بگویید و هنگامی که سکوت می‌نماییم سکوت کنید، واقعا شما را دوست داریم، ما واسطه‌ی میان شما و خدا هستیم و خداوند در مخالفت امر ما (خیر و) خوبی قرار نداده است.^۱

مورد استدلال در این روایت عبارت است از:

به خدا سوگند اگر هنگامی که ما سخن می‌گوییم سخن بگویید و هنگامی که سکوت می‌نماییم سکوت کنید، واقعا شما را دوست داریم.

نقد ۱: روایت در مورد تقیه است

اگر به این جمله دقت گردد که حضرت فرمود: «به خدا سوگند اگر

هنگامی که ما سخن می‌گوییم سخن بگویید و هنگامی که سکوت می‌نماییم سکوت کنید، واقعا شما را دوست داریم» روشن می‌گردد که این روایت نیز مربوط به رعایت تقیه است نه کیفیت فتوا؛

زیرا حضرت فرمود: «هنگامی که ما سخن می‌گوییم...» یعنی هر وقت که ما صلاح می‌دانیم حرف بزنیم شما نیز حرف بزنید و اگر ما شرایط را مساعد ندیدیم و سکوت اختیار کردیم شما نیز سکوت نمایید.

به بیان دیگر حضرت فرمود «هنگامی که...» و نفرمود «حدیثی که...»، بنا بر این هیچ دلالتی بر لزوم نقل «نص حدیث» در فتوا ندارد.

نقد ۲: تبعیت محض غیر از نقل عین لفظ است

بر فرض این که تنزل نماییم با توجه به این جملات «شما نیز تسلیم این امر شدید... خداوند در مخالفت امر ما خوبی قرار نداده است» روشن می‌شود که روایت در مقام بیان لزوم تبعیت محض است نه وجوب تطابق لفظی در نقل حدیث.

روایت ان تقولوا ما نقول

از جمله از روایات مورد استدلال اخباریون بر منطق «نص حدیث» روایت زیر است:

امام صادق علیه السلام فرمود: راز ما را بر خلاف آشکار ما و آشکار ما را بر خلاف راز ما یاد نکنید، کفایت می‌کند شما را که آنچه ما می‌گوییم بگویید و از آنچه ما سکوت می‌نماییم سکوت نمایید، به تحقیق می‌دانید که خداوند عز و جل برای هیچ کس از مردم در مخالفت ما خوبی قرار نداده است، به راستی که خداوند عز و جل می‌فرماید «باید کسانی که از امر پیامبر سربیزی می‌کنند در حذر باشند از این که فتنه یا عذاب خدا به آنان برسد»^۱.

مورد استدلال این روایت این جمله است: «کفایت می‌کند شما را که آنچه ما می‌گوییم بگویید و از آنچه ما سکوت می‌نماییم سکوت نمایید».

نقد ۱: روایت در مورد تقیه است

ممکن است معنی این جمله «راز ما را بر خلاف آشکار ما و آشکار ما را بر خلاف راز ما یاد نکنید» این باشد که: شخصیت پنهانی ما را بیان نکنید که حساسیت دشمنان ما را برانگیزد و به آزار و اذیت ما بینجامد و در بیان شخصیت ما تنها به آنچه که به همه‌ی مردم می‌گوییم، اکتفا نمایید. ولی از گفتن اسراری که ما به همگان ابراز نمی‌کنیم خوداری کنید.

همچنین احتمال دارد معنی روایت این باشد که به خاطر عدم ظرفیت، دوگانگی ظاهر و باطن ما را بر ملا نکنید. بلکه چنان وانمود کنید که در باطن ما کمالاتی جز آنچه از ما ظاهر است وجود ندارد. از این رو این روایت نیز مربوط به تقیه و یا عدم ظرفیت اشخاص است نه کیفیت فتوا، بنا بر این هیچ دلالتی بر لزوم نقل «نص حدیث» در فتوا ندارد.

نقد ۲: روایت درباره مقامات ائمه علیهم السلام است

روایت ابو علی منحصر است به مقامات ائمه علیهم السلام و ربطی به بحث احکام ندارد و اگر صاحبان این نظریه این روایت را به احکام سرایت دهند، مرتکب قیاس باطل شده و بر خلاف نظریه خود عمل نموده‌اند.

روایت کیف تتکلم بکلام لا یتکلم به امامک

از جمله از روایات مورد استدلال اخباریون بر منطق «نص حدیث» روایت زیر است:

فضیل می‌گوید امام صادق علیه السلام از مؤمن طاق یاد کردند و فرمود به من رسیده است که خیلی جدل می‌کند و (با مخالفین ما) مناظره

می‌کند، گفتم آری، فرمود اگر زرنگی^۱ از کسانی که با او مناظره می‌کنند بخواهد او را محکوم نماید می‌تواند. گفتم چگونه؟ حضرت فرمود به او می‌گوید به من بگو این سخن تو از سخن امام تو است؟ اگر بگوید آری بر ما دروغ بسته است و اگر بگوید نه، به او خواهد گفت چگونه سخنی می‌گویی که امام تو نگفته است؟!^۲

جمله‌ی مورد استدلال در این روایت عبارت است از:
چگونه سخنی می‌گویی که امام تو نگفته است.

بر اساس منطق «نص حدیث»، تنها سخنی را می‌توان گفت که امام گفته باشد.

اما این روایت مربوط به کلام و مناظره است و سرایت حکم مناظره به فتوا، بر اساس نظریه‌ی مورد بحث، مصداق قیاس منهی است. آن چه مهم است این است که امام علیه السلام در صدد بیان لزوم مستند بودن مطلب گفته شده، به سخن امام علیه السلام است و این غیر از نقل عین کلام امام علیه السلام است.

(۱) ترجمه به کلمه‌ی زرنگ بر اساس برخی از نسخه‌هاست که به جای طریف ظریف آمده است.

(۲) روایت ۶۸؛ وسائل الشیعة ج ۲۷ ص ۷۱، رجال الکشی ص ۱۹۰

از این جهت تفاوتی میان مناظره و فتوا نیست.
توضیحات این مطلب در فصل مناظره خواهد آمد.

روایت ویل لهم ان ترکوا ما اقول

از جمله از روایات مورد استدلال اخباریون بر منطق «نص حدیث»
روایت زیر است:

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای یونس اگر مناظره (علم کلام) بلد
بودی با این مرد مناظره می کردی.

یونس از این که مناظره (علم کلام) نمی دانست، افسوس خورد و
گفت فدای شما گردم من از شما شنیدم که از مناظره (علم کلام)
نهی می کردید و می فرمودید: وای بر اصحاب مناظره (که منطق
آنان چنین است) می گویند این مطلب پذیرفته می شود و این امر
پذیرفته نمی شود، این حرف را می شود گفت، این حرف را نمی شود
گفت، این امر را تعقل می کنیم، این امر را تعقل نمی کنیم.

امام صادق علیه السلام فرمود همانا گفتم وای بر آنها اگر آنچه من می گویم
رها کنند و به طرف آنچه می خواهند بروند....^۱

نقطه استدلال این تعبیر است که:

وای بر آنها اگر آنچه من می‌گویم رها کنند و به طرف آنچه می‌خواهند بروند.

نقد:

اولاً: این روایت مربوط به کلام و مناظره است و سرایت حکم مناظره به فتوا، بر اساس نظریه‌ی مورد بحث، قیاس منهی است. ثانیاً: این روایت تقطیع شده است و ذیل روایت با نظریه‌ی مورد بحث تنافی دارد که ان شاء الله در بخش کلام خواهد آمد.

روایت نص بالسمع و النطق

در بخشی از حدیثی طولانی امام صادق از پدران‌شان علیهم‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین آمده است:

اما ردّ و ابطال بر کسانی که قائل به اعتبار رأی و قیاس و استحسان و اجتهاد هستند... پس برای ردّ بر آنان می‌گوییم: همان گونه که احکام اصلی عبادات و هر چه از حوادث و اتفاقات سختی که در امت پیش می‌آید چیزهایی هستند که از راه گفت و شنود (شنیدن و گفتن) و نص ویژه در کتاب خدا می‌باشد، احکام فرعی نیز مانند احکام اصلی هستند...

پس اگر نبود تصریح به حکم، از آیات نازل شده خداوند تعالی (قرآن) و آن چه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آشکار و برای ما تفسیر کرده، و اگر

آنچه اثرِ درست (بر جا مانده از پیامبر ﷺ و سنت) و خبر درست برای دیگران (که در عصر پیامبر ﷺ نبودند) وجود نداشت، ممکن نبود کسی از مردمی که مأمور به انجام واجبات هستند، بتواند با عقلش این احکام را واجب سازد و مقصود از واجبات خدا را اقامه کند و ممکن نبود خداوند متعال را در تمامی احکامی که گذشت بر طبق شرائط حقیقی آن بیان کند و برپایی واجبات الهی به قیاس و رأی امکان نداشت و همچنین عقل به تنهایی راه نمی برد به این که نماز واجب ظهر چهار رکعت است نه پنج یا سه رکعت...

پس اگر (بدون کمک از وحی) عقل مان را با این واجبات تنها بگذاریم، عقل به تنهایی امکان ندارد به این امور راه پیدا کند و نمی توانست میان (حاصل) قیاس و آن چه که شرعیت و نصوص بیان کرده، فرقی بگذارد.

زیرا دین از طریق شنیدن و گفتنی محقق می شود که سزاوار نیست از مرزهای آن تجاوز کنیم، و اگر رسیدن به دین به وسیله ی عقل تنها ممکن و درست بود، قطعا از فرستادن پیامبران برای ابلاغ امر و نهی خدا بی نیاز می گردیدیم.

و چون که وجوب احکام اصلی آنچنان که هست به جز از شنیدن و گفتن ممکن نیست، شاخه های فرعی احکام و حوادثی که از

سوی خداوند تعالی (بر بشر) وارد می شود نیز چنین است، در این موارد بدون وجود نص از راه شنیدن و گفتن و با قیاس حکم واجب نمی شود...

به دلیل این که عقل به تنهایی فرقی بین غصب و غارت با دزدی نمی بیند، اما با وجود شباهتی که بین اینها هست یکی از اینها موجب بریدن دست می شود و دیگری خیر.

همچنین بطلان دلیل اینان که برای تشخیص حکم اشیاء به مشابه و نظائر آن رجوع می کنند از این امر آشکار می شود که ما زناى محصنه و غیر محصنه را مساوی می یابیم در حالی که یکی از دو این موجب سنگسار می گردد و دیگری موجب شلاق.

پس دانستیم که مأخذ و منبع احکام از شنیدن و گفتن بر طبق آنچه که نص وارد شده، می باشد، نه این که مأخذ احکام در نظر گرفتن نظائر باشد....!

در ابتدا این توضیح ضروری است که این روایت شریف که کامل آن در کتاب بحار الانوار در بیش از نود صفحه آورده شده، شامل مطالب گوناگونی است و آنچه در اینجا نقل کردیم تنها با توجه به موضوع بحث است که آیا در نقل حکم خدا، لازم است عین «نص حدیث» نقل شود

یا خیر؟ اما سایر مطالب آن خصوصا قیاس و اجتهاد و استدلالهای مطرح شده در این روایت ان شاء الله در محل مناسب طرح خواهد شد. به بخش‌هایی از این روایت استدلال شده که بیان می‌کند دست یافتن به دین از راه قیاس و عقل به تنهایی ممکن نیست، بلکه باید نص از معصوم رسیده باشد تا بتوانیم به دین دست پیدا کنیم.

نقد ۱: روایت در مورد توقیفیت دین است

مفاد حدیث با توجه به خصوصیتی که در آن است، مربوط به توقیفی بودن احکام دین است و تصریح دارد به این که اختراع دین به رأی و قیاس و عقل مستقل از وحی ممکن نیست. برخی از گزینه‌ها عبارت است از:

- استدلال قایلین به قیاس و... مانند این جمله: «دلیل اینان که برای تشخیص حکم اشیاء به مشابهِه و نظائر آن رجوع می‌کنند...»
- جمله‌ی «پس دانستیم که مأخذ و منبع احکام از شنیدن و گفتن بر طبق آنچه که نص وارد شده، می‌باشد، نه این که مأخذ احکام در نظر گرفتن نظائر باشد...» تصریح به توقیفیت احکام دارد.
- تعبیراتی از قبیل: «همچنین عقل به تنهایی راه نمی‌برد به این که نماز واجب ظهر چهار رکعت است... پس اگر (بدون کمک از وحی) عقل مان را با این واجبات تنها بگذاریم عقل به تنهایی

امکان ندارد به این امور راه پیدا کند... به دلیل این که عقل به تنهایی فرقی بین غصب و غارت با دزدی نمی بیند...»، این گونه تعبیرات، تصریح به عدم قدرت عقل بر درک مستقل دین دارد، و امام هرگز در صدد نفی فتوا نیست.

• جمله‌ی «اگر رسیدن به دین به وسیله‌ی عقل تنها ممکن و درست بود، قطعا از فرستادن پیامبران برای ابلاغ امر و نهی خدا بی‌نیاز می‌گردیدیم ...» به این مطلب اشاره دارد که رسیدن به دین بدون وحی ممکن نیست و الا اگر کسی دین را از راه وحی بگیرد، ولی در بیان آن عین الفاظ حدیث را نیاورد، موجب بی‌نیازی از پیامبران نمی‌گردد.

اما روشن است که بیان فتوای حق که از روایات استنباط شده است، بدون ذکر مستند آن، منافاتی با توقیفیت دین ندارد.

نقد ۲: عدم تجاوز از مرز سمع و نه تکلم به نص کلام امام

با توجه به این تعبیر امام که «سزاوار نیست از مرزهای آن (نص و نطق و سمع) تجاوز کنیم...» آنچه ممنوع است تجاوز از مرز حدیث و روایت است و بدیهی است که اگر کسی بدون این که اصل حدیث را بخواند، دقیقا همان مطلبی که در حدیث وارد شده است بیان کند، یا مطلبی که از کلام خود امام استنباط شده را بیان کند، هرگز از مرزهای نص امام علیه السلام تجاوز نکرده است.

نقد ۳: تصریح امام به مأخذ و منبع بودن حدیث

از همه‌ی این امور که بگذریم نکته‌ی بسیار مهم نتیجه‌گیری خود امام علیه السلام است که می‌فرماید:

پس دانستیم که مأخذ و منبع احکام از شنیدن و گفتن بر طبق آنچه که نص وارد شده، می‌باشد، نه این که مأخذ احکام در نظر گرفتن نظائر باشد....

آنچه نتیجه‌ی نهایی امام علیه السلام است این است که مأخذ و منبع حکم باید حدیث و روایت باشد، اما در روایت هیچ دلیلی بر این ادعا که «امام علیه السلام فرموده است باید حکم را با عین لفظ حدیث و روایت نقل کرد» وجود ندارد.

به بیان دیگر باید بین «حکم» و «مأخذ حکم» تفکیک نمود، حاصل تمامی بیانات حضرت و استدلالهایی که در این روایت آمده است این است که «مأخذ حکم» نمی‌تواند قیاس، استحسان، اجتهاد و... باشد، بلکه تنها چیزی که صلاحیت دارد که حکم را از آن بگیریم نص روایت و حدیث است.

این مطالب هیچ ارتباطی به این نظریه ندارد که باید در بیان حکمی که مأخذ آن حدیث است عین حدیث نیز نقل شود.

اینجاست که منافاتی بین این که مأخذ دین باید از سمع و نطق

باشد و بین این که فتوا باید به علم باشد وجود ندارد؛ چرا که می‌توان پس از اخذ دین از سماع، آنچه را که اخذ نموده‌ایم، در قالب فتوا بیان نماییم، و این فتوا، فتوای به علم است و مأخذ آن نیز سمع و نطق می‌باشد.

نقد ۴: کاربرد نطق در اعم گفتار

نقطه اصلی استدلال به روایت پیشین واژه «نطق» است. سمع هم به تناسب نطق، مورد استدلال قرار گرفته است.

به سخنی دیگر تکیه‌گاه استدلال واژه «نطق» به معنی گفتار است. اما آن چه مهم است کاربرد نطق در معنی اعم از «گفتار» است. توضیح این امر در سرفصل «لغرشگاه اخباریت، جمود بر قول و نطق» آمده است.

روایت قول از اصل و سمع

از جمله از روایات مورد استدلال اخباریون بر منطق «نص حدیث» روایت زیر است:

محمد بن ابراهیم که روز پیش سخنی از نایب خاص امام زمان علیه السلام شنیده است می‌گوید: فردای آن روز نزد حسین بن روح -قدس الله روحه- بازگشتم و در دل با خود می‌گفتم: آیا سخن دیروز

او از خودش بود؟ حسین بن روح بدون پرسش من گفت: ای محمد اگر از آسمان سقوط کنم، سپس پرندگان مرا بربایند، یا باد مرا در مکان دوری بیندازد، بیشتر دوست دارم تا این که به رأی خود و از پیش خودم در دین خدای تعالی سخن بگویم. بلکه سخن من از منبع است و از حجت صلوات الله علیه شنیده شده است.^۱

نقطه‌ی استدلال، این مطلب است که نایب خاص امام زمان (علیه السلام) هرگز حاضر نمی‌شده است که از پیش خود سخن بگوید بلکه سخن او تنها از راه شنیدن از امام (علیه السلام) بوده است.

نقد ۱: کلام حسین بن روح روایت نیست

سخن حسین بن روح (علیه السلام) کلام معصوم نیست و صاحبان این نظریه کلام هیچ یک از اصحاب را حجت نمی‌دانند. بنا بر این، استدلال به جمله‌ی حسین بن روح، بر مبنای این نظریه باطل است.

نقد ۲: خود حسین بن روح روایت نخوانده

با توجه به ابتدای روایت، یعنی پیش آمدن شک برای راوی، روشن می‌شود که مطلب روز اول حسین بن روح بدون انتساب به امام (علیه السلام) بوده است.

چون اگر حسین بن روح در روز قبل روایت نقل کرده بود چنین شکی

پیش نمی‌آمد.

اگر کار حسین بن روح درست بوده است روشن می‌شود که می‌توان مطلب حقی را که مستند آن معتبر باشد، بدون نسبت به امام علیه السلام نقل کرد.

این در حالی است که صاحبان این نظریه مدعی هستند که باید عین روایت با استناد آن به معصوم علیه السلام در فتوا نقل شود.

بنا بر این، نه تنها استدلال به این روایت بر نظریه مورد بحث درست نیست، بلکه خود این روایت دلیل این است که می‌توان مطلب معصوم علیه السلام را بدون استناد به معصوم علیه السلام نقل نمود.

نقد ۳: قول به معنی عقیده یا کلام

کاربرد «قول» اعم است از: سخن مطابق رأی خود گوینده، عین سخن امام علیه السلام، مضمون سخن امام علیه السلام و قول مستنبط از کلام امام علیه السلام.

اما آنچه در این روایت نفی شده، قول به رأی است، نه قول به مضمون کلام امام علیه السلام. بنا بر این اگر مطلبی از امام علیه السلام با بیان خود گوینده نقل شود اشکالی ندارد.

نقد ۴: فتوای به علم مستند به اصل است

در روایت «اصل» و «مسموع» مقابل «قول به رأی» است، یعنی

سخنی که گوینده می‌گوید گاهی از خود اوست و گاهی مأخذ و مستند آن کلام معصوم علیه السلام است، آنچه لازم است این است که قول باید مستند به کلام معصوم علیه السلام باشد.

شکی نیست که اساس فتوای به علم که مستند آن ذکر نشده باشد، کلام معصوم علیه السلام است و از پیش خود مفتی نیست؛ بنا بر این با این روایت هیچ منافاتی ندارد.

به سخن دیگر تعبیر «عن الاصل و مسموع عن الحجة» اعم است از این که عین کلام معصوم با استناد به امام باشد، یا عین کلام معصوم بدون استناد به امام باشد و یا فتوای مستند به کلام معصوم باشد. با توجه به شمول تعبیر، نتیجه گرفته می‌شود که:

نقل کلام امام بدون انتساب به حضرت مانعی ندارد.

فتوای به علم مستند به کلام امام معتبر است.

این دو نتیجه بر خلاف مبنا و منطق «نص حدیث» است.

بنا بر این، این روایت نه تنها حجت بر منطق «نص حدیث» نیست بلکه این منطق را نفی و ابطال هم می‌کند.

روایت ان تقولوا بشیئ ما لم تسمعوا

از جمله از روایات مورد استدلال اخباریون بر منطق «نص حدیث»

روایت زیر است:

هاشم گفت من و محمد بن مسلم و ابوالخطاب در جلسه ای جمع بودیم، ابوالخطاب به ما گفت نظر شما درباره ی کسی که شناختی نسبت به امامت نداشته باشد چیست؟ گفتم کسی که نسبت به امامت شناخت نداشته باشد کافر است، ابوالخطاب گفت تا هنگامی که دلیل و برهان برای او آورده نشود کافر نیست، اما اگر حجت به او رسید و شناخت پیدا نکرد کافر است، محمد بن مسلم گفت سبحان الله! چرا زمانی که شناختی پیدا نکند و انکار هم نکند کافر باشد؟! زمانی که انکار نکند هرگز کافر نیست.

هاشم گفت: به حج رفتم و بر امام صادق علیه السلام وارد شدم پس جریان را به آن حضرت خبر دادم... حضرت فرمود آگاه باشید که بد است بر شما که چیزی را که از ما شنیده اید بگویید.

هاشم می گوید گمان کردم که ما را به طرف نظر محمد بن مسلم می چرخاند.^۱

جمله ی مورد استدلال اخباریون عبارت است از:

بد است بر شما که چیزی که از ما شنیده اید بگویید.
پس باید تنها چیزی که از امام شنیده شده است گفت.

نقد ۱: جمود بر لفظ، مساوی با سقوط روایات بلاواسطه است

جمله‌ی «چیزی که از ما نشنیده‌اید» ظهور در شنیدن مستقیم از امام علیه السلام دارد؛ زیرا اگر کسی روایتی را مستقیماً از امام علیه السلام نشنود، نمی‌تواند بگوید من از امام علیه السلام شنیدم، بلکه نهایت ادعایی که می‌تواند بکند این است که من از فلانی شنیدم که او از امام علیه السلام چنین نقل کرد.

بنا بر این اگر بخواهیم بر لفظ روایت جمود کنیم -همچنان که صاحبان این نظریه ادعا می‌کنند- راه عمل به تمام روایات با واسطه بسته می‌شود.

مفروض نیز این است که خود این روایت با واسطه به ما رسیده است، بر این اساس نمی‌توان گفت از امام علیه السلام شنیدم که چنین فرموده است. پس بنیان استدلال به این روایت بر نظریه‌ی مورد بحث از اساس فرو می‌ریزد.

نقد ۲: قول به معنی عقیده یا سخن

تردیدی نیست که کاربرد «قول» اعم از کلام و عقیده است. با توجه به فهم راوی از سخن امام، روشن می‌شود که لفظ سخن امام در این روایت هیچ‌گونه موضوعیتی ندارد، بلکه از جهت این که بیانگر عقیده و نظر است ذکر شده است.

نقد ۳: سیره اصحاب فقط خواندن روایت نبوده است

محمد بن مسلم و بقیه‌ی حضار در آن جلسه روایتی نخوانده‌اند و تنها به اظهار نظر اکتفا نموده‌اند.

و از سوی دیگر با توجه به این که طبق قراین موجود در مجلسی که امام علیه السلام سخن گفته است، راوی به تأیید محمد بن مسلم توسط امام علیه السلام گمان پیدا کرده است.

اگر اعتراض امام علیه السلام روایت نخواندن بوده است فرقی بین محمد بن مسلم و دیگران وجود ندارد تا این که راوی تصور کند امام علیه السلام محمد بن مسلم را بین این سه نفر تأیید نموده است، فهم راوی بر این دلالت دارد که او از کلام امام علیه السلام چنین استنباط نموده که بیان امام علیه السلام نکوهش اعتقاد بدون مستند می‌باشد.

بنا بر این، این روایت دلیل بر این نظریه نیست، مگر این که صاحبان این نظریه ادعا کنند که اینان از خود راوی که مخاطب امام علیه السلام بوده و در مجلس امام علیه السلام حاضر بوده است، کلام امام علیه السلام را بهتر می‌فهمند!

نتیجه این می‌شود که سیره اصحاب همیشه صرف نقل روایت نبوده است. بلکه عقیده و نظر و فتوای خود را هم بیان می‌کردند. پیداست که بیان این امور همگی مستند به مجموع کلماتی بوده است

که از امام شنیده‌اند، هر چند برخی در استنباط از کلام امام به خطا می‌رفته‌اند.

در هر صورت این ادعا که سیره اصحاب تنها نقل روایت بوده است با این روایت باطل می‌گردد.

نقد ۴: تقریر جواز استنباط راویان

هر سه راوی بدون خواندن روایت، تنها ابراز عقیده کرده‌اند. اگر این عمل راویان مورد رضای امام نبوده است باید هر نفر مورد توبیخ و نقد قرار می‌گرفتند.

این در حالی است که امام نظریکی از سفر را تأیید فرموده است. بسنده کردن امام به تأیید یک نظر و ردّ نظر دو راوی دیگر، دلیل بر این است که اصل استنباط کردن راویان از کلام اهل بیت علیهم‌السلام خالی از اشکال بوده است و الا اگر اصل استنباط مورد اشکال امام بود، می‌بایست امام اظهار نظر از سوی هر سه نفر را تخطئه کند.

روایت من دان الله بغیر سماع

از جمله از روایات مورد استدلال اخباریون بر منطق «نص حدیث» روایت زیر است:

امام باقر علیه‌السلام فرمود: کسی که بدون شنیدن از راستگو، بندگان خدا

کند، خداوند او را تا روز قیامت به حیرت مبتلا خواهد ساخت.^۱
 امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که بدون شنیدن از عالم راستگو،
 بندگی خدا نماید، البته که خداوند او را تا هنگام مرگ دچار
 حیرت خواهد نمود و کسی که ادعای شنیدن از دری جز آن دری
 که خداوند گشوده، داشته باشد، پس او مشرک است و آن در (ی
 که خداوند گشوده) همان امین مأمون بر راز پنهان خداوند است.^۲
 مضمون دو روایت این است که:

حاصل دیانت بدون شنیدن از راستگو، سرگردانی است.
 این مطلب مستند نظریه «نص حدیث» قرار گرفته است.

نقد ۱: جمود بر روایت روایات با واسطه را نفی می‌کند

شنیدن از راستگو دو گونه است؛ زیرا اگر صادق فتوا دهد و دیگری
 از او بشنود شنیدن از راستگو تحقق یافته است و همچنین اگر صادق
 نقل حدیث نماید باز هم شنیدن از راستگو منطبق است.
 بنا بر این اگر مقصود از «صادق» اعم از معصوم و غیر معصوم باشد
 در مورد عمل به فتوای فقیه جامع شرایط نیز سماع از صادق محقق
 است.

(۱) روایت ۷۱: بحارالانوار ج ۲ ص ۹۳

(۲) روایت ۷۲: بحارالانوار ج ۲ ص ۱۰۵

و اگر «صادق» منحصر به معصوم باشد، (همچنان که ظاهر روایت دوم چنین است) طبق جمود بر روایت تنها مصداق این روایت، شنیدن بدون واسطه از معصوم علیه السلام است، بنا بر این با توجه به این که خود این روایت را مستقیماً از امام علیه السلام نشنیده ایم، صاحبان این نظریه در عمل به خود این روایت آشکارا دچار تناقض می گردند.

همچنین طبق جمود بر این روایت تمامی روایاتی که با واسطه به ما رسیده است از گردونه ی عمل خارج می شوند.

نقد ۲: شرط صدق، مستلزم نیاز به علم رجال است

اگر صادق شامل واسطه ها نیز شود، بنا بر این تنها احادیثی معتبر خواهد بود که راستگویی راوی آن به اثبات رسیده باشد و این مطلب، اساس نیاز به علم رجال است.

اما برخی از صاحبان این نظریه همه روایات را معتبر می دانند.

نقد ۳: تعارض استدلال به مفهوم با منطق «نص حدیث»

استدلال به این روایت بر «وجوب سماع از صادق» مبتنی بر این است که از جمله ی «کسی که بدون شنیدن از راستگو بندگی خدا نماید...» مفهوم گیری شود که نتیجه ی آن چنین می شود: «کسی که دیانت او بر اساس شنیدن از صادق باشد دچار سرگردانی نمی شود». این امر به معنی قبول حجیت مفهوم کلام است، که این امر اولاً با

مبنای صاحبان این رأی سازگار نیست، و ثانیاً خود این، خروج از مبناست چرا که از نص روایت تجاوز نموده‌اند.

نقد ۴: فرق دیانت با نص کلام

آنچه در عین «نص حدیث» وجود دارد، مذمت دیانت به گفته‌ی غیر صادق است که همان توقیفیت دین است. استدلال به این روایت بر «حرمت فتوا» مبتنی بر این است که تنقیح مناط شود.

اما اخباریت تنقیح مناط را حجت نمی‌داند.

نقد ۵: دلالت روایت بر حجیت فتوا و درستی تقلید

در نوشتار «درنگی نو بر لایه‌های تقلید» این روایت مورد تحقیق قرار گرفته است. به گزیده‌ای از آن توجه کنید:

نقطه مقابل دیانت از راه شنیدن از غیر راستگو، دیانت شنیدن از راستگوست.

همچنان که پذیرش خبر درباره امور غیبی و پنهان، مصداق تقلید است، پذیرش خبر راستگو نیز مصداق تقلید است.

در نتیجه اگر راستگویی، از دین خبر داد، بدون این که علمی برای ما نسبت به محتوای خبر حاصل شود، در این صورت پذیرش خبر راستگو، آن هم به دلیل راستگویی خبردهنده، مصداق پذیرش سخن غیر است و پذیرش سخن غیر، همان تقلید است.

بنا بر این روایت یاد شده نه تنها دلیل بر درستی منطق «نص حدیث» نیست، بلکه دلیل بر جواز فتوا و درستی تقلید است.

روایت من اصغی الی ناطق

از جمله از روایات مورد استدلال اخباریون بر منطق «نص حدیث» روایت زیر است:

امام جواد علیه السلام فرمود: کسی که گوش به گوینده‌ای بسپارد به تحقیق او را عبادت کرده است، پس اگر گوینده از خدای عز و جل می‌رساند یقیناً بندگی خدا کرده است و اگر گوینده از شیطان می‌رساند یقیناً بندگی شیطان کرده است.^۱

این جمله‌ی روایت مورد استدلال شده است که: «اگر گوینده از خدای عزوجل می‌رساند، یقیناً بندگی خدا کرده است...» و تنها هنگامی گوینده رساننده‌ی از خداست که عین لفظ امام علیه السلام را منتقل نماید.

نقد ۱: عدم فرق در اصغاء بین عین سخن یا مضمون آن

اگر کسی عین حرف شیطان را نقل نکند، بلکه با تصرف خودش سخن شیطان را به دیگران منتقل کند، بر اساس این نظریه، نباید

بندگی شیطان باشد؛ چراکه سخن گوینده، عین سخن شیطان نیست. و معمولاً ناطق از طرف شیطان، القائنات شیطانی را با سر و صورت دادن به آن و بدون ذکر سخنی از شیطان نقل می‌کند، طبق این نظریه، حرف شنوی دیگران از چنین کلامی، عبادت شیطان نخواهد بود. در حالی هیچ تردیدی نیست که در این مورد بندگی شیطان تحقق یافته است.

بنا بر این در طرف مقابل - که گوش سپردن به گوینده‌ی از طرف خداست - نیز اگر گوینده عین لفظ حدیث را نقل ننماید، بلکه تنها محتوا را به درستی نقل کند، باز هم بندگی خدا تحقق می‌یابد.

نقد ۲: سخن به معنی کلام یا عین عبارت

مقصود از سخن گفتن از طرف کسی، نقل مطالب است نه عین عبارت.

بنا بر این در پیروی از فتوای به حق که مأخذ آن روایات ائمه علیهم‌السلام می‌باشد عبادت خدا محقق می‌شود.

نقد ۳: دلالت روایت بر حجیت فتوا و درستی تقلید

در نوشتار «درنگی نو بر لایه‌های تقلید» این روایت مورد تحقیق قرار گرفته است. به گزیده‌ای از آن توجه کنید:

مسلمانان صرف شنیدن سخن کسی، بدون پذیرش آن، مصداق

عبودیت و بندگی نیست. اندک نیست انسان سخن باطلی را گوش می‌کند، اما هرگز آن را نمی‌پذیرد. این گونه موارد خارج از روایت است.

آن چه مقصود از روایت است گوش‌سپاری به قول غیر، به معنی پذیرش قلبی و باور قول غیر است که همان تقلید است.... توضیح بیشتر این که اگر محتوای سخن گوینده، مستدل و مستند و همراه با حجت و دلیل باشد، موضوع إصغاء و استماع منتفی می‌شود. زیرا نتیجه چنین اصغائی، علم است و عمل بر طبق آن، عمل به علم است.

و اگر محتوای سخن گوینده، مستدل و مستند و همراه با حجت و دلیل نباشد، موضوع إصغاء و استماع محقق می‌شود. در این صورت، یعنی در صورت فقدان حجت نسبت به محتوای سخن، باید دید ناطق از طرف چه کسی سخن می‌گوید، سخن، منتسب به خداست یا به شیطان؟

اگر ناطق بر اساس حجتی که دارد از خدا سخن بگوید، این می‌شود تقلید درست و مصداق عبودیت خداوند.

اگر ناطق، فاقد حجت بر استناد به خدا باشد، این می‌شود تقلید نادرست و مصداق عبودیت شیطان....

فتوای عن علم نیز مصداق سخنی است که به خدا منتهی می‌شود.

لذا پذیرش قلبی چنین فتوایی و حرف‌شنوی از چنین فقیهی
مصدق عبادت خداست.

لازمه پذیرش قلبی سخن عالم عادل، عمل بر طبق سخن عالم
عادل نیز هست. پذیرش و عمل به سخن عالم عادل همان تقلید
است.

بنا بر این روایت یاد شده نه تنها دلیل بر درستی منطقی «نص
حدیث» نیست، بلکه دلیل بر جواز فتوا و درستی تقلید است.

تا کنون عمده مستند روایی اخباریت برای اثبات منطقی «نص
حدیث»، طرح و نقد شد.

با درنگ شایسته در نقد روایات یاد شده، روشن می‌شود که مشکل
اخباریت عدم درایت روایات است.

عدم درایت اخباریت تا آنجاست که برخی از روایات مورد استدلال
اخباریت، در واقع دلیل بر جواز تقلید و فتوا است که نقطه مقابل منطقی
اخباریت است.

درک درست نقدهای یاد شده روشن می‌سازد که استدلال به سایر
روایات بر منطقی «نص حدیث» نیز ناشی از عدم درایت است.

جنگ منطق «نص حدیث» با جبهه ثقلین

تاکنون مستندات منطق «نص حدیث» را بررسی کردیم و روشن شد که نه تنها این مستندات برای اثبات منطق «نص حدیث» کافی نیست بلکه برخی از آنها به صراحت منطق «نص حدیث» را ابطال می‌کند. در ادامه با تالی فاسدهای دیگر این منطق آشنا می‌شویم. در مرحله یکم تضاد این نظریه را با روایات می‌بینیم. در مرحله‌ی دوم خواهیم دید بر اساس این نظریه، حجت بر خدا بر خلق تمام نمی‌شود. در مرحله‌ی سوم عملی نبودن این نظریه را بیان می‌کنیم. در آخرین مرحله آثار این نظریه را در بحث «ظالمانه‌ترین نظریات؛ اما از دوست...!» بررسی خواهیم نمود.

مرحله یکم: تضاد این نظریه با روایات

نظریه‌ی «لزوم مطابقت لفظی با نص روایت» گرفتار تضادها و

تناقضات گوناگونی است که مهمترین آن مخالفت با روایات ائمه علیهم السلام است.

در این بخش به برخی از تضادها و تناقضاتی که این نظریه را باطل می‌کند، می‌پردازیم.

معالم دین و «نص حدیث»

نوشتار «معالم دین» بطلان نظریه «نص حدیث» و ناسازگاری آن را با روایات آشکار ساخته است. لذا شایسته است پیش از هر چیزی نگاهی به پیام اصلی این نوشتار بیفکنیم.

نوشتار «معالم دین» ثابت کرد که نه تنها در احادیث اثری از «شرطیت نقل روایت در بیان و آموزش و عرضه معالم دین» وجود ندارد، بلکه برخی از احادیث صریح بر عدم لزوم نقل حدیث در بیان و آموزش و عرضه‌ی معالم دین است.

اینک ببینیم اخذ معالم دین و تعلیم معالم دین و عرضه معالم دین چگونه بوده است.

به چند حدیث از آنچه در معالم دین گذشت توجه کنید:
هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام از ساختن خانه خدا فراغت یافت جبرئیل آمد و مناسک حج و معالم و ارکان آن را به او تعلیم

داد....^۱

پس از اینکه شخصی در مسجد الحرام از امام باقر علیه السلام سؤالاتی کرد و رفت حضرت فرمود: ...این شخص جبرئیل بود، آمده بود تا معالم دینتان را [به وسیله سؤال از من] به شما بیاموزد.^۲

از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی نقل شده است: بعد از اینکه حضرت آدم به حواء تمایل پیدا کرد گفت: ای پروردگار من او را از تو خواستگاری می‌کنم، رضای تو چیست؟ پس خداوند عز و جل فرمود رضای من تعلیم معالم دین من به حوا است....^۳

[در بخشی از حدیث مفصلی که بیانگر فرمانهای خدا قبل از حجة الوداع نسبت به امر ولایت و حج، به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، آمده است]... پس به درستی که خداوند جل ثناؤه تو را امر می‌کند که فریضه حج را به قومت ابلاغ کنی، و خودت حج بجای آوری، و هر کس از اهل مدینه و اطراف و اعراب که تَمَكُن دارد، با تو حج کنند، و معالم حج آنها را به آنها تعلیم کنی مانند آنچه از نماز و زکات و روزه به آنها تعلیم کرده‌ای، و آگاه کنی آنها را از امر حج مانند تمام آن شرایعی که آنها را آگاه کرده‌ای، سپس

(۱) روایت ۷۴: مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۶۷

(۲) روایت ۷۵: بحار الانوار ج ۱۱ ص ۱۷۰

(۳) روایت ۷۶: من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۷۹

منادی رسول خدا ﷺ در میان مردم ندا در داد که: آگاه باشید که رسول خدا ﷺ اراده حج دارد، و تصمیم گرفته است که حج را به شما تعلیم کند مانند آن چنان اموری که از شرائع دین تان به شما تعلیم کرده است، و آگاه کند شما را از امر حج مطابق آنچه که آگاه کرده شما را از غیر حج....^۱

در حدیثی طولانی که جریان فرستادن مصعب به مدینه از سوی پیامبر ﷺ برای تعلیم دادن قرآن و معالم دین به آنها آمده است علی بن ابراهیم می گوید: ...اُسید تمایل به اسلام پیدا کرد و گفت: زمانی که می خواهید وارد اسلام شوید چه می کنید؟ مصعب گفت غسل می کنیم و دو لباس پاک می پوشیم و شهادتین را می گوییم و دو رکعت نماز می خوانیم....^۲

عبد العظیم حسنی گوید: بر آقایم امام دهم علیه السلام داخل شدم، هنگامی که چشم حضرت به من افتاد فرمود مرحبا به تو ای ابوالقاسم [کنیه عبد العظیم]، تو دوست حقیقی ما هستی. به حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله، می خواهم معالم دینم را بر شما عرضه کنم، اگر مورد رضایت شما بود تا هنگام ملاقات خدا بر آن ثابت بمانم.

(۱) روایت ۷۷: احتجاج ج ۱ ص ۵۵

(۲) روایت ۷۸: مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۵۱۵

حضرت فرمود: ای ابوالقاسم شروع کن.

عرض کردم: من قائل هستم به اینکه خداوند تبارک و تعالی یکی است، مانند او چیزی نیست، از دو مرز ابطال [نفی] و مرز تشبیه خارج است، نه جسم است و نه صورت، نه عرض و نه جوهر، بلکه اوست که به اجسام جسمیت داده است و شکلها را ایجاد کرده است، و خالق اعراض و جواهر است، و پروردگار و مالک و قرار دهنده و ایجاد کننده هر چیزی است.

و قائل هستم به اینکه حضرت محمد بنده و رسول اوست و خاتم النبیین است، و بعد از او تا روز قیامت پیامبری نیست و دین او تا روز قیامت آخرین دین است.

و قائل هستم به اینکه امام و خلیفه و ولی امر بعد از پیامبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است سپس حسن پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و سپس شما ای سرور من.

پس حضرت فرمود: و بعد از من پسرم حسن، پس مردم با جانشین بعد از او [امام زمان] چگونه خواهند بود؟

عرض کردم: چطور ای مولای من؟

فرمود: چون آن حضرت دیده نمی شود، و بر زبان آوردن نام او

حلال نیست، تا اینکه خروج کند، پس زمین را همچنان که پر از جور و ظلم شده بود از قسط و عدل پر کند.

عرض کردم: [به این مطلب هم] اقرار کردم و قائل هستم به اینکه دوست اینها دوست خدا و دشمن اینها دشمن خدا است و اطاعت از اینها اطاعت از خدا و معصیت اینها معصیت خدا است.

و قائل هستم به اینکه معراج حق است و سؤال در قبر حق است و بهشت حق است و آتش حق است و صراط حق است و میزان حق است و قیامت خواهد آمد، شکی در آن نیست و اینکه خداوند هر کس را که در قبرهاست برمی‌انگیزد.

و قائل هستم به اینکه فرائض واجب بعد از ولایت ائمه علیهم‌السلام، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است.

آنگاه امام علی بن محمد علیه‌السلام فرمود: ای ابا القاسم، این [عقاید همان] دین خداست که برای بندگانش پسندیده است، بر آن ثابت بمان که خدا تو را در زندگی دنیا و آخرت بر قول ثابت مستقر گرداند!^۱

در روایات «معالم دین» اثری منطق «نص حدیث» دیده نمی‌شود.

فتوا و «نص حدیث»

فتوا همان بیان حکم است و حدیث عمده‌ترین مستند آن است. با درایت و تفقه در احادیثی که در نوشتار «فتوا، مفتیان و شرایط فتوا»^۱ آمده است، روشن می‌شود که فتوا باید «مستند به علم باشد»، اما نه تنها هیچ دلیلی بر مشروط بودن فتوا به «نقل عین مستند» یا «ذکر مستند» وجود ندارد، بلکه برخی از روایاتی خصوصا روایات بخش «اختلاف فتوا و حدیث از نظر روایات»^۲، بیان می‌کند که فتوا مشروط به «نقل عین لفظ حدیث» نیست.

زیرا علاوه بر عدم دلیل بر شرطی بیش از علم، روش عملی ائمه علیهم‌السلام و اصحاب چنین بوده است.

توضیح این امر را در نوشتار «فتوا، مفتیان و شرایط فتوا» ببینید.

مناظره و «نص حدیث»

پیدا است که شرط «نص حدیث» در مناظره و مجادله، اصلا شدنی

(۱) سایت «آشتی با خرد»

shia-akhbari.com/page/Section.aspx?n=۲۱-۹۰۴۵

(۲) سایت «آشتی با خرد»

shia-akhbari.com/page/Section.aspx?n=۷۱-۹۱۴۶

نیست.

همچنین پیدا است که شرایط مناظره، ارتباطی به بیان احکام ندارد. اما به خاطر این که صاحبان نظریه ی «نص حدیث» مبنای خود را فراموش نموده و برای حرمت فتوای بدون ذکر مستند، از روایات مناظره کمک گرفته اند، نگاهی کوتاه به این روایات خوب است.

تنها احتمال عاقلانه در دفاع از شرط «نص حدیث» در مناظرات این است که ائمه هدی علیهم السلام اصول مناظره و بزنگاه های عمده را آموزش داده باشند، نه این که عین جملات و کلماتی را به اصحابشان آموخته باشند و آنان با حفظ آن عبارات به مناظره ی دشمن بروند.

چرا که لازمه ی این ادعا بستن راه مناظره و مجادله می باشد که از ضروریات دفاع از دین است، و پافشاری بر این مسأله به جز آبروزی و بد جلوه دادن دین نخواهد بود.

همچنین دلیل قطعی بطلان این نظریه این است که حتی خود صاحبان آن به صرف نقل روایت در مناظرات بسنده نمی کنند. در عین حال خوب است ببینیم صاحبان این نظریه به چه روایاتی تمسک جسته اند.

روایت مناظره مرد شامی با اصحاب امام صادق علیه السلام
چون این روایت حاوی مطالب بسیار مفیدی است و بیانگر شیوه ی

مناظره در محضر امام علیه السلام و اظهار نظر حضرت در کیفیت مناظره است لازم دیدیم علی رغم طولانی بودن، تمام آن را بیاوریم.

یونس بن یعقوب می گوید نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام وارد شد سپس به امام گفت من مردی هستم اهل کلام و فقه و احکام ارث که برای مناظره با اصحاب شما آمده‌ام، امام فرمود سخن تو از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله است یا از نزد خودت گفت هم از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و هم از خودم، امام فرمود پس تو شریک پیامبر صلی الله علیه و آله هستی؟ گفت خیر، امام فرمود پس وحی از خدای عز و جل شنیده‌ای که چنین به تو خبر داده است؟ گفت خیر، امام فرمود پس اطاعت تو همانند اطاعت پیامبر واجب است؟ گفت خیر.

سپس امام رو به من کردند و گفتند ای یونس این مرد قبل از مناظره خودش را محکوم نمود.

سپس امام فرمود ای یونس اگر مناظره بلد بودی با این مرد مناظره می کردی، یونس از این که مناظره نمی دانست افسوس خورد و گفت فدای شما گردم من از شما شنیدم که از مناظره نهی می کردید و می فرمودید: وای بر اصحاب مناظره (که منطق آنان چنین است) می گویند این مطلب پذیرفته می شود و این امر پذیرفته نمی شود، این را می شود گفت این حرف را نمی شود گفت،

این امر را تعقل می‌کنیم این امر را تعقل نمی‌کنیم، امام صادق علیه السلام فرمود همانا گفتم وای بر آنها اگر آنچه من می‌گویم رها کنند و به طرف آنچه می‌خواهند بروند.

سپس فرمود بیرون رو و ببین چه کسی از اهل مناظره را می‌بینی، هر که بود او را داخل نما، من هم چنین کردم، حمران را آوردم که مناظره بلد بود و احوال (مؤمن طاق) را آوردم که مناظره بلد بود هشام بن سالم را آوردم که مناظره بلد بود و قیس بن ماصر را آوردم که نزد من از همه بهتر در مناظره وارد بود، قیس مناظره را از امام سجاد علیه السلام آموخته بود، همه در جلسه نشستند.

این زمان قبل از حج بود و امام چند روزی را در کوهی در اطراف حرم مستقر می‌شدند، امام سرش را از خیمه بیرون کرد که ناگهان شتری را دیدند که به سرعت به این سو می‌آید امام از خوشحالی فرمود به خدای کعبه سوگند که هشام است، ما خیال کردیم که مقصود امام مردی از فرزندان عقیل است که امام او را بسیار دوست داشت، در این اثنا هشام بن حکم وارد شد در حالی که جوان بود و تازه موی صورتش در آمده بود، در این جمع همگی از او مسن‌تر بودیم، امام درکنار خود برای او جا باز کردند و فرمود یاور ما که به جان و دل و زبان ما را یاری می‌کند.

سپس فرمود ای حمران با مرد شامی سخن بگو، حمران با او

مناظره کرد و بر او پیروز شد.

سپس فرمود ای طاقی (مؤمن طاق) سخن بگو و نیز مناظره کرد و پیروز شد.

سپس فرمود ای هشام بن سالم سخن بگو، پس این دو بدون پیروزی مناظره را به پایان بردند.^۱

سپس به قیس ماصر فرمود مناظره نما و نیز مناظره کرد. اینجا بود که امام از شکست مرد شامی به خنده افتادند.

سپس به مرد شامی فرمود با این جوان یعنی هشام بن حکم نیز مناظره کن و او نیز پذیرفت.

مرد شامی رو به هشام کرد و گفت ای جوان درباره‌ی امامت این مرد، یعنی امام صادق علیه السلام از من بپرس، هشام (از غیرت شیعی) به اندازه‌ای غضبناک شد که بدنش به لرزه افتاد، سپس گفت ای مرد آیا پروردگار تو صلاح خلقش را بهتر می‌داند یا خلق او؟ شامی گفت پروردگارم مصلحت خلق را بهتر می‌داند.

هشام: خداوند چگونه مصلحت اندیشی خلق نموده است؟
شامی: حجت و دلیل برای آنان برپای داشته تا پراکنده نشوند و اگر اختلاف کردند آنان را در راه حق جمع نماید و کجی‌هایشان

(۱) کلمه‌ی «تعارفا» ابهام دارد نسخ نیز اختلافی است به بیان بحار الانوار

را راست نماید و واجب الهی را به آنان خبر دهد.

هشام: آن حجت و دلیل کیست؟

شامی: رسول خدا ﷺ.

هشام: بعد از پیامبر ﷺ؟

شامی: قرآن و سنت پیامبر ﷺ.

هشام: آیا کتاب و سنت پیامبر ﷺ در رفع اختلاف من و تو

سودی دارد؟

شامی: آری.

هشام: پس چرا من و تو با هم اختلاف کردیم و تو از شام برای

مخالفت با ما به اینجا آمده‌ای؟

شامی (درمانده شد و) سکوت کرد.

امام فرمود چرا حرف نمی‌زنی؟

شامی: اگر بگویم اختلافی نداریم دروغ گفتم، و اگر بگویم کتاب

و سنت رفع اختلاف می‌کنند باطل گفتم، زیرا آن دو قابل توجیه

می‌باشد، و اگر بگویم با یکدیگر اختلاف داریم و هر دوی ما حق

می‌گویند پس کتاب و سنت به ما نفعی نرسانده است. اما من

می‌توان همین دلیل را بر علیه او بیان نمایم. امام فرمود از او بپرس

او را پر و بی‌نیاز می‌بینی.

شامی: ای مرد چه کسی صلاح خلق را بهتر می‌بیند، پروردگارشان

یا خودشان؟

هشام: پروردگارشان بهتر از خودشان صلاح کارشان را می‌داند.
شامی: آیا خداوند کسی را که اینان را بر حق متحد نماید و
کجی‌هایشان را راست کند و حق و باطلشان را جدا نماید گذاشته
است؟

هشام: در زمان پیامبر ﷺ یا الان؟

شامی: الان.

هشام: اشاره به امام نمود و گفت این کسی که اینجا نشسته است
و همه به سوی او کوچ می‌نمایند و موروئی از اخبار آسمان و زمین
خبر می‌دهد.

شامی: چگونه بدانم که چنین است؟

هشام: از هر چه می‌خواهی از او بپرس.

شامی: عذر مرا قطع نمودی و دیگر عذری ندارم پس بر من است
که از او بپرسم.

امام: ای شامی خبر دهم که سفر و راه تو چگونه بود، این چنین
بود و این چنین...

شامی: رو به امام نمود و گفت راست می‌گویی، من اکنون اسلام
آوردم.

امام: نه، بلکه اکنون ایمان آوردی، اسلام قبل از ایمان است، و بر

اساس اسلام ارث و ازدواج است، و بر اساس ایمان پاداش الهی است.

شامی: راست گفتمی من الان شهادت می‌دهم که خدایی غیر از الله نیست و محمد ﷺ رسول خداست و تو وصی اوصیاء هستی. سپس امام (شروع به نقد مناظرات اصحاب نموده و) رو به حرمان نمودند و فرمود: در مناظره سخت را دنبال بقیه‌ی سخنان (دنبال سخن طرف و یا مناسب با حدیث) می‌آوری

و رو به هشام بن سالم نموده و فرمود می‌خواهی در پی کلام پیش خود (یا متناسب با حدیث) سخن بگویی اما نمی‌دانی چگونه چنین کنی.

سپس رو به مؤمن طاق کرده و فرمود بسیار قیاس می‌کنی و بسیار از حق منحرف می‌شوی و باطل را با باطل می‌شکنی ولی باطل تو بیشتر در اذهان جای می‌گیرد.

سپس متوجه قیاس شده و فرمود سخن می‌گویی در حالی که در نزدیکترین فرصت استفاده از حدیث پیامبر ﷺ، از آن بسیار دور می‌شوی و حق را با باطل می‌آمیزی در حالی که اندکی از حق کفایت می‌کند از باطل زیاد، تو و مؤمن طاق بسیار ماهر هستید و به سرعت از مشکلات بیرون می‌جهید

یونس می‌گوید به خدا سوگند که تصور کردم امام برای هشام بن

حکم نیز نزدیک به اظهار نظری که نسبت به قیس و مؤمن طاق داشتند بفرمایند

اما امام فرمود ای هشام هیچ گاه دچار مشکل نمی‌شوی، مگر این که به راحتی از آن بیرون می‌آیی، مانند تویی باید با مردم مناظره کند پس از لغزش بیرهیز و کمک الهی نیز یاور توست ان شاء الله....^۱

آنچه مورد استدلال صاحبان این نظریه قرار گرفته است این جمله است:

وای بر آنها اگر آنچه من می‌گویم رها کنند و به طرف آنچه می‌خواهند بروند....

گرچه این روایت بسیار طولانی است اما به چند دلیل همه‌ی روایت را آوردیم:

- این روایت تنها در مورد مناظره وارد شده است و نه فتوا
- همچنان که صاحبان این نظریه دچار این توهم شده‌اند؛
- استدلال به این روایت تنها با تقطیع آن و حذف جریانات این مجلس و آنچه امام در پایان مناظرات فرموده، صورت گرفته است؛
- این روایت صریح است در این که فهم یونس بن یعقوب از کلام

امام اشتباه بوده است، این در حالی است که وی دسترسی مستقیم به امام داشته است. بنا بر این ما نیز باید احتمال دهیم در فهم کلام امام دچار اشتباه می‌شویم و صرف این که مستند ما روایت باشد دلیل بر حق بودن برداشت ما نیست.

• یونس عین کلام امام را شنیده و نقل می‌کند اما از درایت آن محروم بوده است.

• در این روایت متن کامل مهمترین مناظره‌ی آن جلسه آورده شده است؛

• با مطالعه‌ی متن مناظره‌ی نقل شده با شیوه و روش مناظره‌ی یکی از بهترین متکلمین شیعه یعنی هشام آشنا می‌شویم؛

• مهمترین بخش این روایت آخرین قسمت آن است که امام به نقد و ارزش‌گذاری آن می‌پردازند؛

• امام در پایان روایت به اختلاف صلاحیت افراد برای مناظره تصریح می‌فرمایند؛

• امام در نهایت امر، مطالب و شیوه‌ی مناظره‌ی هشام را تأیید می‌فرمایند. در اصطلاح اصولیون از این امر با تعبیر تقریر و امضای امام یاد می‌شود.

نقد ۱:

عطف به «و» در بیان امام علیه السلام که فرمود: «وای بر آنها اگر آنچه من

می‌گویم رها کنند و به طرف آنچه می‌خواهند بروند...» دلیل است بر این که آنچه حرام است دو رکن دارد: یکی ترک گفته امام علیه السلام و دیگری ضمیمه شدن این عمل به رفتن به طرف آنچه که خود می‌خواهند. اما اگر خواسته‌ی امام علیه السلام به بیان خود راوی گفته شود، شامل این روایت نیست.

نقد ۲:

امام علیه السلام در مذمت اصحاب کلام چنین فرموده‌اند: «وای بر اصحاب مناظره (که منطق آنان چنین است) می‌گویند این مطلب پذیرفته می‌شود و این امر پذیرفته نمی‌شود این را می‌شود گفت این حرف را نمی‌شود گفت این امر را تعقل می‌کنیم این امر را تعقل نمی‌کنیم...»

این تعبیرات هیچ گونه دلالتی بر نقل و یا عدم نقل عین تعبیرات امام علیه السلام ندارد، بلکه دلیل بر این است که مقصود تبعیت در اساس استدلال است نه پیروی در عین عبارت.

نقد ۳:

برای کسانی در مناظرات شرکت داشته‌اند روشن است که پیروی عین عبارات در مناظره عملاً ممکن نیست.

برای نمونه به این تعبیر هشام توجه کنید: فلم اختلافنا انا و انت ... آیا

می‌توان ادعا نمود این جمله عین کلام امام علیه السلام است؟!

نقد ۴:

در این روایت تنها متن مناظره هشام نقل شده است و روشن است که هشام در مناظره‌اش به متن روایت خاصی نظر نداشته است. بر فرض تنزل هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که هشام برای مرد شامی روایت می‌خوانده است و حال آن که روش هشام مورد تأیید امام علیه السلام قرار گرفته است.

نقد ۵:

در پایان روایت، امام علیه السلام به نقد مناظرات متکلمین می‌پردازند و اشکالات گوناگونی را طرح نموده‌اند. اما در این میان اشکالی به عنوان این که «چرا کلام تو مطابق نص کلام من نبود؟!» به چشم نمی‌خورد.

روایت مناظره هشام با شامی

یونس بن یعقوب می‌گوید نزد امام صادق علیه السلام گروهی از اصحاب از جمله حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طیار و دیگران جمع بودند، در این جمع هشام بن حکم نیز حاضر بود در حالی که جوانی بیش نبود.

امام به هشام فرمود ای هشام آیا از بلایی که بر سر عمرو بن

عبید در آوردی و این که چگونه او را محکوم نمودی به ما خبر نمی‌دهی؟

هشام گفت: ای فرزند رسول خدا من شأن شما را اجل می‌دانم و خجالت می‌کشم نزد شما سخن بگویم و زبانم در مقابل شما کار نمی‌کند.

امام فرمود: زمانی که به شما امری کردم انجام دهید.

هشام گفت: از نشستن عمرو در مسجد بصره و اشکالات او بر شیعه خبر دار شدم، این امر بر من گران آمد، پس به سوی بصره رفتم و روز جمعه رسیدم، به مسجد بصره رفتم دیدم جمعیت زیادی آنجاست و در وسط آنان عمرو نشسته است در حالی که پارچه‌ی سیاهی را بر خود پیچیده و عبایی بر دوش انداخته و مردم سؤالاتشان را از او می‌رسند. سپس جمعیت را شکافته و آنان راه دادند تا نزدیک عمرو بر دو زانو نشستیم.

گفتم ای دانشمند! من مردی غریب هستم، ایا اجازه می‌دهی از تو پرسشی نمایم؟ گفت آری، گفتم آیا چشم داری؟ گفت ای پسر من این چه پرسشی است؟ چیزی که می‌بینی چگونه از آن می‌پرسی؟ گفتم سؤالات من این گونه است، گفت ای پسر من پرس گرچه پرسش تو احمقانه است گفتم پاسخ می‌دهی؟ گفت بپرس.

گفتم آیا چشم داری؟ گفت آری، گفتم با چشم چه می‌کنی؟ گفت

رنگها و اشخاص را با آن می بینم.
گفتم بینی داری؟ گفت آری، گفتم با آن چه می کنی؟ گفت بوها را
تشخیص می دهم.
گفتم زبان داری؟ گفت آری، گفتم با آن چه می کنی؟ گفت مزه ها
را با آن تشخیص می دهم.
گفتم گوش داری گفت آری گفتم با آن چه می کنی گفت با آن
صداها را تشخیص می دهم.
گفتم قلب داری؟ گفت آری، گفتم با آن چه می کنی؟ گفت هر
چه از اعضا و حواس وارد می شود قلب تشخیص می دهد.
گفتم آیا این اعضا بی نیاز از قلب نیستند؟ گفت خیر.
گفتم چگونه چنین است، در حالی این اعضا درست و سالم
هستند؟ گفت ای پسرم هنگامی که اعضا در آنچه تشخیص
می دهند دچار شک و تردید شوند به قلب مراجعه می کند و قلب
با باطل کردن شك، یقین را پا برجا می کند.
گفتم پس خداوند قلب را برای رفع شك اعضا آفریده است؟ گفت
آری، گفتم پس به قلب نیازمندیم و الا اعضا به یقین نمی رسند؟
گفت آری.
گفتم ای مرد خداوند تبارک و تعالی اعضای تو را بدون امام رها
نکرده است تا در موارد شک به یقین برسد، اما تمام این خلائق

را در حیرت و شک و اختلافشان رها ساخته و برای آنان امامی قرار نداده است تا شک و تردید آنان را بر طرف نماید؟! در حالی که برای اعضای تو امامی قرار داده تا در شک حیرت به او مراجعه نمایند؟!

عمرو درماند و سکوت کرد و چیزی نگفت.
پس از مدتی رو به من کرد و گفت تو هشام هستی؟ گفتم نه، گفت از دوستان او هستی؟ گفتم نه، گفت از کدام شهری؟ گفتم از کوفه، گفت پس تو همان هشام هستی.
سپس مرا کنار خود کشید و از جایش برخاسته و مرا در جای خودش نشانید و تا هنگامی که نشسته بودم حرفی نزد.
امام صادق علیه السلام خندیدند و فرمود: ای هشام چه کسی این مطلب را به تو آموخته است؟ گفتم چیزی است که (اصول آن را) از شما گرفته‌ام و خود (اجزاء) آن را (این چنین) در کنار یکدیگر چیده‌ام.
سپس حضرت فرمود قسم به خدا این مطلب در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.^۱

در بیشتر نسخه‌ها چنین آمده است:

...فضحك أبو عبد الله عليه السلام ثم قال يا هشام من علمك هذا؟ قال
فقلت يا ابن رسول الله جری علی لسانی، قال يا هشام هذا والله

مکتوب فی صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى.^۱

سپس امام صادق علیه السلام خندید و فرمود: ای هشام چه کسی این مطلب را به تو آموخته است، گفتم ای فرزند پیامبر این گونه بر زبانم جاری شد....

استدلال به این جمله‌ی روایت مربوط می‌شود که هشام در پاسخ امام علیه السلام گفت:

چیزی است که از شما گرفته‌ام و آن را (این چنین) کنار هم گذاشته‌ام.

گرچه این روایت نیز طولانی است اما به خاطر نکاتی همه‌ی روایت را آوردیم:

- این روایت تنها در مورد مناظره وارد شده است و نه فتوا همچنان که صاحبان این نظریه دچار این توهم شده‌اند؛
- استدلال به این روایت تنها با تقطیع آن و حذف ابتدای روایت صورت گرفته است؛
- در این روایت متن کامل یکی از مهمترین مناظرات هشام آورده شده است؛
- با مطالعه‌ی متن مناظره‌ی نقل شده با شیوه و روش مناظره‌ی

یکی از بهترین متکلمین شیعه یعنی هشام آشنا می شویم؛

- امام علیه السلام در نهایت امر، مطالب و شیوه‌ی مناظره‌ی هشام را تأیید می‌فرمایند. در اصطلاح اصولیون از این امر با تعبیر تقریر و امضای امام یاد می‌شود.

نقد ۱:

گرچه در نسخه کافی تعبیر «گفتم چیزی است که (اصول آن را) از شما گرفته‌ام و خود (اجزاء) آن را (این چنین) در کنار یکدیگر چیده‌ام» آمده است، اما در هفت نسخه‌ی دیگر این چنین است: «گفتم ای فرزند پیامبر این گونه بر زبانم جاری شد».

اولاً استناد تعبیر «از شما گرفته‌ام» با توجه به هفت نسخه‌ی دیگر به شکل قطعی و صد در صد تمام نمی‌گردد.

بر فرضی که کلمه‌ی «از شما گرفته‌ام» همان تعبیر هشام باشد، هفت نسخه‌ی دیگر قرینه این است که مقصود از «اخذ» در نسخه‌ی کتاب کافی، اخذ علم و اصل مطالب است نه اخذ عین عبارات.

نقد ۲:

پاسخ هشام از پرسش امام علیه السلام صراحت کامل دارد که کنار هم گذاشتن برخی از قطعات روایات و بیان آن بدون اشاره به روایت و ذکر سند آن جایز است، بنا بر این، مطابقت کامل الفاظ و ذکر سند لازم

نیست.

نقد ۳:

تعبیر امام علیه السلام که فرمود: «قسم به خدا این مطلب در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است» گواه این است که این مطلب در صحف ابراهیم و موسی بوده است و بعید نیست که اشاره به نبودن عین مطالبی باشد که هشام از امام علیه السلام شنیده است؛ زیرا اگر این مطالب را با همین شکل از خود امام علیه السلام شنیده بود مناسبت این تعبیر روشن نبود.

نقد ۴:

با مراجعه به متن روایت به تعبیراتی برخورد می‌کنیم که صریح است در این که عین الفاظ کلام نیست، مانند: «به او گفتم آیا چشم داری؟...»

دلیل جواز مناظره به غیر نص کلام امام

روایاتی که مورد استدلال صاحبان نظریه‌ی لزوم مطابقت با نص کلام معصوم علیه السلام بود طرح کردیم.

روشن گردید که نه تنها این نظریه با این روایات ثابت نمی‌شود، بلکه ثابت می‌شود که: نقل مطالب امام با بیان خود گوینده و چیدن مطالب امام علیه السلام در قالب مناسب موقعیت مناظره و همچنین عدم ذکر سند

جایز است.

اما در ادامه به روایتی که دلیل صریح است بر این که مطابقت با نص کلام معصوم علیه السلام لازم نیست اشاره می‌کنیم:

امام کاظم علیه السلام پیوسته به محمد بن حکیم فرمان می‌داد که با اهل مدینه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله همنشینی کند و با آنها سخن بگوید و مناظره کند (محمد نیز چنین کرد) تا این که در مورد نبوت نیز مناظره می‌کرد.

و نیز همیشه هنگامی که محمد از مناظره با اهل مدینه برمی‌گشت امام از او (از جزئیات مناظراتش) می‌پرسیدند که به آنها چه گفتی و آنان به تو چه پاسخی دادند، و بدین وسیله خشنودی خود را از عملکرد محمد نشان می‌دادند.^۱

در این روایت امام علیه السلام به محمد بن حکیم تنها امر به مناظره و مخاصمه‌ی با مخالفین نموده است، نه این که جمالاتی را به او آموخته باشد و محمد بن حکیم تنها مأمور به بیان احادیث امام باشد.

علاوه بر این، پرسش امام از جزئیات مناظره و اظهار رضایت حضرت از کیفیت مناظرات، قرینه بر این است که بر حسب ظاهر امام از متن مناظره‌ی او بی‌خبر بوده است.

(۱) روایت ۸۲: بحار الانوار ج ۲ ص ۱۳۷

نتیجه‌ی آنچه گذشت عبارت است از این که هیچ دلیلی بر این که لازم است در مناظره عین کلام امام گفته شود وجود ندارد، بلکه روایات شاهد بر جواز مناظره با شرایط خاصش می‌باشد و استفاده از نص کلام امام جزو شرایط جواز مناظره نیست و مهم‌تر از همه اگر مناظره چنین شرطی داشته باشد هرگز عملی نیست.

ولایت تشریعی معصومین علیهم‌السلام و «نص حدیث»

نوشتار «قانون گذاری نخستین اساس فتوا»^۱ به روشنی ثابت می‌نماید که ائمه علیهم‌السلام حق قانون گذاری دارند.

اگر اندکی در «حق قانون گذاری» ائمه علیهم‌السلام تأمل نماییم، متوجه خواهیم شد که در موارد تشریع معصوم، اصل تدوین و ایجاد حکم به صرف اراده‌ی معصوم علیه‌السلام است بنا بر این، حکم جدید هیچ سابقه‌ای ندارد تا تصور شود حدیثی در آن مورد وجود داشته و امام علیه‌السلام آن حدیث را خوانده است؛ چرا که اگر فرض کنیم حدیثی در کار بوده قانون گذاری معنی نخواهد داشت.

(۱) چکیده این نوشتار را در ادامه ببینید.

اما برای متن آن به لینک زیر از سایت «آشتی با خرد» مراجعه کنید:

shia-akhbari.com/page/Section.aspx?n=۲۱-۱۵۲۴۷

در نتیجه نظریه‌ی یاد شده در تضاد کامل با ده‌ها روایتی قرار دارد که حق تشریع را برای ائمه علیهم‌السلام بیان کرده‌اند و این خود بزرگترین دلیل بر بطلان نظریه می‌باشد.

بنا بر این اگر بخواهیم به این نظریه عمل نماییم، باید ده‌ها و شاید صدها روایت وارد شده در موضوع «ولایت تشریعی» را به دیوار کوبیده و آنها را باطل نمود و این فاجعه‌ی بسیار عظیمی است، خصوصا با پوشش دفاع از ائمه هدی علیهم‌السلام و با ابزار حدیث!

استنباط و «نص حدیث»

نوشتار «استنباط دومین اساس فتوا»^۱ به روشنی ثابت می‌نماید که علاوه بر استنباط ائمه علیهم‌السلام، اصحاب و فقها نیز از آثار ائمه علیهم‌السلام استنباط می‌کرده‌اند.

با تأمل کوتاهی در استنباط خواهیم دید حاصل استنباط چیزی است که نص صریح نداشته است، بلکه حکمی است که از نص استنباط شده است؛ در نتیجه نظریه «نص حدیث» هیچ سازگاری با روح استنباط ندارد.

(۱) سایت «آشتی با خرد»

و با مراجعه به سیره‌ی عملی معصومین علیهم‌السلام آشکارا خواهیم دید این سیره بر خلاف ادعای مورد نظر است. زیرا نه تنها ائمه علیهم‌السلام خود استنباط می‌نمودند و بلکه در آموزش و تشویق استنباط‌کنندگان نیز سعی بلیغی داشتند.

توضیح بیشتر این امر را در نوشتار «استنباط؛ دومین اساس فتوا» ببینید.

همچنین سرفصل‌های «استنباطات ائمه علیهم‌السلام» و «آموزش استنباط» و «پرورش مستنبط» بطلان منطق «نص حدیث» را آشکارتر می‌کند.^۱

منطق «نص حدیث» کانون اشکالات

برخی از اشکالات منطق «نص حدیث» گذشت. اما با درنگ بیشتر روشن می‌شود که منطق «نص حدیث» با اشکالات بی‌پاسخ فراوانی روبرو است.

در ادامه برخی از این اشکالات را با هم ببینیم.

(۱) سایت «آشتی با خرد»

اما پیش از هر چیزی یک بار دیگر منطق «نص حدیث» را به شکل عریانش مرور کنیم.

توضیح این که اگر بخواهیم بر «نص حدیث» جمود کامل (تأکید می‌کنم جمود کامل) داشته باشیم، بایسته است هر آن چه را که خارج منطوق و لفظ حدیث است، نپذیریم.

مثلاً اگر گفته شود رضا فرزند محسن است. بر اساس منطق «نص حدیث»، از این جمله استفاده نمی‌شود که محسن پدر رضا است. چرا که پدر بودن محسن، هر چند لازمه قهری پسر بودن رضا است، اما خارج از حیطه‌ی نطق و لفظ است.

خود نگارنده از یکی از اخباریون شنیدم که می‌گفت: از این که قرآن فرموده «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ...»^۱ (به پدر و مادر اف نگو). هرگز نمی‌توان استفاده کرد که زدن پدر و مادر حرام است. حرمت زدن پدر و مادر از دلیل دیگری استفاده می‌شود.

بیان یاد شده در واقع تعریف «نص حدیث» خالص و محض است.^۲

همچنان که در سرفصل «لغرشگاه اخباریت، جمود بر قول و نطق» گذشت منطق «نص حدیث» بر محور انحصار حجت در «قول» و

(۱) اِسرائ/ ۲۳

(۲) نوشتاری از نگارنده با عنوان «شاقول اخباریت و اصولویت» ص ۲۲

«نطق» می چرخد.

همین امر است که منطق «نص حدیث» را به کانون اشکالات بی‌پایانی تبدیل کرده است.

با هم برخی از این اشکالات را مرور کنیم.

مکتوبات ائمه علیهم‌السلام و «نص حدیث»

اگر بر محوریت نطق و سمع جمود کنیم، تنها عین سخن معصوم علیه‌السلام معتبر است که مصداق نطق است.

بدیهی است اگر جمود بر لفظ نماییم «شنیده‌ها» و «گفته‌ها» شامل مکتوبات ائمه علیهم‌السلام نمی‌شود و مکتوبات ائمه علیهم‌السلام خارج از قول و نطق آنان است. بنا بر این طبق منطق «نص حدیث» پیروی از نامه‌ها و وصایای معصومین علیهم‌السلام لازم نیست.

خروج کنایات و اشارات عملی از نص صریح

اندک نیست مواردی که در قرآن و سخنان معصومین علیهم‌السلام مطلبی به کنایه بیان شده است. طبق تعریفی که از اخباریت داشتیم کنایات خارج از منطق «نص حدیث» است.

بنا بر این کنایات ثقلین از منظر این نظریه معتبر نیست، مگر این که خود آنان کنایه را به صراحت تبدیل نمایند. مانند این مورد:

معنی سخن خداوند که: «پس کسانی که کفه میزان [اعمال] آنان

سنگین باشد... و کسانی که کَفَّه میزان [اعمال] شان سبک باشد...»، همان اندکی و زیادی حساب آنان است...^۱
اما سایر کنایات از گردونه اعتبار و تعبد خارج می شود.
با توجه به فراوانی کنایات و اشارات عملی ائمه علیهم السلام، بر اساس منطق «نص حدیث» مقدار زیادی از مدالیل ثقلین از اعتبار ساقط می شود.

فعل ائمه علیهم السلام و «نص حدیث»

بدیهی است اگر جمود بر لفظ نماییم «شنیده ها» و «گفته ها» شامل افعال ائمه علیهم السلام نمی شود. چرا که این افعال خارج از قول و نطق آنان است. بنا بر این طبق منطق «نص حدیث» پیروی از افعال معصومین علیهم السلام لازم نیست.

در حالی که معصومین علیهم السلام با عمل خود احکام را به مردم رسانده اند، به این روایت توجه کنید:

عبد الله بن سلیمان می گوید از امام باقر علیه السلام درباره ی پنیر پرسیدم، حضرت فرمود از غذایی که دوست دارم پرسیدی، سپس به غلام یک درهم دادند و فرمود ای غلام برای ما پنیر خریداری نما، و سپس دستور دادند چاشت را حاضر سازند، پس با حضرت غذا

خوردیم که پنیر رسید، حضرت از آن پنیر تناول فرمود و ما نیز با حضرت خوردیم.

هنگامی که از غذا دست کشیدیم گفتم در باره‌ی پنیر چه می‌گویید؟

فرمود: آیا ندیدی که من پنیر خوردم؟! [یعنی با وجود این که دیدی پنیر خوردم پرسیدن بی‌جا است]

گفتم: آری دیدم، اما دوست دارد از شما بشنوم.

حضرت فرمود به تو از پنیر و غیر پنیر (به شکل کلی) خبر می‌دهم (تا حل این گونه مشکلات را در همه بیاموزی) هر چیزی که در آن حلال و حرام باشد (و تو ندانی) برای تو حلال است تا این که دقیقاً حرام را بشناسی پس در این صورت آن را ترک کن.^۱

جمله‌ی «أولم ترنی أكلته» (آیا ندیدی که پنیر خوردم؟!؛ دلیل بر این است که عمل امام علیه السلام برای بیان حکم کافی بوده است و الا سؤال انکاری حضرت معنا نخواهد داشت. جواب راوی نیز تأکید بر همین مطلب است؛ چرا که او نگفت عمل شما حجت نیست و یا من حکم را از این عمل شما نفهمیدم، بلکه پاسخ داد دوست دارم (نه این که

لازم است) از شما بشنوم^۱.

پیروی از نمایندگان معصومین و «نص حدیث»

بدیهی است اگر جمود بر لفظ نماییم «شنیده‌ها» و «گفته‌ها» شامل دستورات نمایندگان ائمه علیهم‌السلام نمی‌شود. چرا که این دستورات دستورات نمایندگان است و خارج از قول و نطق خود ائمه علیهم‌السلام است. بنا بر این پیروی از دستورات نمایندگان معصومین (نواب و وکلاء و استانداران و سرلشگران و...) لازم نیست؛ چرا که در تمامی موارد دستورات ریز استانداران روایت وجود ندارد.

استحباب برخی از دعاها و «نص حدیث»

تردیدی نیست که دعاها و زیارات رسیده از ائمه علیهم‌السلام گنجیه‌ی عظیمی از معارف الهی است، همچنین این دعاها برنامه‌ی عملی عروج به درجات بالای انسانیت است همچنین کلاس آموزش عقاید حقه از توحید تا معاد می‌باشد. اما بسیاری از این دعاها و زیارات تنها به شکل نقل عمل معصوم علیه‌السلام می‌باشد و اثری از گفت و شنود در راستای توصیه به سایرین در آن وجود ندارد.

بنا بر این صاحبان این نظریه باید از این رحمت عظیم الهی محروم

(۱) خصوصیات حجیت فعل معصوم علیه‌السلام شرایطی دارد که در مجال خودش بیان شده است.

باشند؛ چرا که دستوری از ائمه علیهم السلام درباره‌ی خواندن این گونه دعاها و زیارات به وسیله‌ی دیگران به ما نرسیده است.
تضاد این نظریه با...

اگر کسی نظریه اخباریت را بپذیرد در بسیاری از ادعیه اهل بیت وحی علیهم السلام، دچار مشکل می‌گردد.

از زیاراتی که خواص بسیاری در آن نهفته است و مورد عمل بسیاری از اهل معرفت و عمل بوده است زیارت عاشورا است. روایت وارد در این مورد به خواندن این زیارت در تمامی روزها سفارش نموده است. اما اگر بخواهیم جمود بر الفاظ نماییم در دو جمله‌ی زیر دچار مشکل می‌گردیم:

اللهم إن هذا يوم تبرکت به بنو أمیه... و هذا يوم فرحت به آل زیاد
و آل مروان بقتلهم الحسین صلوات الله علیه....

خداوندا به یقین امروز روزی است که بدان بنی امیه تبرک جستند... و امروز روزی است که آل زیاد و آل مروان بدان روز از جهت کشتن امام حسین که صلوات خدا بر او باد شادمان گشتند...

منشأ اشکال، کلمه‌ی «هذا يوم...» (امروز روزی است که...) می‌باشد؛ چرا که این کلمه اسم اشاره‌ی نزدیک است، و نزدیکترین روز

در هر زمانی همان روزی است که شخص در آن قرار دارد، بنا بر این اگر بخواهیم زیارت را به همین شکل بخوانیم چنین می شود «... خداوند ا یقینا امروز روزی است که بدان بنی امیه تبرک جستند... و امروز روزی است که آل زیاد و آل مروان بدان روز از جهت کشتن امام حسین علیه السلام شادمان گشتند...».

حال اگر کسی بخواهد در غیر روز عاشورا این زیارت را بخواند یا باید معنی «هذا» را که «این» است به «آن» تغییر دهد و یا به جای کلمه ی هذا مثلا بگوید «عاشورا یوم...».

اما اگر هیچ تغییری در لفظ یا معنای آن ندهد این جمله راست نخواهد بود، در نتیجه صاحبان این نظریه اگر از این رأی دست برندارند باید به خاطر اجتناب از دروغ، از خواندن زیارت عاشورا در غیر روز عاشورا محروم باشند. آیا اینان حاضرند از نعمت زیارت عاشورا محروم باشند؟!^۱

همچنین امام حسین علیه السلام در دعای عرفه این چنین با خدا مناجات می کند:

(۱) برخی گفته اند «هذا» در این فقرات اشاره به حادثه ی عاشورا است که حکما در زیارت ذکر شده است مانند این جمله که «در صد سال قبل در چنین روزی این اتفاق افتاد در این روز...»، طبق این نظر نقض وارد نمی شود.

تو با نعمت آغازم کردی قبل از این که چیزی یاد شده باشم، و از خاک مرا آفریدی، سپس در اصلا ب پدران در امنیت از حوادث روزگار و گذشت زمان ساکن نمودی، پس در روزگاران گذشته و قرون سابق همیشه در حال انتقال از صلبی به رحمی بودم.

اما به خاطر مهربانی و لطف و احسان تو نسبت به من، مرا در ایام حکومت کفار به دنیا نیاوردی، کفاری که پیمان تو را شکستند و پیامبران تو را تکذیب کردند، لکن به خاطر مهربانی و دوستی شدید تو نسبت به من مرا (در شرایطی) به دنیا آوردی که آنچه از تقدیر تو گذشته است، از هدایتی که بر من آسان نمودی و در آن هدایت آفریدی محقق شود، و از قبل از این نیز به من مهربانی کردی با معامله ی نیکو و نعمتهای گسترده... ای خدای من و خدای پدران من ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب...!

روشن است که تولد همه ی افراد در دوران سیطره کفار نیست، پس همگان چگونه می توانند بگویند: «مرا در ایام حکومت کفار به دنیا نیاوردی...»، همچنین روشن است که همه ی افراد از اولاد حضرت ابراهیم علیه السلام نیستند پس چگونه می توان گفت: «ای خدای من و خدای پدران من ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب...؟!»

همچنین:

ابو کهمس گفت هنگام مرگ اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام حاضر بودم در حالی که امام نزد او نشسته بود، هنگامی که مرگ او را فرا گرفت چانه و چشمهایش را بست و پارچه‌ای بر او کشید، سپس به آماده سازی برای دفن دستور دادند، پس هنگامی که از غسل فارغ شدند کفن او را خواستند پس در حاشیه‌ی کفن این چنین نوشتند: اسماعیل شهادت می‌دهد که خدایی جز الله نیست....^۱

بدیهی است که عمل امام صادق علیه السلام در مورد فرزندش اسماعیل چنین بوده است، اما اگر بخواهیم همین عمل را نسبت به فرد دیگری انجام دهیم آیا درست است که بر کفن شخص بنویسیم «اسماعیل شهادت می‌دهد که ...؟!^۲ روشن است که میت کس دیگری غیر از اسماعیل است، و اگر بخواهیم نام میت را بنویسیم به مخالفت با نص روایت منجر می‌شود.

(۱) روایت ۸۵: تهذیب الاحکام ج ۱ ص ۲۸۹

(۲) نسبت به برخی از این افراد شنیده شده است که برای تجاوز نکردن از نص روایت بر کفن چنین می‌نویسند: «اسماعیل یشهد...» و از تبدیل نام اسماعیل به نام شخص میت خودداری می‌کنند.

از این گونه می‌توان موارد فراوانی در روایات پیدا نمود که اخباریت در آنها دچار اشکال بی‌پاسخ هستند.

مرحله‌ی دوم: نقص حجت خداوند بر اساس «نص حدیث»

علاوه بر آنچه در مرحله‌ی نخست گذشت، از دیدگاهی دیگر به چند دلیل این نظریه باطل است، چرا که:

دلیل نخست:

مردم در رابطه با دانستن حکم خدا به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول کسانی که عالم به حکم خدا هستند؛ گروه دوم کسانی که حکم را نمی‌دانند، اما به محض این که به مستند حکم دست یابند بدون هیچ مشکلی علم به حکم پیدا می‌کنند؛ گروه سوم کسانی که نشان دادن مستند برایشان کافی نیست، بلکه نیاز به تفهیم و توضیح دارند.

روشن است که بدنه‌ی هر جامعه‌ای از جمله شیعه را گروه سوم تشکیل می‌دهند.

اکنون فرض کنید یک نفر از گروه سوم نیاز به حکمی پیدا نموده و به شما مراجعه کرده است، روشن است که پاسخ حکم بدون خواندن روایت، با نظریه مورد بحث سازگاری ندارد. پس باید پاسخ حکم با

خواندن روایت باشد. این پاسخ را تجزیه و تحلیل می‌کنیم.
صورت اول این که خواندن حدیث در مورد پرسش از حکم به قصد
این باشد که به پرسشگر بفهماند که حکم خدا بر اساس برداشت من
گوینده چنین است.

بدیهی است در این صورت گرچه با لفظ صریحی فتوا نداده است،
اما همین نقل حدیث به دلالت التزامی و به شکل غیر مستقیم فتوا
دادن است.

این فتوای ضمنی در تناقض است با ادعای کسی که می‌گوید من
فتوا نمی‌دهم و تنها روایت می‌خوانم.

صورت دوم این که خواندن حدیث به قصد این باشد که اظهار کند
من چنین عمل می‌کنم، تو نیز مانند من عمل کن.

با توجه به این که سؤال کننده نمی‌داند فهم من درست است یا
نادرست، عمل پرسشگر مصداق «دیانت بدون علم» خواهد گردید و
فرض این است که چنین دیانتی حرام است.

صورت سوم این که خواندن حدیث به قصد این باشد که اظهار کند
من چنین عمل می‌کنم، ممکن است من گوینده در این برداشت
اشتباه کرده باشم تو خود دانی.

عمل من گوینده. طبق فرض نظریه‌ی مورد بحث. دردی از پرسشگر

دوا نمی‌کند و حکم مورد نیاز او را روشن نمی‌کند.

صورت چهارم این است که خواندن حدیث به قصد این باشد که برو و خود از حدیث حکم مورد نیاز را استخراج نما.

اولا این کار به شکل ضمنی بیان این است که حکم مورد نیاز تو در این حدیث وجود دارد و خود این رأی و نظر گوینده است و ممکن است او اشتباه کرده باشد و چنین نباشد. پس اظهار نظر ضمنی و اجمالی صورت گرفته است و فرض این است که اظهار نظر به هیچ وجه و به هیچ شکل در نظر اخباری ارزشی ندارد و حرام است.

ثانیا با توجه به این که گروه سوم مورد بحث ماست راهی برای فهم حدیث بدون آموزش قبلی برای این شخص وجود ندارد.

گذشت که گروه سوم کسانی هستند که نشان دادن مستند برایشان کافی نیست، بلکه نیاز به تفهیم و توضیح دارند.

صرف خواندن حدیث هیچ نتیجه‌ای برای این گروه ندارد.

بنا بر این انتقال حکم به این روش ممکن نیست، در نتیجه صاحبان این نظریه باید بپذیرند که حجت خدا بر گروه سوم که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند تمام نمی‌شود.

اما قرآن می‌گوید:

قُلْ قَلِيلٌ مِّنَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةُ...^۱

بگو که حجت و برهان رسا از آن خداست....

از امام صادق (علیه السلام) راجع به این آیه سؤال شد بگو حجت رسا از آن خداست، حضرت فرمود به یقین روز قیامت خداوند از بنده می پرسد آیا می دانستی؟ پس اگر بگوید آری، می گوید چرا به آنچه می دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید نادان بودم، می گوید چرا نیاموختی تا (بتوانی) عملی تا عمل نمایی؟ این است حجت بالغه‌ی خداوند.^۲

امام موسی کاظم (علیه السلام) این چنین نوشتند: ...پس حجت بالغه‌ای که خداوند برای پیامبرش در این آیه بیان نموده است این است که حجت بالغه به جاهل می رسد و جاهل با جهلش آن را تشخیص می دهد همچنان که عالم با علمش تشخیص می دهد (فرقی بین عالم و جاهل در تشخیص حجت خداوند نیست) زیرا خداوند عادل است و ظلم نمی کند، بر خلقش به آنچه می داند احتجاج می کند و آنان را به سوی آنچه که می شناسند فرا می خواند، نه به آنچه به آن جاهلند و آن را انکار می کنند.^۳

(۱) انعام/۱۴۹

(۲) روایت ۸۶: بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۹

(۳) روایت ۸۷: بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۲۴۴

امام رضا علیه السلام فرمود: ... خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: پس برای خدا حجت بالغه است و این حجتی است که هنگامی که به جاهل برسد، جاهل در همان شرایط جهلش آن را تشخیص می‌دهد همچنان که عالم با علمش آن را تشخیص می‌دهد، اساس دنیا و آخرت بر حجت استوار است.^۱

دلیل دوم:

از سویی دیگر اگر حدیث در مقام تعلیم و تعلم خوانده شود حکم خاص خود را دارد. اما در مقام پاسخ پرسش کسی که تنها هدفش چاره سازی مشکل شرعی خویش است وظیفه چیست؟ بدیهی است که باید حدیثی خوانده شود تا حجت او در پیشگاه الهی باشد. اگر کسی هر چیزی را که عنوان حدیث دارد، حجت می‌دانند خیالش آسوده است و ما را با او کاری نیست. البته فکر نمی‌کنیم که عاقلی از اهل این نظریه چنین تصور کند. اما برای کسی که این اندازه درک می‌کند که هر چیزی که عنوان حدیث دارد، حجت نیست چند صورت تصور می‌شود:

(۱) روایت ۸۸: بحار الأنوار ج ۴۹ ص ۲۸۹

صورت اول این که حدیثی را که علم به حجیت آن ندارد، بدون این که به طرف بفهماند من علم به حجیت آن ندارم بخواند.

این شخص به صرف خواندن حدیث مرتکب حرام شده است؛ چرا که شخصی از حکم مورد نیازش می پرسد تخیل می کند که پاسخ دهنده می خواهد با این حدیث حجت و وظیفه اش معین شود، و حال آن که پاسخ دهنده، علم به حجیت آن ندارد، پس باعث اغوای او گردیده است.

بنا بر این لازم است در پاسخ حکم تنها حدیثی را که حجت بودن آن برایش مسلم است بخواند. و این صورت دوم است. صورت دوم این که پاسخ دهنده حدیثی را که حجت می داند بخواند.

اما طبق فرض نظریه ی مورد بحث، فهم و برداشت این شخص تنها برای خودش اثر دارد نه برای دیگران.

در نتیجه باز هم انتقال حکم به این روش ممکن نیست. بنا بر این راه انتقال حکم به دیگران بسته می شود.

اما...

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ....^۱

بنا بر این، این نظریه در اکثریت جامعه که همان گروه سوم هستند، مخالف قرآن است.

اگر هیچ برهانی بر بطلان این نظریه وجود نداشت، مگر همین بسته شدن راه انتقال حکم، این امر به تنهایی برای بطلان کافی بود.

مرحله ی سوم: عملی نبودن این نظریه

اگر اندک تعقلی به کار آید و اگر اندک آشنایی با مشکلات مسایل شرعی وجود داشته باشد، هرگز کسی تن به طرح نظریه ی «نص حدیث» نخواهد داد. چرا که صرف تصور این نظریه برای بطلان آن کافی است. مثلاً پیرزنی در خیابان یکی از احکام الهی را می پرسد، بر طبق این نظریه در جواب او باید گفت:

مادر! در این موضوع دو حدیث وارد شده است، یکی این و دیگری آن؛

اما این حدیث خاص است و آن عام، و امام در مورد احادیث خاص و عام چنین فرموده؛

لکن این خاص با این حدیث دیگر معارض است، و امام برای

علاج تعارض این حدیث را فرموده است؛
البته خود احادیث علاج تعارض نیز اختلافی است، ولی این
اختلاف را با این حدیث امام باید حل کنی؛
و....

نمونه دیگر:

دختری با ارث یا هدیه یا... ثروتمند است و هیچ مانعی برای انجام
حج ندارد، ماه ذیحجه اول بلوغ اوست. از یک طرف حج بر او
واجب است، از یک طرف مسایل زنانگی او هست، از یک طرف
تغییراتی عربستان در حج داده است (مثل انتقال کشتارگاه، توسعه
صفا و مروه و...)، مسایل خمس و زکات هم هست، آیا این دختر
حج را تعطیل کند تا این که عالم بشود؟ به نظر شما این دختر
واقعا در این فرصت کوتاه می تواند به حکم الهی عالم شود؟! این
دختر از نظر اخباریون چه باید بکند؟ امسال حج برود یا نرود تا
این که عالم بشود؟

آیا این چنین دین را مضحکه‌ی خاص و عام قرار دادن و این چنین
بازی کردن با قداست دین، جز با سرمایه‌ی جهل و یا دشمنی با دین
ممکن است؟!!

به لطف الهی برخی از مشکلات این نظریه بیان گردید، اما به دلیل
گسترده‌گی اشکالات این نظریه ارایه‌ی تمامی اشکالات مجال

گسترده‌تری را می‌طلبید.

سایر آثار منفی نظریه اخباریت را در بخش «اخباریت، ظالمانه‌ترین

نظریات» ببینید.^۱

(۱) این بخش در جلد دوم ارایه شده است.

چکیده «پشتوانه‌های علمی ائمه علیهم‌السلام»

بر اساس ادله عقلی و نقلی، یگانه میزان صراط مستقیم، شناخت ائمه هدی علیهم‌السلام می‌باشد. لذا باید تلاش کرد از طریق روایات خودشان به قطره‌ای از این اقیانوس نایل آمد.

این نوشتار اشاره‌ای است به اقیانوس‌های عظیمی که پشتوانه علمی خلفاء الهی در رساندن کاروان بشریت به مقصد نهایی خلقت است.

علوم ائمه علیهم‌السلام در چند گروه جای دارد:

۱- میراثی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آنان رسیده است که شامل همه‌ی آثار علمی و غیر علمی باقی مانده از تمامی پیامبران گذشته می‌گردد. این آثار انواع گوناگونی دارد که برخی از آنها عبارت است از: جامعه، جفر احمر، جفر ابیض، مصحف فاطمه علیها‌السلام، عبیطه، صحیفه‌ی کوچک در بند شمشیر و....

۲- «علم غایب» و «علم مزبور»،

و مهمترین آنها، ۳- «علم حادث» و ارتباط زنده با دستگاه الهی.

اهمیت «علم حادث» در روایات به دو زبان بیان شده است: یک شکل آن با بیان برتری این علم از سایر علوم ائمه علیهم السلام است. شکل دیگر آن انحصار علم حقیقی در علم حادث. روایاتی که علم را منحصر در علم حادث دانسته، به دو گونه قابل تفسیر است:

احتمال اول این که اهمیت علم حادث در قبال سایر علوم به اندازه‌ای است که سایر علوم در مقابل این نوع از علوم، هیچ شمرده می‌شوند و آن علم خاصی که از امتیازات برجسته‌ی ائمه علیهم السلام است، منحصر به این علم است.

احتمال دوم علم حادث همان «نور الهی» است که خاص ائمه هدی علیهم السلام است. به دلیل این که این نور باید لحظه به لحظه افاضه گردد، از این جهت تعبیر «علم حادث» به کار برده شده است. در روایات، «نکت در قلب» و «نقر در اذن» از مصادیق «علم حادث» شمرده شده است.

اما از برخی از روایات می‌توان استفاده کرد که «علم حادث» همان «تحديث الهی» و سخن مستقیم با ذات اقدس الهی است.

ادله علم مطلق امام فراوان است که در چند گروه جای دارند، از جمله:

آیات متعدد قرآن
صدها روایت که در میان آنها روایات معتبر نیز وجود دارد
تواتر معنوی روایات
برهان عقلی قطعی
متن کامل این نوشتار را در سایت «آشتی با خرد» ببینید.^۱

(۱) به لینک زیر مراجعه نمایید:

چکیده محدّث (به فتح دال) یا محدّث (به کسر

دال)؟!؛

شناخت علم معصومین علیهم السلام، ارتباط تمام به شناخت آفرینش آنان و عوالمی دارد که آنان طی نموده‌اند، اما آنچه عرضه می‌شود تنها اشاره‌ای گذرا است به برخی از مقامات عالی‌هی معصومین علیهم السلام.

یکی از آنها، مقام تحدیث (محدّث بودن) الهی ویژه آنان است. برای روشن شدن این مقام شایسته است با اصل تحدیث الهی آشنا شویم.

قرآن بارها سخن گفتن فرشتگان با بشر در موارد خاص را بیان کرده است.

روایات بسیاری در ذیل آیه‌ی ۵۳ از سوره‌ی حج درباره‌ی محدّث (به فتح دال) به عنوان کلی وارد شده است.

در روایات بسیاری جایگاه محدّث، به شکلی از ارتباط با دستگاه الهی در کنار نبی و رسول بیان شده است؛ بدین معنا که همچنان که

رسول، وحی الهی را از فرشته با مشاهده‌ی او دریافت می‌کند و نبی در خواب دریافت وحی می‌کند، محدّث (به فتح دال) نیز در دریافت وحی بانبی و رسول شریک است، اما در چگونگی آن اختلاف دارد؛ چرا که محدّث فرشته را آشکارا نمی‌بیند.

قطعا از تمامی کسانی که محدّث (به فتح دال) بوده‌اند آگاهی نداریم، اما به برخی از این افراد در روایات برخورد می‌نماییم مانند: ائمه علیهم‌السلام، فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام، اوصیاء پیامبران، برخی از اولیاء خدا در امت‌های گذشته مانند آصف، خضر، ذو القرنین، حضرت مریم و مادر حضرت موسی، همچنین سلمان، فقیه شیعه و مؤمن.

روایات نشان می‌دهد که دامنه‌ی تحدیث بسیار گسترده است و فاصله‌ی بین نخستین پله‌های تحدیث با مرتفع‌ترین قله‌های آن، چنان محیر العقول است که سخن گفتن در آن باره را بسیار دشوار می‌نماید. بر اساس قرآن و روایات تردیدی در این نیست که در مواردی خداوند بی‌واسطه با بشر سخن می‌گوید.

سخن بی‌واسطه‌ی الهی مختص مقام امامت است، همان مقامی که ابراهیم خلیل علیه‌السلام پس از طی مراحل نبوت و رسالت و خلیل‌اللهی و... بدان رسید.

سخن با واسطه‌ی خداوند درجات متفاوتی دارد که از مقام و منزلت

واسطه آشکار می‌شود.

برخی از این واسطه‌ها عبارتند از: روح القدس، خلقی بزرگتر از جبرئیل، جبرئیل و میکائیل، فرشتگان دیگر و...
زمان‌های متفاوتی نسبت به تحدیث امام بیان شده است. مانند ۱-
لیلة القدر، ۲- شب جمعه، ۳- هر شبانه‌روز، ۴- هر ساعت و ۵-
هنگام پرسش.

متن کامل این نوشتار را در سایت «آشتی با خرد» ببینید.^۱

(۱) به لینک زیر مراجعه نمایید:

چکیده قانون گذاری نخستین اساس فتوا(ولایت تشریعی)

مفتی بودن خداوند در احکام به معنی اخبار از جعل حکم و قانون گذاری است.

از قانون گذاری به «تشریع» یاد می شود، بنا بر این درست است که بگوییم فتوای الهی بر اساس «تشریع» و قانون گذاری است و زیر بنای قانون گذاری الهی نیز در مالکیت و سلطنت بی چون و چرای او نهفته است.

خالقیت و مالکیت و ربوبیت مطلقه‌ی الهی، اقتضای می کند حق قانون گذاری منحصر به خداوند متعال باشد و بس. در نتیجه حق قانون گذاری و «تشریع» برای غیر خداوند در مرحله ثبوت، متوقف بر إعطا از جانب خداوند است و در مرحله‌ی اثبات نیز نیاز به برهان دارد. با عدم دلیل کافی برای اثبات این حق در مورد خلاقیت، قانون گذاری مخلوق، تجاوز به حق خالق است، در نتیجه باطل و حرام می باشد.

اما اساس فتوای غیر خداوند منحصر به استخراج حکم از منابع الهی است که و نه قانون گذاری. از استخراج حکم از منابع خاص آن به «استنباط» یاد می شود.

مطابق این اصل، فتوای غیر خداوند اعم از معصومین ع و غیر معصومین تنها متفرع بر استنباط و استخراج است و بس، مگر این که دلیلی وجود داشته باشد که خداوند حق قانون گذاری را به دیگری نیز واگذار کرده باشد.

از واگذاری حق قانون گذاری به معصومین با تعبیر «ولایت شرعی» یاد می شود.

در نتیجه اساس فتوا دو امر است: قانون گذاری و استنباط. یکی از راه های اثبات ولایت شرعی، روایات «تفویض به معصومین» است.

البته تفویض شرعی منحصر به پیامبر خاتم ص و اوصیانش است.

در پاره ای از روایات برای «تفویض» به معصومین هیچ گونه محدودیتی ذکر نشده است و در پاره ای دیگر برخی از مصادیق آن، همچون حکم، تصرف، امر، نهی و... بیان شده است.

گروهی از روایات نیز صریح است که دایره تفویض تمامی امر دین

و امر خلق و امت است.

برخی از روایات نیز دلالت می‌کند که تشریع پیامبر ص با خداوند اعتبار یکسانی دارد.

یکی از حکمتهای تفویض به معصومین، آزمایش مردم در فرمانبری از معصومین است.

برخی از مستندات ولایت تشریعی را به شکل عام ثابت می‌کنند مانند ۱- ما اتاکم الرسول فخذوه، ۲- احکم بینهم بما أراک الله، ۳- ان القرآن نزل علی سبعة احرف و ۴- وجوب اطاعت در هر چیزی که پیامبر بگوید.

برخی دیگر از مستندات ناظر به مصادیق تشریع است. گردآوری تمامی موارد اِعمال ولایت تشریعی از سوی معصومین (علیهم السلام) کاری دشوار و گسترده است، لذا در برخی از روایات تعبیر «چیزهای فراوان» به کار برده شده است.

متن کامل این نوشتار را در سایت «آشتی با خرد» ببینید.^۱

(۱) به لینک زیر مراجعه نمایید:

تاریخچه علم اصول و فتوا^۱

علم اصول، از ضرورت‌های فقه و استنباط احکام الهی است و فتوا نیز ثمره استنباط.

این علم و فتوای حاصل از آن، از سوی برخی مورد تردیدهایی قرار گرفته است.

جدی‌ترین تردیدها در علم اصول، تاریخ پیدایش و تولد آن است. اما با مطالعه تاریخ می‌توان آشکارا رد پای علم اصول را از دوران حضور و در کلمات معصومین علیهم‌السلام مشاهده نمود.

در واقع جوانه‌های علم اصول در قرن دوم هجری (در زمان حیات امام صادق و باقر علیهما السلام) سربرآورده، و همان جوانه‌ها در طول تاریخ استنباط، به درخت تنومندی تبدیل شده است. رد پای علم اصول را در دو حوزه می‌توان جستجو نمود.

(۱) این بخش برگرفته از مقدمه اجود التقریرات تحقیق و نشر مؤسسه صاحب الامر و جیه الشریف می‌باشد.

حوزه نخست روایات اصولی است.

و حوزه دوم کتب تألیف شده در این راستا می باشد.

در روایات اصولی، امامان معصوم علیهم السلام علم اصول را به شکلی به اصحاب آموخته اند.

تبلور این گونه روایات را می توان در مباحثی همچون «آموزش استنباط و پرورش مستنبط»، «استنباطات ائمه علیهم السلام» و «استنباطات اصحاب» جستجو نمود.

البته این مطلب هرگز به معنای آن نیست که در سایر روایات خبری از علم اصول نیست. در بحث «رد پای «اصول فقه» در روایات» نیز روایات جالبی درباره قواعد اصولی به تدریج گردآوری می شود.

در حوزه کتب تألیف شده در علم اصول نیز باید توجه داشت که بسیاری از منابع به دست ما نرسیده است. اما در منابع در دسترس نیز تألیف کتب اصولی اندک نیست. جالب ترین نکته در تألیف کتب اصولی این است که تدوین آنها از همان عصر حضور و به ویژه عصر صادقین علیهم السلام آغاز شده است.

این در مورد علم اصول. اما در مورد فتوا نیز چنین است.

البته تاریخ خود فتوا، به زمان نزول قرآن برمی گردد و به عبارتی دیگر فتوا زودتر از علم اصول خودش را نشان داده است.

نوشتار «فتوا، مفتیان و شرایط فتوا» شاهد خوبی بر این امر است. در ادامه با منابع باقیمانده در حوزه‌های یاد شده، یعنی ۱- تدوین روایات اصولی، ۲- تدوین کتب اصولی و ۳- تدوین رساله‌های فتوایی آشنا می‌شویم.

تدوین روایات اصولی

مطالب اصولی که توسط حضرات معصومین علیهم‌السلام، مخصوصاً امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام بیان شده است بسیار است و عده‌ای از روایات مربوط به این علم در کتب روایی شیعه ذکر شده است که به اختصار و به طور مثال بعضی از این کتب ذکر می‌شود:

- ۱- عبدالله بن جعفر حمیری (قرن سوم) در قرب الإسناد.
- ۲- محمد بن الحسن بن فروخ الصفار (ت ۲۹۰) در بصائر الدرجات.
- ۳- محمد بن یعقوب کلینی رازی (ت ۳۲۸ هـ) در الکافی.
- ۴- شیخ صدوق (ت ۳۸۱ هـ) در بعضی از مصنفاتش، مثل فقیه، عیون، علل، خصال، و آمالی، و توحید.
- ۵- الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی (ت قرن چهارم) در تحف العقول.
- ۶- شیخ مفید (ت ۱۳) در اختصاص.
- ۷- محمد بن علی بن عثمان کراجکی (ت ۴۴۹ هـ) در کنز الفوائد.

۸- شیخ طوسی (ت ۵۶۰ه) در تعدادی از کتبهایش، مثل تهذیب.

۹- طبرسی (ت ۵۸۸) در احتجاج

۱۰- أحمد بن فهد الحلی (مقتضای ۸۴۱) در عدة الداعی .

...

مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف بحار الانوار بابی را به عنوان «باب ما يمكن أن يستنبط من الآيات و الأخبار من متفرقات مسائل أصول الفقه» به این روایات اختصاص داده است.

مجموعه این احادیث اولین بار در قرن سیزدهم توسط سید عبدالله شبر در کتاب «اصول الاصول» جمع آوری شد که شامل ۱۹۰۳ حدیث است.

در اوایل قرن چهاردهم سید محمد هاشم خوانساری ۴۰۰۰ از احادیث مربوط به اصول فقه را در کتاب «اصول آل الرسول» جمع آوری کرد. و اخیراً در جلد اول کتاب جامع احادیث شیعه جمع آوری شده است.

تدوین کتب اصولی

قرن دوم

آنچه ائمه علیهم السلام در این باب از قواعد، تعلیم فرموده بودند توسط برخی شاگردانشان جمع آوری و در کتابها و رساله های مستقلی تألیف شد.

در قرن دوم متکلم و اصولی بزرگ هشام بن حکم کوفی شیبانی (ت ۱۷۹ هـ)، در کتاب «الفاظ و مباحثها» این مطالب را گردآوری کرد. ایشان از بهترین شاگردان امام صادق و از خواص امام کاظم علیه السلام بود.

ابن ندیم در فهرست می‌گوید کتاب الفاظ او معروف است.^۱ نجاشی و شیخ در رجالشان از این کتاب نام برده‌اند.^۲

قرن سوم

۱. یونس بن عبد الرحمن، (ت ۲۰۸ هـ). کتاب «اختلاف الحديث و مسائله»^۳

این بزرگوار امام صادق علیه السلام را دیده است ولی از او روایتی ندارد، اما از امام کاظم علیه السلام نقل فرموده و وکیل امام رضا علیه السلام بوده است.

۲. أبو سهل إسماعیل بن علی بن إسحاق نوبختی بغدادی، که امام عسکری علیه السلام را ملاقات کرد و در شهادت ایشان حاضر بود.

ایشان کتاب‌هایی در علم اصول دارد:

(۱) فهرست؛ ۲۲۴

(۲) رجال نجاشی؛ ۱۱۶۴/۴۴۳ فهرست؛ ۷۶۱/۱۷۵

(۳) فهرست؛ ۷۸۹/۱۸۱. رجال نجاشی؛ ۱۲۰۸/۴۴۷. الذریعة ۱: ۱۸۹۶/۳۶۱

الف: «إبطال القياس»^۱

ب: «الخصوص والعموم»^۲

ج: «نقض اجتهاد الرأي على الراوندی»^۳

۳. أبو محمد حسن بن موسى نوبختی بغدادی. از کتابهای ایشان در اصول به این دو کتاب اشاره شده است:

الف. «كتاب الخصوص والعموم»^۴

ب. «كتاب فی خبر الواحد و العمل به»^۵

قرن چهارم

۱. ابن جنید ، محمد بن أحمد اسکافی معاصر کلینی (ت ۳۲۸ هـ)
و علی بن بابویه والد شیخ صدوق (ت ۳۲۹ هـ).
به گفته نجاشی ایشان کتاب أصولی دارد به نام «كشف التمويه و

(۱) فهرست: ۲۲۵، الذریعة ۱: ۳۴۳/۶۹

(۲) رجال نجاشی: ۳۲/۶۸. فهرست: ۳۶/۱۲

(۳) فهرست: ۲۲۵، رجال نجاشی: ۶۸/۳۲ ذریعه ۲۴: ۱۴۶۰/۲۸۵

(۴) تأسيس الشیعه لعلوم الاسلام: ۳۱۱، ذریعه ۷: ۹۱۰/۱۷۶

(۵) رجال نجاشی ۱۴۸/۶۳، ذریعه ۷: ۷۶۵/۱۳۹ به اسم کتاب خبر واحد و ۶:

۱۴۶۶/۲۷۰ به اسم حجية الاخبار

الإلباس على إغمار الشيعة في أمر القياس»^۱ و سید صدر در کتاب «تأسيس الشيعة» به عنوان «كشف التمويه و الالتباس في إبطال القياس» از این کتاب نام می برد.^۲

۲. أبو منصور صرام نیشابوری، کسی که شیخ طوسی و شیخ محمد بن قولویه (ت ۳۶۷ ه) از او روایت کرده اند.

ایشان دو کتاب اصولی دارد:

الف. «بيان الدين»^۳

ب. «إبطال القياس»^۴

۳. أبو حسن محمد بن أحمد بن داود بن علی بن الحسن (ت ۳۹۸ ه)

نجاشی فرموده ایشان به ابن داود شناسیده می شود و شیخ طائفه و شیخ و فقیه قمی ها در زمان خودش بوده است و یکی از تألیفاتش «كتاب مسائل الحديثین المختلفین» است.^۵

(۱) رجال نجاشی: ۱۴۰۷/۳۸۷

(۲) تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام: ۳۱۲، الذريعة ۱۸: ۴۹۳/۲۴

(۳) تأسيس الشيعة العلوم الاسلام: ۳۱۲، الذريعة ۳: ۶۴۳/۱۸۱

(۴) فهرست: ۸۵۲/۱۹۰ ذريعة ۱: ۳۴۲/۶۹

(۵) رجال نجاشی: ۱۰۴۵/۳۸۴ فهرست: ۵۹۲/۱۳۶ ذريعة: ۲۰: ۳۳۱۹/۳۴۴

قرن پنجم

۱. شیخ مفید ، (ت ۱۳ هـ) کتاب‌های اصولی ایشان که نجاشی در رجالش از آن‌ها نام می‌برد^۱ به این شرح است:
الف. «التذکرة بأصول الفقه» محمد بن علی بن عثمان کراجکی از او این کتاب را روایت فرموده و مختصرش را در کتابش «کنز الفوائد» آورده است. این کتاب مختصر مشتمل بر همه مباحث اصول است.^۲
ب. «کتاب القیاس»^۳ یا «إبطال القیاس»^۴
ج. «مسألة فی القیاس»^۵
د. «مسألة فی الإجماع»^۶
ر. «النقض علی ابن الجنید فی اجتهاد الرأی».
۲. سید مرتضی (ت ۴۳۶ هـ). کتاب‌های اصولی ایشان که شیخ

(۱) رجال نجاشی: ۱۰۶۷/۳۶۹

(۲) ذریعه ۲: ۸۱۴/۲۰۹ و ۴: ۸۱/۲۵ و ۲۰: ۲۵۱۰/۱۸۶

(۳) ذریعه ۱۷: ۲۲۰/۲۲۱

(۴) ذریعه ۱: ۳۴۶/۷۰

(۵) ذریعه ۲۰: ۳۶۰۹/۳۹۱

(۶) ذریعه ۲۴: ۱۴۷۱/۲۸۷

طوسی در فهرست^۱ آورده به این شرح است:

الف. «إبطال القياس» یا «مسألة فی إبطال القياس»^۲

ب. «الذريعة إلى أصول الشريعة» این کتاب مشهورترین کتاب اصولی ایشان است بلکه از کتب مشهور شیعه است. مدت زیادی و تا قبل از تألیف کتاب «معارج الاصول» محقق حلی، این کتاب مرجع طلاب در علم اصول بوده است و بر این کتاب شروحاتی نوشته شده است.^۳

ج. «مسائل الخلاف»^۴ نجاشی در رجالش به عنوان «کتاب الخلاف فی أصول الفقه» از این کتاب یاد کرده است.^۵

د. «مسائل مفردات فی أصول الفقه»^۶

۳. أبویعلی حمزة ملقب به سلار بن عبد العزیز (ت ۴۴۸ هـ). کتاب «التقريب».

(۱) فهرست: ۴۲۱/۱۰۰۹۸

(۲) ذریعه ۱: ۳۴۵/۷۰

(۳) ذریعه ۱۰: ۱۳۰/۲۶

(۴) ذریعه ۲۰: ۳۳۳۱/۲۴۵

(۵) رجال نجاشی ۷۰۸/۲۷۱

(۶) ذریعه ۲۰: ۳۴۵۳/۳۶۸

نجاشی در رجال در ترجمه‌ی سید مرتضی^۱ و شیخ منتجب الدین در فهرست^۲ و ابن شهر آشوب در معالم^۳ از این کتاب نام برده‌اند.

۴. شیخ طوسی (ت ۵۴۶۰ه):

الف. «عدة الأصول». کتاب جامعی است برای همه مباحث علم أصول.^۴

ب. «مسألة فی العمل بخبر الواحد»^۵ سید صدر از این کتاب با نام «مسألة حجية خبر الواحد»^۶ و شیخ تهرانی در جای دیگری از ذریعه به عنوان «حجية الأخبار»^۷ یاد کرده است.

قرن ششم و هفتم

۱. قطب راوندی، (ت ۵۷۳ ه) شرح بر «الذریعة» به نام «المستقصی

(۱) رجال نجاشی ۷۰۸/۲۷۱

(۲) فهرست ۸۴

(۳) معالم العلماء ۴۶

(۴) ذریعه ۶: ۷۸ و ۱۵: ۱۴۸۸/۲۲۷

(۵) ذریعه ۲۰: ۳۹۰/۳۶۰۴

(۶) تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام ۳۱۳

(۷) ذریعه ۶: ۱۴۶۸/۲۷۰

فی شرح الذریعة»^۱

۲. سید کمال الدین مرعشی، أستاذ شیخ منتجب الدین (ت بعد ۵۸۵ هـ) «شرح الذریعة»^۲

۳. سدید الدین محمود بن علی بن حسن حمصی رازی، از مشایخ شیخ منتجب الدین (ت بعد ۵۸۰ هـ) و ابن إدريس الحلّی (ت ۵۹۸ هـ) «المصادر»^۳

۴. شیخ حسن بن أبی جعفر نیشابوری، معاصر ابن شهر آشوب (ت ۵۸۸ هـ) کتاب «المختصر فی الأصول»^۴

۵. أبو جعفر محمد بن أبی القاسم علی بن محمد بن علی طبری آملی، شاگرد شیخ أبی علی طوسی، و أستاذ قطب راوندی و شیخ منتجب الدین، کتاب «شرح مسائل الذریعة»^۵

۶. برهان الدین أبو الحرث محمد بن أبی الخیر علی بن أبی سلیمان

(۱) فهرست ۸۷ و ذریعه ۱۳: ۲۷۷ و ۲۱: ۳۷۰۳/۱۳

(۲) فهرست: ۱۶۰ و ذریعه ۱۳: ۱۰۱۲/۲۷۸ طبقات اعلام الشیعه ۲۹۸

(۳) فهرست ۱۶۴ ذریعه ۲۱: ۴۱۰/۹۵ طبقات اعلام الشیعه ۲۹۵

(۴) معالم العلماء ۳۸ ذریعه ۲۰: ۲۴۵۷/۱۷۳ طبقات اعلام الشیعه ۵۵

(۵) فهرست ۱۶۴ ذریعه ۱۳: ۲۷۸ و ۱۴: ۱۷۵۶/۶۴ و طبقات اعلام الشیعه ۲۴۲ و ۲۷۸

ظفر الحمداني ، كتاب «عين الأصول».^١

٧. محقق حلي، (ت ١٧٦ هـ):

الف. «معارج الأصول» يا «نهج المعارج».^٢

ب. «نهج الوصول إلى معرفة الأصول».^٣

٨. فتح الله بن علوان القپائي الدورقي ، كتاب «نظام الفصول في

شرح نهج الوصول».^٤

قرن هشتم ونهم

١. علامه حلي (ت ٥٧٢٩ هـ)

الف. «تهذيب طريق الوصول إلى علم الأصول» از ين كتاب تعبير

می شود به «تهذيب الأصول» يا «تهذيب الوصول».^٥

ب. «غاية الوصول وإيضاح السبل في شرح منتهى السؤل والأمل في

علمی الأصول و الجدل» ابن الحاجب.^٦

(١) فهرست ١٦١ ذريعه ١٥: ٢٣١٨/٣٦٧ طبقات اعلام الشيعة ٢٧٤

(٢) ذريعه ٢١: ٤٥٠٣/١٨٠ و ٢٤: ٤٢٥

(٣) ذريعه ٢٤: ٢٢٢٨/٤٢٦

(٤) ذريعه ٢٤: ١٠٨/١٩٣

(٥) ذريعه ٤: ٥١١. ٥١٢ مكتبه علامه حلي ١٠٩

(٦) ذريعه ١٦: ٢٤ كتبه علامه حلي ٤٣

- ج. «مبادئ الوصول إلى علم الأصول».^۱
- د. «منتهى الوصول إلى علمي الكلام و الأصول».^۲
- ذ. «النكت البديعة في تحرير الذريعة».^۳
- ر. «نهاية الوصول إلى علم الأصول».^۴
- ز. «نهج الوصول إلى علم الأصول».^۵
۲. سید مجد الدین عباد بن أحمد بن إسماعیل الحسینی، معاصر علامه حلی، کتاب «توضیح الوصول فی شرح تهذیب الأصول».^۶
۳. سید عمید الدین عبد المطلب ابن السید مجد الدین الأعرج الحسینی (ت ۷۵۴هـ) خواهر زاده علامه حلی:
- الف. «شرح مبادئ الوصول إلى علم الأصول».^۷

(۱) ذریعه ۱۹: ۲۲۹/۴۳ مکتبه علامه حلی ۱۶۹

(۲) ذریعه ۲۳: ۷۸۴۸/۱۵ مکتبه علامه حلی ۱۹۷

(۳) ذریعه ۲۴: ۱۵۸۶/۳۳

(۴) ذریعه ۲۴: ۴۰۸. ۴۰۹ مکتبه علامه حلی ۲۰۹

(۵) ذریعه ۲۴: ۲۲۲۷/۴۲۶ مکتبه علامه حلی ۲۱۷

(۶) امل الامل ۲: ۱۴۱ ذریعه ۴: ۲۲۳۵/۴۹۹ و ۱۳: ۱۶۸

(۷) ذریعه ۱۴: ۵۳

- ب. «شرح تہذیب طریق الوصول إلى علم الأصول»^۱.
۴. سید ضیاء الدین عبد اللہ ابن سید مجد الدین أعرج حسینی، خواہر زادہ دیگر علامہ حلی، کتاب شرح تہذیب طریق الوصول إلى علم الأصول بہ نام «منية اللبيب في شرح التہذیب»^۲.
۵. فخر المحققین فرزند علامہ حلی (ت ۷۷۱ ھ) کتاب «غایۃ السؤل فی شرح تہذیب الأصول»^۳.
۶. شیخ علی بن حسن حائری، کتاب «حاشیۃ تہذیب طریق الوصول إلى علم الأصول»^۴.
۷. شیخ محمد بن علی بن محمد گرگانی غروی ، شاگرد علامہ حلی کتاب «غایۃ البادئ فی شرح المبادئ»^۵.
۸. شیخ علی بن الحسن بن علی إمامی ، شاگرد علامہ حلی، کتاب «خلاصة الأصول فی شرح مبادئ الوصول»^۶.

(۱) ذریعہ ۱۳: ۵۷۱/۱۶۸

(۲) ذریعہ ۱۳: ۱۶۸ و ۲۳: ۸۶۵۳/۲۰۷

(۳) ذریعہ ۱۶: ۵۰/۱۳

(۴) ذریعہ ۶: ۲۷۵/۵۵

(۵) ذریعہ ۱۶: ۴۰/۱۰

(۶) ذریعہ ۷: ۱۰۳۶/۲۱۳

۹. شهید اول محمد بن مکی جزینی (ت ۷۸۹ هـ) کتاب «جامع البین فی فوائد الشرحین».^۱

۱۰. ابن ابی جمهور أحسائی، محمد بن علی بن ابراهیم، کتاب «حاشیه علی تهذیب طریق الوصول إلى علم الأصول».^۲

قرن دهم

۱. سید جمال الدین بن عبدالله بن محمد بن حسن حسینی گرگانی «شرح تهذیب الأصول».^۳

۲. محقق کرکی، علی بن الحسین بن عبد العالی (ت ۹۶۰) ایشان از بزرگان علماء اصولی هستند که علی رغم این که کتاب اصولی ندارند اما کتاب هایشان پر است از مسائل اصولی. از جمله: الف. بحث در این که رفع وجوب بقاء جواز است یا خیر در رساله‌ی نماز جمعه^۴

ب. تعارض بین ظاهر و اصل در رسله جواب های شیخ حسین بن

(۱) ذریعه ۱۳: ۵۷۵/۱۷۰

(۲) ذریعه ۶: ۲۷۷/۵۵

(۳) کشف الحجب ۳۳۰ ذریعه ۱۳: ۵۶۵/۱۶۶

(۴) رسایل محقق کرکی: ۱۴۰: ۱۴۲

مفلح صیمری^۱

ج. بحث اجماع و راه شناخت آن در رساله‌ی طریق استنباط احکام^۲

د. مسأله تقلید میت در رساله فتاوی محقق کرکی^۳ و شرح الألفیه^۴ و حاشیه الشرائع^۵

۳. مولی کمال الدین حسین بن خواجه شرف الدین عبد الحق أردبیلی معروف به «الالهی» (ت ۹۰۰ هـ) کتاب «شرح تهذیب الأصول»^۶.
۴. سید صفی الدین محمد ابن سید جمال الدین حسینی استرآبادی، شاگرد محقق کرکی و راوی از او، کتاب «شرح تهذیب الأصول»^۷.

۵. شهید الثانی، زین الدین بن علی العاملی (ت ۱۶۵ هـ):

(۱) رسائل محقق کرکی ۲: ۲۳۶-۲۳۸

(۲) رسائل محقق کرکی ۳: ۴۸

(۳) رسائل محقق کرکی ۲: ۲۵۴-۲۵۲

(۴) رسائل محقق کرکی ۳: ۱۷۶-۱۷۷

(۵) حاشیه الشرائع مخطوط صفحه ۱۶۳

(۶) ذریعه ۱۳: ۵۶۷/۱۶۷

(۷) ذریعه ۱۳: ۵۷۴/۱۶۹

الف: «حجیة الإجماع»^۱

ب. «تمهید القواعد الأصولیة و العربیة».^۲

قرن یازدهم

۱. شیخ جمال الدین أبو منصور الحسن فرزند شهید ثانی (ت ۱۰۱۱ هـ) کتاب «معالم الأصول» مقدمه اصولی برای کتاب فقهیش «معالم الدین».^۳
۲. شهید قاضی السید نور الله شوشتری (ت ۱۰۱۹ هـ) کتاب «حاشیة تهذیب طریق الوصول إلى علم الأصول».^۴
۳. امیر سید فیض الله فرزند سید عبد القاهر حسینی تفرشی (ت ۱۰۲۰ هـ) کتاب «أصول الفقه».^۵
۴. شیخ بهائی محمد بن حسین (ت ۱۰۳۰ هـ) کتاب «زبدة الأصول».^۶
۵. شیخ محمد نوهی شهید ثانی (ت ۱۰۳۰ هـ) کتاب «حاشیة تهذیب

(۱) ذریعہ ۶: ۱۴۵۸/۲۶۸

(۲) ذریعہ ۴: ۴۳۳. ۴۳۴/۱۹۲۳

(۳) ذریعہ ۲۱: ۴۵۹۳/۱۹۸

(۴) ذریعہ ۶: ۲۷۸/۵۵

(۵) أمل الامل ۲: ۲۱۸ ذریعہ ۲: ۸۰۸/۲۰۸

(۶) ذریعہ ۱۲: ۱۱۵/۱۹

طریق الوصول إلى علم الأصول»^۱

۶. فاضل تونی ملا عبدالله (۱۰۷۱ هـ) کتاب «الوافیه فی أصول الفقه»^۲.

۷. مولی أحمد فرزند مولی خلیل غازی (ت ۱۰۸۳ هـ) کتاب «الحاشیه علی الحاشیه الخلیلیه»^۳.

۸. مولی خلیل قزوینی (ت ۱۰۸۹ هـ) کتاب «الحاشیه الخلیلیه» بر «عدة الأصول» شیخ طوسی^۴.

۹. مولی محدث محمد طاهر بن محمد حسین قمی شیرازی (ت ۱۰۹۸ هـ) کتاب «أصول الفقه»^۵.

۱۰. شیخ محمد بن محمد بن حسین حر عاملی (ت ۱۰۹۸ هـ) کتاب «أصول الفقه»^۶.

قرن دوازدهم

در این قرن به جهت وسعت یافتن اخباری گری اصولیون کمتری

(۱) ذریعه ۶: ۲۷۶/۵۵

(۲) ذریعه ۲۵: ۸۳/۱۷

(۳) ذریعه ۶: ۴۰۳/۷۸

(۴) ذریعه ۶: ۷۸

(۵) ذریعه ۲: ۲۰۵

(۶) ذریعه ۲: ۸۱۳/۲۰۹

تألیف کتاب کردند. من جمله:

۱. مولی محمد بن عبد الفتاح تنکابنی سراب (ت ۱۱۲۶هـ):
الف. «حجیة الإجماع و خبر الواحد».^۱
ب. «عدم جواز خرق الإجماع المركب و إحداث قول ثالث».^۲
۲. بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی سبزواری (ت حدود ۱۱۶۰هـ) کتاب «حاشیة على أصول المعالم».^۳
۳. سید محمد ابن سید عبد الکریم بروجردی اصفهانی (ت قبل ۱۱۹۸هـ) رسالہی «الأمر و مباحثه».^۴
۴. سید حسین بن أبی القاسم جعفر کبیر بن الحسین الموسوی الخوانساری (ت ۱۱۹۱هـ) کتاب «حجیة الإجماع».^۵

قرن سیزدهم

در این قرن علم اصول توسعه‌ی زیادی یافت و به کمال علمی رسید و این به جهت آن بود که شوکت اخباریین شکسته شد و اصولیین به

(۱) ذریعہ ۶: ۱۴۶۴/۲۶۹

(۲) ذریعہ ۱۵: ۱۵۳۷/۲۳۶

(۳) ذریعہ ۶: ۱۱۶۹/۲۰۹

(۴) ذریعہ ۱۱: ۷۱۲

(۵) ذریعہ ۶: ۱۴۵۷/۲۶۷

رهبری وحید بهبهانی بر آنان غالب شدند.

عده‌ی زیادی از بزرگان شروع به تألیف رساله‌ها و کتاب‌های اصولی نمودند. تهرانی در ذریعه تعدادی زیادی از این کتاب‌ها را نام برده است. فقط ۱۷ کتاب به عنوان «اصول فقه» تألیف شده است.^۱ ذکر همه‌ی این کتاب‌ها در این مختصر ممکن نیست به همین جهت به طور مثال به چند نمونه بسنده می‌شود:

۱. وحید بهبهانی آقا محمد باقر (ت ۱۲۰۶ هـ) «الاجتهاد والتقلید».^۲
۲. سید محمد مهدی ابن سید مرتضی طباطبائی بحر العلوم (ت ۱۲۱۲ هـ):

الف. «اجتماع الأمر والنهی».^۳

ب. «أصالة البراءة».^۴

۳. شیخ جعفر بن خضر جناجی کاشف الغطاء (ت ۱۲۲۸ هـ)، «غایة المأمول فی علم الأصول».^۵

(۱) ذریعه ۲: ۲۰۱

(۲) ذریعه ۱: ۱۴۱۹/۲۷۰

(۳) ذریعه ۱: ۱۴۱۱/۲۶۹

(۴) ذریعه ۲: ۶۵/۱۱۶

(۵) ذریعه ۱۶: ۶۳/۱۶

۴. میرزا أبو القاسم بن حسن شفتی قمی (ت ۱۲۳۱ هـ):
الف: «القوانين المحكمة في الأصول».^۱
ب. «حاشية تهذيب طريق الوصول إلى علم الأصول».^۲
۵. شیخ محمد تقی بن محمد رحیم اصفهانی (ت ۱۲۶۸ هـ) «هداية المسترشدين في شرح معالم الدين».^۳
۶. شیخ محمد حسین بن محمد رحیم اصفهانی (ت ۱۲۵۰ هـ) «الفصول الغروية في الأصول الفقهية».^۴
۷. سید محمد مهدی ابن أمير سید علی طباطبائی حائری (ت ۱۲۹۰ هـ) رساله‌ی «المشترك».^۵
۸. شیخ محمد إبراهيم بن محمد حسن خراسانی اصفهانی (ت ۱۲۹۱ هـ) «إشارات الأصول».^۶
۹. ملا محمد تقی بن حسین علی هروی اصفهانی حائری (ت ۱۲۶۳ هـ)

(۱) ذریعه ۱۷: ۱۰۸۱/۲۰۲

(۲) ذریعه ۶: ۲۷۳/۵۴

(۳) ذریعه ۲۵: ۲۲۸/۱۹۵

(۴) ذریعه ۱۶: ۹۵۹/۲۴۱

(۵) ذریعه ۲۱: ۳۸۵۴/۳۹

(۶) ذریعه ۲: ۳۸۳/۹۷

ه) «نتایج الافکار».^۱

۱۰. شیخ مرتضی انصاری (ت ۱۲۸۱ه) «فرائد الاصول». بر این کتاب

۸۰ حاشیه ذکر شده است.^۲

قرن چهاردهم

بزرگانی که در این قرن تألیف کتاب اصولی کرده‌اند معروف تر از آن هستند که نیاز به ذکر باشد.

تدوین رساله های فتوایی

یکی از اتهامات بی اساس از سوی نو اخباریون، بدعت بودن رساله های عملیه مراجع و فقهاء مذهب است.

آنچه به وضوح از بررسی تاریخ فقه شیعه و مطالعه کتب اصحاب امامیه دیده می شود این است که نوشتن رساله در میان فقهاء و حتی بعضی از محدثین رواج داشته و نه تنها بدعت نیست بلکه سنتی دیرینه بوده است.

اولین کتب احکام نوشته شده توسط اصحاب و فقهاء، کتب روایاتی است که از ائمه علیهم السلام تلقی شده است. در این کتب علاوه بر متن

(۱) ذریعه ۲۴: ۲۱۲/۴۳

(۲) ذریعه ۶: ۱۵۲. ۱۶۲

روایت آنچنان که از دولب مبارک امام شنیده شده، اسناد روایات هم ذکر شده است. از مهمترین و معروفترین این دسته، کتب اربعه است که از اصول اربعة مأه گردآوری گردیده است.

عمل کردن به احکام عملی با مطالعه کتب روایی - که در آنها روایات با ذکر اسناد آن و بدون ذکر فتوا نقل شده - برای عموم کاری مشکل و ملال آور است.

در مرحله‌ی اول آنچه عموم و مراجعین با آن سروکاری ندارند، سند احادیث است. کسی که برای عمل کردن به وظیفه‌ی شرعی در پیش آمدی خاص به کتب روایی مراجعه می‌کند، توجهی به سند احادیث ندارد. زیرا علاوه بر این که دسترسی آسان و سریع به وظیفه شرعی را مختل می‌کند، باعث طولانی شده کتب احکام و ازدیاد حجم آن می‌شود.

به همین جهت اولین اصلاحی که در کتب احکام صورت گرفته، حذف اسانید روایات و بسنده کردن به متن روایات برای بیان فتوا بوده است.

این امر اولین بار در قرن چهارم توسط فقهاء عصر غیبت و کسانی همچون شیخ صدوق رحمه الله علیه انجام شده است. صدوق ابتدای کتاب فتوایی خود مقنع می‌نویسد:

سپس کتابی تألیف کردم و نام آن را مقنع گذاردم... و اسانید آن را حذف کردم که جابجایی آن آسان شود و حفظ کردن آن سخت و برای خواننده ملال آور نباشد. چون (اسناد) آنچه در این کتاب بیان نمودم در کتب مشایخ ما موجود است....^۱

از آنجایی که در بین روایات، عام و خاص، محکم و متشابه و متعارض وجود دارد، نقل خود روایات به تنهایی بدون ذکر فتوا، برای عوام محتاج به استنباط حکم شرعی توسط عوام و عدم سکون و آرامش نفس نسبت به وظیفه است. به همین جهت این تغییر در قرن پنجم بیشتر شد. کتب احکامی که در این قرن تألیف شده است دو دسته هستند:

دسته نخست کتبی که برای نوقیهان به جهت تعلیم روش استنباط نوشته شده که به آن کتب فقهی استدلالی گفته می‌شود. در این کتب نه تنها فتوا، بلکه روش استنباط احکام و مستندات آن ذکر شده است.

(١) ثمَّ إنِّي صنفت كتابي هذا، وسميته كتاب المقنع لقنوع من يقرأه بما فيه، و
حذفت الأساسيد منه لئلا يثقل حمله، ولا يصعب حفظه، ولا يمل قارئه، إذ كان
ما أبينه فيه في الكتب الأصولية موجودا مبينا عن المشايخ العلماء الفقهاء
الثقات رحمهم الله.

دسته دوم کتبی که برای مراجعه و مطالعه عموم مردم و به جهت دانستن وظیفه و عمل کردن به آن نوشته شده است که به آن کتب فتوایی گفته می‌شود. در این کتب نه تنها خبری از اسناد نیست، بلکه خود روایات هم ذکر نشده است و فقط به ذکر فتوای نویسندگان بسنده شده است.

از معروفترین این کتب می‌توان به کتب فتوایی شیخ مفید، سید مرتضی، ابوالصلاح حلبی، سلار، شیخ طوسی، و ابن براج اشاره کرد. در قرن‌های بعد کتب فتوایی فراوانی مستقلاً یا به صورت سؤال و جواب به زبان عربی و فارسی و گاهی به زبان شعر نوشته شده است. در این کتب، فتوای نویسندگان غالباً بدون ذکر روایت و دلیل فتوا ذکر شده است.

آنچه بیشتر مورد توجه است رساله‌هایی است که توسط محدثین مثل علامه‌ی مجلسی و محدث کبیر شیخ عباس قمی^۱ رضوان الله

(۱) شیخ عباس قمی در کتاب القایة القصوی می‌فرماید: چنین گوید این فقیر بی بضاعت، عباس القمی ختم الله له بالحسنی و السعادة؛ مدت‌ها بود در خاطر من خطور می‌کرد که چقدر شایسته و لازم بود که برای مکلفین فراهم شود یک رساله‌ی جامعی که مشتمل باشد بر کثرت فروع و مهمات مسائل و مغنی باشد

لله

علیهما نوشته شده که جماعت نواخباری آنان از خود می‌دانند و اقوال آنها مورد توجه اخباریون است.

ایشان را در مقام حاجت از جمع آوردن اسفار و رسائل و اگر چه رساله‌های عملیه بسیار لکن در بین آنها نمی‌دیدم رساله‌ای را که از هر جهت جامع و برای کافه‌ی مقلدین نافع باشد مگر در این ایام که برخوردیم به رساله‌ی شریفه‌ی عروة الوثقی فیما تعم به البلوی که از قلم درر بار حضرت حجت الاسلام و آیت الله فی الانام مبین الحلال و الحرام و فقیه اهل البيت علیه السلام سیدنا الاعظم و ملاذنا المعظم ابو المکارم مولانا السید محمد کاظم الطباطبائی ادام الله ظلّه العالی بیرون آمده دیدم. الحق همان کتاب است که همیشه دیدار آن را متمنی و طالب و زیارت مثل آن را شائق و راغب بودم چه آن رساله‌ای است سهل التناول و مرغوب در نهایت جودت تألیف و حسن اسلوب. جامع جمیع رسائل و حاوی کافه‌ی مسائل و کافل انواع فروع فقهیه بل ناسخ رساله‌های عملیه، لقد اجد من قال فیها و فی مؤلفها: «فقیه بیت الوحی ما خاب فی عروة الوثقی من استمسکا - فان اهل البيت ادری بما فی البيت من احکامه مدرکا» و لکن چون آن کتاب شریف به عربی بود و فارسی زبانان را از آن بهره نبود به خاطر رسید که آن را به فارسی ترجمه کنم تا نفعش عام و ذخیره‌ی این مجرم کثیر الآثام گردد. پس نصرت و توفیق خود را از حق تعالی خواستم و به نگارش ترجمه‌ی آن پرداختم. و نامیدم آن را بالغایة القصوی فی ترجمة عروة الوثقی. و مرتب گردانیدم آن را بر یک مقدمه و پنج کتاب. و الله الموفق للصواب. الغایة القصوی فی ترجمة العروة الوثقی، ج ۱، ص ۵

در ادامه فهرستی از معروف ترین رساله های فتوایی فقهاء و محدثین شیعه ارائه می گردد.

رساله های عملیه قرن چهارم

۱. المقنع؛ فتوایی؛ شیخ صدوق دوم محمد بن علی بن بابویه
۲. الهدایة فی الأصول و الفروع؛ فتوایی؛ شیخ صدوق دوم

رساله های عملیه قرن پنجم

۳. أحكام النساء؛ فتوایی؛ شیخ مفید
۴. العویص؛ فتوایی؛ شیخ مفید
۵. الإشراف فی عامة فرائض أهل الإسلام؛ فتوایی؛ شیخ مفید
۶. المسائل الطوسية؛ فتوایی؛ شیخ مفید.
۷. المقنعة؛ فتوایی؛ شیخ مفید
۸. جمل العلم و العمل؛ فتوایی؛ سید مرتضی
۹. الکافی فی الفقه؛ فتوایی؛ حلبی ابو الصلاح
۱۰. المراسم العلویة و الأحکام النبویة فی الفقه الإمامی؛ فتوایی؛ سلار
۱۱. الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد؛ فتوایی؛ شیخ طوسی
۱۲. الجمل و العقود فی العبادات؛ فتوایی؛ شیخ طوسی
۱۳. النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ فتوایی؛ شیخ طوسی
۱۴. المذهب؛ فتوایی؛ قاضی ابن براج

رساله‌های علمیه قرن ششم

۱۵. الوسيلة إلى نيل الفضيلة؛ فتوايى؛ طوسى، محمد بن على بن

حمزه

۱۶. سؤال و جواب فقهى؛ فتوايى؛ قطب الدين راوندى؛ فارسى

۱۷. إشارة السبق إلى معرفة الحق؛ فتوايى؛ حلبى

۱۸. إصباح الشيعة بمصباح الشريعة؛ فتوايى؛ قطب الدين كيدرى

۱۹. جواهر الفرائض؛ فتوايى؛ خواجه نصير الدين طوسى

۲۰. شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام؛ فتوايى؛ حلى، نجم

الدين، جعفر بن حسن

۲۱. المختصر النافع فى فقه الإمامية؛ فتوايى؛ حلى، نجم الدين،

جعفر بن حسن

۲۲. الجامع للشرائع؛ فتوايى؛ حلى، يحيى بن سعيد

رساله‌های عملیه قرن هشتم

۲۳. الجوهرة فى نظم التبصرة؛ حلى؛ حسن بن على بن داود (شعر)

۲۴. إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان. فتوايى. علامه حلى

۲۵. تبصرة المتعلمين فى أحكام الدين؛ فتوايى؛ علامه حلى

۲۶. تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية؛ فتوايى؛ علامه

حلى

۲۷. تلخیص المرام فی معرفة الأحكام؛ فتوایی؛ علامه حلی
۲۸. قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام؛ فتوایی؛ علامه حلی
۲۹. الرسالة الفخرية فی معرفة النية؛ فتوایی؛ حلی، فخر المحققین
۳۰. الألفية فی فقه الصلاة اليومية؛ فتوایی شهید اول؛ محمد بن مکی عاملی
۳۱. اللمعة الدمشقية فی فقه الإمامية؛ فتوایی؛ شهید اول، محمد بن مکی عاملی
- رساله های علمیه قرن نهم
۳۲. الرسائل العشر؛ حلی، جمال الدین؛ فتوایی^۱
۳۳. الدر المنضود فی معرفة صیغ النیات و الإیقات و العقود. فتوایی؛ فقحانی
۳۴. المسائل الفقهية؛ فتوایی؛ فقحانی
- رساله های عملیه قرن دهم
۳۵. حاشية شرائع الإسلام؛ فتوایی عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی
- رساله های عملیه قرن یازدهم به بعد به جهت کثرت رساله ها از این

(۱) بعضی از رساله های این کتاب فقهی و برخی اعتقادی است.

تاریخ به بعد فقط به مهمترین عناوین اشاره می‌شود.

۳۶. یک دوره فقه کامل فارسی؛ مجلسی اول، محمد تقی؛

فتوایی؛ فارسی

۳۷. بیست و پنج رساله فارسی؛ مجلسی دوم، محمد باقر بن

محمد تقی؛ فتوایی؛ فارسی^۱

۳۸. حدود و قصاص و دیات؛ مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد

تقی؛ فتوایی؛ فارسی

۳۹. رساله رضاعیه و حد کر، کافور حنوط، فرسخ و صاع؛ مجلسی

دوم، محمد باقر بن محمد تقی؛ فتوایی؛ فارسی

۴۰. الغایة القصوى فی ترجمة العروة الوثقی؛ محدث قمی، شیخ

عباس؛ فتوایی؛ فارسی

با تتبع اندکی که ارایه گردید روشن شد که رساله‌های عملیه علاوه بر

این که یک نیاز ضروری برای جامعه شیعه است، قرن‌ها در میان فقهاء

و محدثین شیعه رواج نیز داشته است.

در نتیجه این ادعای اخباریون که «رساله نویسی در سیره سلف

صالح سابقه نداشته است»، سخنی بدون علم و یا مغرضانه است.

(۱) برخی از رساله‌های این کتاب فقهی و برخی اعتقادی است.

همسانی‌های شگفت اخباریت و سنیان

سرفصل «چکیده پیشینه اخباریت» روشن ساخته است که عقبه اخباریت، طبقه «اهل حدیث» از سنیان است. همین امر به تنهایی برای بطلان اخباریت کافی است.

متأسفانه علاوه بر تشابهات فکری، اخباریت خالی از تشابهات رفتاری با سنیان نیست که در این بخش به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. اما پیش از هر چیزی توجه به این نکته ضروری است که رسیدن عقبه اخباریت به سنیان و نیز همسانی رفتاری اخباریت با سنیان، کافی است که زنگ خطر انحراف اخباریون را به صدا در آورد و اخباریون منصف را بیدار کند.

والا چه بسا که مصداق آیه زیر گردند:

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ

لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ^۱

و کسانی که نادان و ناآگاهند، گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا نشانه و معجزه‌ای برای ما نمی‌آید؟ گذشتگان آنان نیز مانند گفته ایشان را گفتند؛ دل هایشان [در تعصب، لجاجت، عناد و نادانی] شبیه هم است. تحقیقاً ما [به اندازه لازم] نشانه‌ها را برای اهل باور بیان کرده‌ایم.

قرآن در این آیه اثبات می‌کند برخی از ادعاهای منحرفین، مشابه امتهای پیشین است و این تشابه در اقوال ناشی از تشابه در قلوب است.

با رسیدن اخباریت به این مرحله، دیگر از خط قرمز عبور کرده است و دقیقاً در دل خطر هلاکت گرفتار شده است.

اگر در نواخباریون دیانتی باقی مانده باشد، همین آیه بر بیدار شدن آنها کافی است و اگر بیدار نشدند، باید در همسانی اخباریت با سنیان درنگ کنند شاید حقیقت برایشان روشن گردد. با هم این همسانی‌ها و شباهتها را مرور می‌کنیم.

همسانی ۱: مراجعه بی‌درایت به حدیث

کتاب «پیشینه نص‌زدگی» ضابطه اهل حدیث سنی را این گونه معرفی کرده است:^۱

مقصود از اصحاب حدیث، فقهاء شافعی است و مقصود از اصحاب رأی فقهاء حنفی است.

اصحاب رأی تا جای ممکن بر حدیث تکیه می‌کنند و بر اهل رأی اشکال می‌کنند که دین با رأی مقایسه نمی‌شود و رأی را بدعت می‌دانند که برای اعتبار آن اثری وجود ندارد.

صاحب ملل و نحلل در اصناف مجتهدین این چنین می‌گوید:
سپس مجتهدین از امامان امت (سنی) منحصر به دو گروه هستند که سومی ندارند. اصحاب حدیث و اصحاب رأی...
و همانا به نام اصحاب حدیث نامیده شدند زیرا عنایت آنها در فتوا به تحصیل احادیث و نقل اخبار و بناء احکام بر آن نصوص است. و آنان در فتوا تا وقتی که خبر و اثری وجود داشته باشد، به قیاس جلی و خفی مراجعه نمی‌کنند...

هر چند منبع حدیثی سنیان با شیعیان متفاوت است. اما روش اخباریون با اهل حدیث سنی یکسان است.

(۱) سرفصل «اهل حدیث در اصطلاح سنیان» از کتاب «پیشینه نص‌زدگی»

همسانی ۲: اعتماد به هر روایتی

در تعریف فرقه حشویه از اهل حدیث این چنین گفته‌اند:

حشویه قایل هستند که هر حدیثی که یکی از علما ثقه نقل کند حجت معتبر است و فرقی نمی‌کند که او این حدیث را از چه کسی گرفته باشد... صفدی گفته است... غالب حنبلی‌ها حشوی هستند.

بسیاری از اخباریون همانند اهل حدیث سنی، تقسیمات راویان و نیز طبقه‌بندی اسناد روایات را نپذیرفته و به هر روایتی که در متون روایی نقل شده عمل می‌کنند.

همسانی ۳: دشمنی با علما و فقها

پیش از این گذشت که متوکل برای دشمنی با اهل بیت (علیهم‌السلام)، اصحاب حدیث را مقرب ساخت.

اخباریت نیز دشمنی خود را با فقها پنهان نمی‌کند و با شیوه‌های مختلف اعتماد مردم را از فقها سلب می‌کند.

همسانی ۴: کاربرد عنوان «غیر مقلدین»

کاربرد عنوان غیر مقلدین در سلفی‌ها نیز دلیل روشنی است بر اشتراک منطق «نص حدیث» سنی و شیعی بر حذف تخصص دینی.

اخباریت نیز به صراحت تقلید را انکار کرده و خود را غیر مقلد می‌نامد.

همسانی ۵: انکار استنباط

روح نظریه «نص حدیث»، حذف استنباط است و حذف استنباط نیز چیزی جز حذف خرد نیست. این ضابطه دقیقاً در تمامی فرقه‌هایی که مدعی منطق «نص حدیث» هستند، وجود دارد. به ویژه در دوران کنونی سلفی‌ها به این مطلب آشکارا اعتراف می‌کنند و عملکرد آنان نیز شاهد بر این امر است. اخباریت نیز با سلفیت در انکار استنباط اشتراک نظر دارند.

همسانی ۶: اشکال به اختلاف فتاوی

نوشتار «پیشینه اخباریت» روشن ساخته است که عقبه اخباریت، طبقه «اهل حدیث» از سنیان است. همین امر به تنهایی برای بطلان اخباریت کافی است. همچنین «همسانی‌های اخباریت و سنیان» زنگ خطر انحراف جدی اخباریت را به صدا در می‌آورد.

یکی از همسانی‌های اخباریت با سنیان، اشکال به اختلاف فتوای فقها است.

در این راستا شیخ طوسی در تهذیب سخنی قابل توجه دارد:

ذَاكَرْنِي بَعْضُ الْأَصْدِقَاءِ أَيْدَهُ اللَّهُ مِمَّنْ أَوْجِبَ حَقُّهُ عَلَيْنَا بِأَحَادِيثِ أَصْحَابِنَا أَيْدَهُمُ اللَّهُ وَ رَحِمَ السَّلَفَ مِنْهُمْ وَ مَا وَقَعَ فِيهَا مِنَ الْإِخْتِلَافِ وَ التَّبَايُنِ وَ الْمُنَافَاةِ وَ التَّضَادِّ حَتَّى لَا يَكَادُ يَتَّفِقُ خَبْرٌ إِلَّا وَ يَازَانِيهِ مَا يُضَادُّهُ وَ لَا يَسْلَمُ حَدِيثٌ إِلَّا وَ فِي مُقَابَلَتِهِ مَا يَنَافِيهِ حَتَّى جَعَلَ مُخَالِفُونَا ذَلِكَ مِنْ أَعْظَمِ الطُّغُونِ عَلَى مَذْهَبِنَا وَ تَطَرَّفُوا بِذَلِكَ إِلَى إِبْطَالِ مُعْتَقِدِنَا وَ ذَكَرُوا أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ شُيُوخُكُمْ السَّلَفُ وَ الْخَلَفُ يَطْغُنُونَ عَلَى مُخَالِفِهِمْ بِالْإِخْتِلَافِ الَّذِي يَدِينُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِهِ وَ يُشْتَعُونَ عَلَيْهِمْ بِافْتِرَاقِ كَلِمَتِهِمْ فِي الْفُرُوعِ وَ يَذْكُرُونَ أَنَّ هَذَا مِمَّا لَا يَجُوزُ أَنْ يَتَّعَبَدَ بِهِ الْحَكِيمُ وَ لَا أَنْ يُبَيِّحَ الْعَمَلَ بِهِ الْعَلِيمُ وَ قَدْ وَجَدْنَاكُمْ أَشَدَّ اخْتِلَافاً مِنْ مُخَالِفِيكُمْ وَ أَكْثَرَ تَبَايُناً مِنْ مُبَايِنِيكُمْ وَ وُجُودُ هَذَا الْإِخْتِلَافِ مِنْكُمْ مَعَ اعْتِقَادِكُمْ بُظْلَانَ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى فَسَادِ الْأَصْلِ حَتَّى دَخَلَ عَلَى جَمَاعَةٍ مِمَّنْ لَيْسَ لَهُمْ قُوَّةٌ فِي الْعِلْمِ وَ لَا بَصِيرَةٌ بِوُجُوهِ النَّظَرِ وَ مَعَانِي الْأَلْفَاظِ شُبْهَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ رَجَعَ عَنِ اعْتِقَادِ الْحَقِّ لِمَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ الْوُجْهُ فِي ذَلِكَ وَ عَجَزَ عَنْ حَلِّ الشُّبْهَةِ فِيهِ.

سَمِعْتُ شَيْخَنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَيْدَهُ اللَّهُ يَذْكُرُ أَنَّ أَبَا الْحُسَيْنِ الْهَارُونِيَّ

الْعُلُوِّي كَانَ يَعْتَقِدُ الْحَقَّ وَ يَدِينُ بِالإِمَامَةِ فَرَجَعَ عَنْهَا لِمَا التَّبَسَّ عَلَيْهِ الأَمْرُ فِي اخْتِلَافِ الأحَادِيثِ وَ تَرَكَ المَذْهَبَ وَ دَانَ بِغَيْرِهِ لِمَا لَمْ يَتَبَيَّنْ لَهُ وَجُوهُ المَعَانِي فِيهَا وَ هَذَا يُدُلُّ عَلَى أَنَّهُ دَخَلَ فِيهِ عَلَى غَيْرِ بصيرةٍ وَ اعْتَقَدَ المَذْهَبَ مِنْ جِهَةِ التَّقْلِيدِ لِأَنَّ الإِخْتِلَافَ فِي الفُرُوعِ لَا يُوجِبُ تَرْكَ مَا ثَبَتَ بِالْأَدَلَّةِ مِنَ الْأَصُولِ. وَ ذَكَرَ أَنَّهُ إِذَا كَانَ الأَمْرُ عَلَى هَذِهِ الجُمْلَةِ فَالِإِسْتِغَالُ بِشَرْحِ كِتَابٍ يَحْتَوِي عَلَى تَأْوِيلِ الْأَخْبَارِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ الأحَادِيثِ الْمُتَنَافِيَةِ مِنْ أَعْظَمِ المَهْمَّاتِ فِي الدِّينِ وَ مِنْ أَقْرَبِ القُرْبَاتِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لِمَا فِيهِ مِنْ كَثْرَةِ النِّفَعِ لِلْمُبْتَدِي وَ الرَّيِّضِ فِي الْعِلْمِ...^۱

با درنگ در سخن شیخ طوسی می‌بینیم:

۱. اختلاف در احادیث و اخبار از اعصار پیشین به عنوان یک معضله مطرح بوده است.

۲. این اختلاف موجب سوء استفاده سنیان شده است.

۳. سوء استفاده سنیان، مقایسه اختلاف در اصل دین در مکاتب سنیان و اختلاف در احکام فقهی در شیعه گردیده است.

۴. از آن جایی که شیعه اختلافات سنیان در اصل دین را برهان بر بطلان مکاتب آنان دانسته‌اند، سنیان همین استدلال را در دایره فروع و احکام به شیعیان برگردانده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که اصل تشیع نیز

باطل است.

۵. این استدلال سنیان، در گروهی از شیعیان که فاقد توانایی علمی و

بصیرت بودند، رخنه کرده و آنها را دچار شبهه کرده است.

۶. لذا بیشتر افرادی که توانایی علمی نداشتند، بر اثر این شبهه از

اعتقاد حق رو برگردانده‌اند.

نکته بسیار مهمی که مورد غفلت سنیان و نیز شیعیان سطحی قرار

گرفته است عبارت است از یک تفاوت اساسی میان سنیان و شیعیان

و آن این که:

اختلاف میان سنیان، معلول غصب خلافت و پشت کردن به امام

معصوم بوده است.

اما اختلاف در میان شیعیان، معلول تقیه بوده است.

تقیه از یک سو ایجاب می‌کرده است که ائمه علیهم‌السلام با احکام متفاوت

و ایجاد تفرقه، از شناخته شدن شیعه به عنوان یک گروه منسجم

جلوگیری کرده تا مورد حمله دشمن قرار نگیرند و از دیگر سو وجود

جاسوسان دشمن ایجاب می‌کرده است که ائمه علیهم‌السلام احیاناً مطابق

فتوای سنیان سخن بگویند.

گروهی از شیعیانی که از روی تقلید وارد تشیع شده بودند و بینایی

لازم را نداشتند، توانایی درک این اختلاف جوهری را نداشتند و لذا از

تشیع دست برداشتند.

اینک به یکی از استدلالهای اخباریت بر بطلان اصول توجه کنید:
حق یکی است اما فتاوی فقها مختلف از این اختلاف کشف
می‌کنیم که روش اصولی باطل است.

اولا تشابه اشکال سنیان با اشکال اخباریت، چالشی است که
اخباریون باید آن را حل کنند. چرا که این چالش، تأکید بیشتری بر
عقبه باطل اخباریت دارد.

ثانیا همین تشابه اثبات می‌کند اخباریت درک درستی از تشیع و به
ویژه احکام فقهی ندارد و به دلیل فقدان معرفت، در این اشکال از
دیگران تقلید کرده‌اند.

نکته بسیار مهمی که بر نادانی این گروه از شیعیان در زمان شیخ
طوسی تأکید می‌کند، این است که:

پیداست که اصل دین، برهانی است و ادله فراوانی درستی آن را
آشکارا اثبات می‌کند.

نهایت اثری که نقض سنیان برای افراد فاقد بصیرت دارد، ایجاد شبهه
نسبت به اختلاف در فروع است.

چگونه به خاطر چنین شبهه‌ای، همه براهین حقانیت اصل دین را
زیر پا گذاشته و تنها به یک شبهه ترتیب اثر داده‌اند؟!

اخباریت نیز دچار سرنوشت شیعیان بی بصیرت شده است و با
چنین شبهاتی، محکومات دین را انکار می‌کند.

تشابه اشکال اخباریت با اشکال سنیان هم عقبه اخباریت را نشان می‌دهد و هم جهل و ناآگاهی آنان را به اثبات می‌رساند. البته اخباریت دچار یک نقض بی‌پاسخی هم هستند و آن این‌که: با توجه اختلافات فراوان میان گروه‌های متعدد اخباری و به ویژه نواخباریون، آیا نفس این اختلافات دلیل بر بطلان اخباریت نیست؟!

همسانی ۷: نظریات و فتاوی‌ مشابه سنیان

در تعریف فرقه حشویه این چنین گفته‌اند:

آنها گروهی هستند که با تمسک به ظواهر، قایل به جسمیت خداوند شده‌اند... و تمامی حشویه قایل به جبر و تشبیه و توصیف خداوند به داشتن نفس و دست و گوش و چشم هستند. نگارنده خود از برخی از اخباریون معاصر این چنین شنیده‌ام:

در قرآن و روایات سخن از «ید» (دست) و «وجه» (صورت) برای خداوند به میان آمده است، ما هم تابع نص هستیم، بنا بر این مسلّم است که خداوند دست و صورت دارد اما کیفیت آن را نمی‌دانیم!!!^۱

(۱) این مطلب مستقیماً از یکی از این افراد شنیده شده است که متأسفانه

لم

همچنین نقل شده است:

چون بوسیدن دیوار حرم در روایات نیامده است بدعت است!

چون سینه زنی در روایات نیامده است بدعت است!

کم رنگ شدن برائت در برخی از اخباریون که بسیار قابل تأمل است

و...

اهل حدیث سنی همه ضوابط فتوای اهل رأی سنی را بدعت می‌دانند.

همچنین اخباریون تمامی ضوابط فتوای فقهای شیعه را بدعت و حرام می‌پندارند.

ابن قیم جوزیه (متوفای ۷۵۱ هـ.ق) از شاگردان ابن تیمیه، می‌گوید:

ما به قطع و یقین می‌دانیم که حتی یک نفر از صحابه در تمام اعمالش مردی را برنگزیده است که بدون استثنا در همه حالاتش از او تقلید کرده باشد، آن چنان که همه سخنان آن شخص را اخذ نموده و اقوال دیگران را رها نماید و هرگز هیچ یک از آراء دیگران را اخذ نکند.

و نیز به ضرورت می‌دانیم که در زمان تابعین و تابعین تابعین نیز چنین تقلیدی وجود نداشته است؛ زیرا اگر حتی یک نفر در آن

دوران درخشان . به تعبیر پیامبر ص . چنین تقلیدی داشت، باید طرفداران تقلید بر ما نقض کنند که فلان صحابی یا تابعی راه بد و خطرناک تقلید را پیموده است. (در حالی که کسی نمی‌تواند چنین نقضی کند.)

همانا این بدعت تقلید در قرن چهارم که به تعبیر پیامبر ص نکوهیده شده حادث شده است.^۱

چقدر منطق اخباریون با منطق وهابیت یاد شده شبیه است که می‌گویند:

تشیع در عصر حضور و دوران غیبت صغرا فقط یکی بوده و تقلید و اختلاف فقها، ناشی از بدعت‌های آنان در ادوار اخیر است!!!

همسانی ۸: عرضیت یا طولیت فتوای فقها

ریشه تمامی اشکالات وهابیت در توسل و شفاعت، عدم درک تفاوت قدرت طولی و قدرت عرضی مخلوق است.

تصویر نادرستی که اخباریون از اجتهاد و استنباط و فتوای مجتهد ترسیم می‌کنند، این است که مجتهد در مقابل نص امام معصوم اجتهاد می‌کنند.

(۱) إعلام الموقعین عن رب العالمین ج ۲ ص ۳۱۵

اگر (تأکید می‌کنم اگر) اخباریون بتوانند عرضیت فتوای مجتهد با روایت امام معصوم را ثابت کند، بدون هیچ تردیدی حق با آنهاست. اما اگر اخباریون دچار همان بیماری وهابیون شده باشند، دیگر جای درنگ بسیار جدی است!

چرا که حاصل نظریه وهابی در تحریم توسل، جدا سازی اهل بیت علیهم‌السلام از قرآن و به تبع آن جدا سازی مردم از اهل بیت علیهم‌السلام است. بر همین وزن حاصل نظریه اخباریون در ابطال تقلید، جدا سازی ایتم آل محمد از کافلین ایتم شیعه است.

همسانی ۹: سیاست فرار از تحقیق

یکی از سیاستهای عمر منع از نوشتن احادیث است. یکی دیگر از سیاستهای سنیان عدالت تمام صحابه است و برای همین امر نیز حدیث جعل ساخته که «مثل اصحابی کمثل النجوم». بر همین اساس نیز تحقیق در حالات صحابه را ممنوع کرده‌اند. هدف از این دو سیاست بی‌خبر نگهداشتن مردم از خیانت‌های منافقین در زمان پیامبر و به خصوص خیانت‌های اهل سقیفه پس از پیامبر است.

حال این سیاست سنیان را در کنار شگرد هفتم اخباریت ببینید:

مسلمانان ورود مستقیم به مباحث اصولیون روشن می‌کند که بسیاری از اشکالات ناشی از عدم درک است.

مهاجمین برای توجیه عدم ورود و پوشاندن ناتوانی در درک مسایل اصولیون، بهانه‌های جالبی را پیش می‌کشند؛ از جمله: اگر ما هم این مقدمات را بخوانیم مانند شما فکر می‌کنیم ولی نمی‌خوانیم تا دچار انحرافات شما نشویم.

هر که داخل خانه اصول شد دچار اختلاف شد ما برای پرهیز از اختلاف هرگز وارد این خانه نمی‌شویم.

اخباریت با این گونه عذرهای بدتر از گناه، راه فهم مسائل اصولی را بر خود سد می‌کنند.

نگارنده سالها پیش جزواتی در قالب «درایت روایت» در نقد اخباریت تدوین می‌کردم و آنها را برای برخی از گروه‌ها می‌فرستادم.

جالب است که رأس یک گروه صریحا گفت «ما پاسخی نداریم ببرید برای فلانی» (فلانی هم رأس یک گروه دیگر بود).

برای گروه دوم بردیم رأس آن گروه هم در نهایت از پذیرش جزوات خودداری کرد.

این در حالی بود که محتوای جزوات چیزی جز حدیث و درایت حدیث نبود. اما محدثین از پذیرفتن جزوات حدیثی وحشت داشتند

تا چه رسد به پاسخ!^۱
این گونه برخورد‌ها از رؤسای گروه‌های اخباری بود. از عوامشان دیگر
چه انتظاری باید داشت!

همسانی ۱۰: روش‌های عملی مشترک با سنیان

در بخش «هلاکت اخباریت در گرداب» و نیز سرفصل «شناسایی
شگردهای کاربردی مهاجمین» از بخش «اولویت نخستین حرکت
تدافعی» برخی از کارکردها اجرایی و روش‌های عملی اخباریت بیان
شده است.

با درنگ در آنها، اشتراک عملی اخباریت با سنیان نیز به خوبی
دیده می‌شود.
از جمله آنها:

بایکوت با ادعای تقیه و عدم مساعدت استخاره و...
پرهیز از آشنایی ابتدایی مردم با فقه و اصول فقه (همچنان که در
سرفصل «فرار از تحقیق» اشاره شد)
ایجاد بدبینی نسبت به فقها برای تنزل و تنقیص مقام فقاها و

(۱) از رحمت خداوند امیدوارم که فرصتی عنایت کند تفصیل این جریانات را
بنویسم.

درایت

این امر یادآور یکی از شیوه‌هایی است که مخالفین اهل بیت علیهم‌السلام برای ظلم و ستم از آن بهره‌ها برده‌اند؛ چرا که برای ایجاد تناسب بین غاصبان منصب خلافت با مقام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم، تا آنجا که توانسته‌اند در نسبت‌های ناروا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم کوتاهی نکرده، ولی در نقطه‌ی مقابل با تمام توان، خلفای غاصب را تقدیس و تعظیم کردند.

جالب است که تنقیص فقها بیشتر با مستمسک قرار دادن امور واهی و یا رفتار عالم‌نمایان صورت می‌پذیرد.

این امر یادآور یکی از شیوه‌هایی است که مخالفین اهل بیت علیهم‌السلام برای ظلم و ستم از آن بهره‌ها برده‌اند؛ چرا که برای ایجاد تناسب بین غاصبان منصب خلافت با مقام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم، تا آنجا که توانسته‌اند در نسبت‌های ناروا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم‌وآل‌ه‌وسلم کوتاهی نکرده، ولی در نقطه‌ی مقابل با تمام توان، خلفای غاصب را تقدیس و تعظیم کردند.

پس آشنایی اندکی با مشترکات میان اخباریت و سنیان حال قضاوت کنید فقها اعلی‌الله مقامهم روش مخالفین اهل بیت علیهم‌السلام را اتخاذ نموده‌اند و یا اینان که خود اخباریت ندانسته دچار همان راه و روشی شده‌اند که دشمنان ائمه علیهم‌السلام از آن استفاده کرده‌اند؟!

همسانی ۱۱: مصادره تبعیت از ثقلین

ادعای اخباریت، تبعیت از ثقلین است. اما با درنگ شایسته در این ادعا روشن می‌شود که بیشتر آنها تنها از حدیث تبعیت می‌کنند آن هم در حد دلالت مطابقی حدیث. این در حالی است که اصولیون تمامی مدالیل حدیث را حجت می‌دانند.

ادعای اخباریون در پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام بسیار شبیه ادعای سنیان در پیروی از سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. با این که شیعه پیرو واقعی سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

در این بحث جاری هم با این که اصولیون تابع واقعی و مطلق وحی هستند. چرا که به تمامی زوایای وحی سر سپرده‌اند. اما اخباریون به دلیل عدم درک درست از وحی، این افتخار اصولیون را، البته به شکل ناقص آن، مصادره کرده‌اند.

لذا این مسئله بسیار شبیه مصادره پیروی از سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، توسط سنیان است.

آیا اختلاف فتوا نشانه تخلف فقها از ثقلین است؟!

یکی از پرسش‌های مطرح شده این است که: احکامی که از جانب خداوند متعال آمده و اهل بیت علیهم‌السلام آنها را بیان کرده‌اند خالی از اختلاف است. اما آن چه ما شاهد هستیم اختلاف فتوا میان فقها است. این امر موجب این پرسش می‌شود که: آیا اختلاف فتوای فقها دلیل بر تخلف فقها از ثقلین نیست؟

صورت مسئله نادرست

پیش از هر چیزی باید توجه داشت که: (۱) پیش از هر چیزی باید توجه داشت که تمامی ادیان و مذاهب و مکاتب گرفتار اختلافات درونی هستند. طبعاً اگر در درون شیعه اختلاف نظر و فتوا باشد امری کاملاً عادی است. (۲) با این همه اختلافات در شیعه بسیار کمتر از سایر فرقه‌ها است. کافی است با آمار مستند، درصد اختلاف میان دو رساله مرجع

جامع الشرایط استخراج شود تا ذهنیت اشکال کنندگان اصلاح گردد. و اگر اختلافات همه مراجع جامع الشرایط جمع بندی شود. درصد اختلافات کمتر از انگشتان دست است.

لذا آمار علمی اختلافات سایر فرقه ها کافی است تا قضاوت ما در مورد چالش اختلافات شیعه اصلاح گردد.

۳) مهم این است که اختلافات موجود در شیعه حاصل فتاوی فقها در دوران غیبت نیست بلکه با مطالعه تاریخ به خوبی روشن می شود که بسیاری از این اختلافات در دوران حضور هم بوده است. منشأ این اختلافات نیز حکومت باطل و فضای تقیه بوده است.

۴) لازمه غیبت طولانی امام معصوم، کاستی های فراوانی است که بر حیرت و اختلاف می افزاید و زمینه اختلاف را بیشتر می کند.

البته با درنگ در کاستی های تلخ موجود دوران غیبت و درنگ در علل اساسی این کاستی ها روشن می شود که علة العلل آنها مسدود شدن باب الله در سقیفه و حکومت باطل منافقان است.

البته با افزوده شدن حرمان شیعه از امام زمان علیه السلام، مشکلات شیعه سخت و دشوار گردید، لذ عمده مشکلات، حاصل جنایت سقیفه و غیبت امام است.

۵) جالب است که کسانی که به اختلاف فتوا اشکال می کنند، در

درون گروه‌های خودشان نیز اختلاف نظر دارند. یعنی همان اشکالی که به فقها می‌کنند بر خودشان بیشتر وارد است. از جمله خود اخباریون دچار اختلافات فاحشی هستند و به خصوص اختلافات میان نواخباریون فاجعه است. لذا چنین گروه‌هایی هرگز صلاحیت اشکال ندارند.

۶) مسلماً اگر سطح شناخت ما در حوزه استنباط بالا رود بسیاری از این گونه توهّمات علاج می‌گردد.

۷) اگر امور یاد شده به خوبی درک شود، خواهیم دید که طرح اختلافات شدید میان شیعه، مصداق بزرگ نمایی و خودزنی و چاقو به دست دشمن دادن است.

با درنگ بیشتر روشن می‌شود که بقای شیعه در چنین شرایط چیزی از معجزات بزرگ الهی است.

برخی از علل اختلاف فتوا

اختلاف در احکام ریشه‌های متعددی دارد که برخی از آنها کاملاً تخصصی است و درک آن برای ناآشنایان به اصول و فقه دشوار است اما برخی ساده است.

به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم.

از اختلاف در تشخیص موضوعات آغاز می‌کنیم.

۱. طبق اصول و قواعد مسلم، اگر کسی احراز کرد این لباس نجس است، نمازش در آن لباس باطل است، اما اگر دیگری احراز کرد همین لباس پاک است، نمازش در آن لباس درست است. پیدا است که یکی از این دو اشتباه کرده است اما طبق ضوابط شرعی نماز هر دو قطعاً درست است.

۲. همچنین در استصحاب نجاست و طهارت همین اختلاف میان نماز دو نفر یا جواز خوردن غذا و... جاری می‌شود.

۳. اگر کسی شک در رکعات نماز کرد، طبق شرایطی باید به گمانش عمل کند. گمان هر کسی اختصاص به خودش دارد. ممکن است آن چه به آن گمان پیدا کرده بر خلاف واقع باشد. اما طبق ضوابط فقه، نماز درست است.

۴. همچنین است اگر گمان دو نفر در قبله متفاوت بود، طبق وظیفه هر کسی به همان جهتی که گمان کرده نماز می‌خواند، جهت نماز خواندن این دو نفر، مختلف است، اما نماز هر دو درست است.

۵. واجب واقعی، نماز به جهت قبله واقعی است. نماز به جهت مظنون چرا؟ با این که نماز یک نماز است و قبله هم یک قبله است. از این شخص هم بپرسی «آیا نمازت واقعاً رو به قبله بود؟»

می‌گوید نمی‌دانم. و اگر بپرسی «فردا هم به همین جهت نماز می‌خوانی؟» می‌گوید نمی‌دانم، شاید گمانم عوض شد. بر این اساس می‌شود چند نفر با هم نماز بخوانند اما هر کدام به یک طرف، باز فردا گمان آنها تغییر کند و هر کسی به جهت دیگری نماز بخواند.

۶. اگر هیچ علامتی از قبله که موجب علم یا گمان باشد در دسترس نباشد، باید نمازش را به هر طرفی که محتمل می‌داند بخواند. دو نفر گاهی به احتمال مشترکی نمی‌رسند. در این صورت اگر هر دو در جهتی که نفر اول احتمال می‌دهد نماز بخواند نماز نفر اول درست و نماز نفر دوم باطل است.

۷. یکی از دو نفر به دخول وقت یقین پیدا کرده و دیگری خیر. در این زمان نماز اولی درست و نماز دومی باطل است.

۸. اگر کسی عدالت امام جماعت را احراز کند و دیگری احراز نکند نماز پشت سر این امام جماعت از اولی درست و از دومی نادرست است.

۹. ...

اختلاف در موضوعات، می‌تواند منشأ اختلاف در احکام هم بشود. چرا که برخی از موضوعات در احکام اثر می‌گذارد. توضیح این که:

۱۰. بحث این فرد ثقه هست یا نیست بحث موضوعی است. اما با اثبات ثقه بودن یا عدم اثبات آن، روایات فراوانی معتبر شده یا از اعتبار می‌افتند. در نتیجه احکام متعددی تغییر می‌کند.

۱۱. ۱- آقای خویی از تعبیر ابن قولویه در کامل زیارات، توثیق استظهار کرده بود و در نتیجه مصداق و ۲- موضوع ثقه در جمله‌ای از روایت برای آقای خویی تحقق یافت. اثبات مصادیقی از ثقات، ۳- در اعتبار عده زیادی از روایات اثر داشت و ۴- اعتبار این روایات هم در فتاوی مختلف مؤثر بود. با درنگ بیشتر آقای خویی و ۵- سقوط استظهار پیشین، مصادیقی از ثقات حذف شدند ۶- عده‌ای از روایات نامعتبر و ۷- از فتاوی متعددی هم رجوع شد. اینها همه حاصل مباحث موضوعی رجالی بود. و هکذا در سایر موارد نیز ممکن است اختلاف در مصادیق موجب اختلاف در فتوا گردد. از موضوعات می‌گذریم و به چند منشأ اختلاف احکام اشاره می‌کنیم.

۱۲. طبق برخی از قواعد مسلم اصولی، در شرایط خاصی، فقیه مختار است که به یکی از دو روایت متعارض عمل کند، فقیه اول «روایت الف» را اختیار می‌کند و مطابق آن فتوا مثلاً به وجوب نماز جمعه می‌دهد و فقیه دوم «روایت ب» را اختیار می‌کند و فتوا به حرمت

نماز جمعه می‌دهد. هر چند دو فتوا اختلاف دارند، اما مسلماً طبق روایات وارده فتوای هر دو درست است.

۱۳. همچنان که فهم اصحاب در زمان حضور از کلام امام متفاوت بود و این موجب اختلاف و درگیری میان اصحاب می‌شد، فهم فقها در دوران غیبت نیز می‌شود متفاوت باشد. با این تفاوت که در زمان حضور امکان مراجعه به امام و مرتفع ساختن سوء تفاهم وجود داشت اما در دوران کنونی خیر.

۱۴. فهم فقها از ادله در جریان استصحاب در حکم کلی مختلف است، برخی از روایات استظهار کرده‌اند که استصحاب در احکام کلی هم جاری می‌گردد و برخی خیر. در نتیجه فقیه اول می‌تواند بر اساس سابقه‌ی حکم، فتوا دهد اما فقیه دوم خیر.

۱۵. خود ائمه علیهم‌السلام به لحاظ حکمتهایی، با بیان احکام مختلف در مورد واحد، تعمد در ایجاد اختلاف میان شیعیان داشتند، طبعاً چنین روایاتی در عصر حاضر نیز موجب اختلاف می‌گردد.

۱۶. یکی از شرایط عمل به حدیث، اعتبار سند آن است. در برخی حالات فقیه اول اطمینان به وثوق راوی می‌کند و فقیه دوم خیر. در این صورت فتوای فقیه اول بر طبق آن روایت حجت است و اما فتوای فقیه دوم باطل است.

۱۷. اجرای احکام ثانویه نیز یکی از علل اختلاف احکام است. مثلاً در برخی از مناطق حفظ حجاب کامل، آن چنان موجب اذیت و آزار می شود که مصداق عسر و حرج یا اضطرار می گردد. لذا برخی از فقها حجاب کامل در این مناطق را واجب نمی دانند و در سایر مناطق واجب می دانند.

صور اختلاف فتوا و تبدل رأی

یکی از علل اختلاف فتوا، اختلاف برداشت از روایات است. اختلاف برداشت صور مختلفی دارد که در حکم آن تأثیر می گذارد. این صور عبارتند از:

الف) برداشت از روایت، مصداق فتوای عن علم نیست. این شاخه باطل است مطلقاً، چه منشأ اختلاف، درایت حدیث باشد، و چه منشأ اختلاف اصول باشد.

پس موضوع مسئله تنها صورت دوم است که:

ب) برداشت فقیه از روایت، مصداق فتوای عن علم است. اختلاف فتوای عن علم هم صور متعددی دارد. از جمله:

۱- اختلاف در فتوای یک نفر (تبدل رأی)

۱،۱- منشأ اختلاف، تبدل رأی در اعتبار سند

نمونه آن تبدیل رأی آقای خویی در روات کامل الزیارات است که پیش از این گذشت.

۱،۲- منشأ اختلاف، تبدیل رأی در درایت حدیث

یک نمونه آن اشتباه اصحاب در درایت حدیث در محضر خود امام است.

زاره گفت روزی نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که مردی آمد و بر حضرت وارد شد و گفت فدای شما گردم من مردی هستم که همسایه مسجد قوم خودم هستم، پس اگر با آنها نماز نخوانم در مورد من بدگویی می‌کنند و چنین و چنان می‌گویند. (وظیفه من چیست؟)

امام فرمود آگاه باش که اگر این چنین می‌پرسی به تحقیق امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود کسی که صدای اذان بشنود و بدون دلیل اجابت نکند (و به مسجد نرود) نمازی برای او نیست. مرد از نزد امام بیرون رفت امام (هم دوباره تأکید کرد و) گفت نماز با آنها و پشت هر امامی را رها نکن.

هنگامی که مرد خارج شد گفتم فدای شما گردم سخن شما در پاسخ استفتای او، بر من گران آمد. اگر امامان جماعت مؤمن و شیعه نباشند (چگونه می‌شود پشت سر آنها نماز خواند؟!)

اما خندید و سپس فرمود بعد از این تو را جز این جا نبینم

(خواست فقط این جا باشد) ای زرارۀ کدام عذر و دلیلی می‌خواهی پیدا کنی بزرگتر این که چنین شخصی، چون مؤمن نیست، به او اقتداء نمی‌شود کرد. سپس امام فرمود ای زرارۀ آیا ندیدی که گفتم نماز بخوانید در مساجدتان و نماز بخوانید با امامان‌تان!^۱

هم آن مرد و هم زرارۀ هر دو اشتباه فهمیدند. اما چون وظیفه آن مرد تقیه بود، امام فهم او را اصلاح نکرد. زرارۀ هم چون از امام تفسیر خواست، امام فهم او را اصلاح کرد. اگر به جای زرارۀ کس دیگری مانند خود سائل بود، طبعاً نمی‌پرسید و به این روایت فتوا می‌داد، ولی بعد از درایت، تبدل رأی پیش می‌آمد و از فتوایش عدول می‌کرد. این یک صورت اختلاف فتوا است.

۱،۳- منشأ اختلاف فتوا، تبدل رأی در قواعد و اصول با توجه به این که ۱- فتوا عن علم صادر شده است و ۲- نتیجه تابع اخس مقدمات است، ۳- تمامی اجزاء استدلال اعم از قواعد و اصول و درایت الحدیث همگی عن علم است. با کشف اشتباه در استنباط یکی از قواعد و اصول، قهراً فتاوی مترتب بر آن تبدل پیدا می‌کند. این هم یکی از صور اختلاف فتوا است.

۲- اختلاف در فتوای دو نفر (اختلاف درایت)

۲،۱- گاهی منشأ اختلاف فتوا، اختلاف در اعتبار سند است.

تبدیل رأی در اعتبار سند هم از جهت احراز وثوق صغروی و از جهت قواعد رجالی، همچنان که در یک نفر ممکن است، در دو نفر امکان بیشتری دارد. لذا از این جهت فرقی میان تبدیل رأی و اختلاف دو نفر نیست.

۲،۲- گاهی منشأ اختلاف فتوا، اختلاف در درایت حدیث است.

یک نمونه آن، روایات مشکل است.

موسی بن جعفر علیه السلام قال: سألته عن قوم كبروا على جنازة تكبيرة

أو ثنتين و وضعت معها أخرى كيف يصنعون بها قال إن شاءوا

تركوا الأولى حتى يفرغوا من التكبير على الأخيرة وإن شاءوا رفعوا

الأولى وأتموا ما بقي على الأخيرة كل ذلك لا بأس به^۱.

این روایت درباره این است که وسط نماز میتی، جنازه دوم را می آورند.

تکلیف چیست؟

فقها هر کدام از این روایت چیزی فهمیده اند و طبق فهم خود فتوایی

داده اند. تقصیری هم در کار نبوده و نیست. این هم یک صورت از

اختلاف فتوا است.

تبدل رأی در درایت حدیث همچنان که در یک نفر ممکن است، اختلاف در دو نفر امکان بیشتری دارد. لذا از این جهت فرقی میان تبدیل رأی و اختلاف دو نفر نیست.

۲،۳- گاهی منشأ اختلاف فتوا، اختلاف در قواعد و اصول است. البته با یادآوری این نکته که فتوای عن علم اقتضا می کند تمامی قواعد و اصول آن نیز عن علم باشد.

اختلاف فتوا معلول قصور

با توجه به نمونه هایی از اختلاف فتوا، روشن می شود که اختلاف فتوا ناشی از شرایطی است که خارج از اختیار فقیه است. لذا اختلاف فتوا قصوری است. لذا نمی توان گفت فقیه در این گونه موارد مقصر است.

برای تأکید بر این مطلب نکات زیر سودمند است:
نکته نخست این که ریشه های اختلاف احکام بیشتر از آنی است که فهرست شد.

نکته دوم، فهم برخی از این موارد نیاز به آشنایی با اصول و فقه است.

نکته سوم، اصل اختلاف در احکام، بر اساس حکمتهای الهی و ضرورتها، در دوران حضور هم به چشم می خورد.

نکته چهارم، یکی از ریشه‌های مهم اختلاف احکام در دوران حضور (و به اولویت در دوران غیبت)، تفاوت ماهوی احکام واقعی و احکام ظاهری و نیز ضرورت احکام ظاهری است. درک این نکته نیازمند اطلاع شایسته از برخی از مسائل اصول فقه است.

با درنگ در آن چه گفته شد مهم‌ترین نکته روشن می‌شود و آن این که:

اختلاف در فتوا و احکام ناشی از قصور فقهای جامع الشرایط است نه تقصیر.

سیاست حکیمانه اختلاف

در پایان بررسی اختلافات فتاوی مناسب است تحلیلی هم داشته باشیم.

از تاریخ و روایات ثابت می‌شود که در دوران حضور خود معصومین علیهم‌السلام با طرح مسائلی موجب اختلاف میان شیعه می‌شدند. علت این امر هم این بود که شیعه به عنوان یک گروه منسجم و واحدی مطرح نباشد تا کمتر در معرض اذیت و آزار دشمنان قرار گیرد. در برخی از روایات سیاست اهل بیت علیهم‌السلام در تنقیص اصحاب

برجسته خود، به سوراخ کردن کشتی فقرا، توسط خضر تشبیه شده است. همچنان که سوراخ کردن کشتی، کشتی را از غصب پادشاه نجات داد، همچنین تنقیص از اصحاب هم آنها را از خطر دشمنان حفظ کرد.

سیاست یاد شده در بیان روایات اختلافی، در سیره اهل بیت علیهم السلام وجود دارد.

همین حکمت در زمان غیبت نیز اگر شدیدتر نباشد، لااقل همانند دوران حضور است.

لذا خود اختلاف و عدم وحدت کلمه، ممکن است تا اندازه‌ای شیعه را از حملات منسجم دشمنان دور کند.

اصل تعدد مراجع و عدم رهبریت واحد در دوران غیبت نیز بر همین اساس است.

در نتیجه تعدد مراجع آن هم با اختلاف در فتوا، خودش می‌تواند سیاست حکیمانه اهل بیت علیهم السلام برای محافظت نسبی از شیعه در دوران غیبت از تهاجم دشمنان باشد.

شرط «فتوای عن علم»، حلال مشکل

نکات مهمی است که غالباً غفلت می‌شود و از غفلت آنها برخی از

شبها متولد می‌گردد:

نکته‌ی نخست این است که به شرط «فتوای عن علم» توجه شایسته نمی‌شود.

از منظر کبروی اگر این شرط رعایت شود، هیچ فرقی میان فتاوی که ارتباط آن با نصوص آشکار است و با فتاوی که ناشی از اصول است وجود ندارد.

البته از منظر صغروی ممکن است کسی اشکال کند که این فتوای خاص، ناشی از جهل مرکب است و نه علم.

همچنین ممکن است یک قاعده اصولی مورد قبول برخی نباشد، این اختلاف، خللی به کبرای «حجیت فتوای عن علم» نمی‌زند.

به بیان دیگر شبهه در مباحث مصداقی و موضوعی را هرگز نباید با مسائل کبروی خلط است. و نیز اشکالات مبنایی و بنایی را باید از هم دیگر تفکیک کرد.

نکته دوم: علل اختلاف فتوا هم، همچنان که به مجموعه‌ای از آنها اشاره کردیم، مختلف و متنوع است

برخی ناشی از سیاست خود ائمه علیهم‌السلام است.

برخی ناشی از قواعد اصولی است.

و برخی ناشی از علل دیگری است که گذشت.

همچنان که اشاره شد تفصیل میان اختلاف ناشی از سیاست خود ائمه علیهم السلام، با سایر علل، خالی از برهان است.

نکته سوم: یکی از مشاكل رایج، اشراب مدعا در دلیل است. اخباریون و برخی از غیر اخباریون مدعی بطلان اصول هستند. این ادعای فاقد دلیل، بلکه واجد دلیل بر بطلان را، در اشکال به فتاوی مراجع اشراب می کنند.

در حالی از نظر علمی باید به شکل قضیه حقیقیه بحث طرح شود که:

اگر علم به حجیت قواعد اصولی پیدا کردیم، فتوای طبق آن، فتوای عن علم است و حجت معتبر است یا خیر؟

روی دوم این سکه این است که با عدم علم به حجیت قواعد اصولی (مانند قواعد اصولی عامه)، فتوا قطعاً عن غیر علم است و جایی برای توهم اعتبار فتوا وجود ندارد. (همچنان که با عدم علم به درایت روایت، فتوا، فتوای عن غیر علم و نامعتبر می گردد).

لذا جا دارد بحث شود کدام قاعده اصولی حجت معتبر است و کدام معتبر نیست.

اما این که بدون دلیل و به شکل کلی ادعا کنیم اصول حجت نیست و کاملاً نادرست است و عدم اعتبار قواعد اصولی را در اشکال

به فتوا و یا اختلاف فتوا اشراب کنیم هرگز علمی نیست.

البته و صد البته بحث علمی درباره اعتبار قواعد اصولی مفتوح است هر کس شرایط و شایستگی آن را دارد می تواند تحقیق و بررسی و نقد کند اما پس از فهم و درک گام به گام هر یک از قواعد اصولی، و نه ابطال فله ای همه اصول.

در نوشتاری با عنوان: استنباط روایی قواعد اصول فقه^۱، تلاش شده است که به شکل مصداقی قواعد اصولی که در روایات مطرح شده ارایه شود

قاعده اهم و مهم، قاعده تنقیح مناط، قاعده تقیید عقلی اطلاعات لفظی و...

متأسفانه و البته غالب اشکالات به اصول فقه، ناشی از عدم درک اصول و صد البته عدم درایت روایات است.

آن چه مهم است اشراب بی دلیل بطلان اصول، در سایر مسائل و نتیجه گیری بر اساس آن هرگز علمی نیست.

اما این امر به این معنی نیست که کل اصول وحی منزل است، همچنان که فهم ما از روایات نیز وحی منزل نیست. بلکه اصول و

(۱) سایت «آشتی با خرد»

درایت ما از روایات حجت ظاهری است.
در نتیجه فتاوی فقهی مستند به قواعد اصولی معتبر نزد مجتهد،
حکم ظاهری است و حجت قبر و قیامت است قطعاً.
اما حکم واقعی، انشاء الله با ظهور امام زمان علیه السلام آشکار می شود.

عقبه‌ی اشکال به اختلاف فتاوی کجاست؟

عقبه این اشکال که «چرا فتاوی فقها اختلاف دارد؟» در سرفصل
«همسانی ۶: ...» از بخش «همسانی اخباریت و سنیان» مراجعه کنید.

یک هشدار مهم در اشکال اختلاف فتوا

نکته اخیر هم این که در کتاب «درنگی نو بر لایه‌های تقلید» به
اهمیت جایگاه مرجعیت اشاره کرده‌ایم.
از جمله در بخش «تقلید سدّ سوق الجیشی»^۱ اندکی به اهمیت
بحث تقلید و جایگاه مرجعیت پرداخته‌ایم.
با درنگ در مطالب این بخش کتاب روشن خواهد شد که دفاع و

(۱) درنگی نو بر لایه‌های اخباریت صفحه ۱۷

همچنین سایت آشتی با خرد:

تحکیم از جایگاه مرجعیت از ضروریات قطعی و مسلم و بایسته شیعه است.

لذا باید متوجه بود که برخی از شبهات علمی، حتی اگر بدون قصد و غرض مطرح شود، در عمل به تضعیف مرجعیت می‌انجامد و آب در آسیاب دشمن می‌ریزد.

عدم درایت و اختلاف اصحاب در زمان حضور

خطا در فهم روایات و نیز اختلاف اصحاب در فهم روایات یکی از علل اختلاف در فتوا است.

این امر اختصاص به دوران کنونی ندارد. بلکه در زمان حضور نیز مکرر اتفاق می‌افتاده است.^۱

درنگ در این شواهد روایی، برای حل معضله اختلاف فتوا در دوران غیبت، سودمند است.

(۱) برای نمونه به روایات شماره ۸۰ و ۸۹ و ۹۰ تا ۱۰۰ مراجعه کنید.

لنگرگاه شگفت اخباریت

حاصل تحقیقات پیش رو این شد که: ۱- اخباریت هیچ مستند معتبری ندارد و ۲- مستندات مطرح شده اخباریت هم روایاتی است که درایت نشده است و حتی ۳- برخی از مستندات مطرح شده خود دلیل بر بطلان اخباریت است.

این مباحث، انحراف اخباریت را به خوبی روشن ساخت. آشکار شد که ادعای تبعیت از ثقلین، در ساحل «حسبنا الروایة» لنگر انداخته است.

همچنین روشن شد که «حسبنا الروایة» نیز گرفتار زندان دلالت مطابقی شده است.

سرمایه این انحراف شگفت هم چیزی جز عدم درایت نبوده و نیست.

این لنگرگاه شگفت لازمه منطقی ادعاهای اخباریت است، خواه به آن تصریح کرده باشند و خواه نکرده باشند.

حتی ممکن است خود اخباریت راضی به این لوازم نظریه «نص

حدیث» نباشد اما سرانجام قهری پذیرفتن نظریه «نص حدیث» جز این لوازم باطل نمی تواند باشد.

درایت منطق «نص حدیث» ما را خسارتهای قهری و جدایی ناپذیر اخباریت در حوزه دین آشنا می سازد.

چرا که با اندک تأملی در مصادر تاریخی شیعه روشن می شود بسیاری از منابع ما خصوصاً مقاتل، نه تنها احادیث ائمه علیهم السلام نمی باشد، حتی برخی از آنها گفتار دشمنان آنان است که به قرینه های درستی آنها دست یافته ایم.

روشن است که خود صاحبان این نظریه راضی به حذف چنین روایاتی نیستند.

همچنین پذیرفتن نظریه اخباریت تیشه ای است که به حذف عمده ی منابع تاریخی شیعه (که منسوب به ائمه علیهم السلام نیست) می انجامد، و این فاجعه بزرگی است که به خلأ تاریخی امت اسلامی منتهی می شود و از بزرگترین آرزوهای دشمنان دیرینه ی ماست.^۱

خسارت سوم اخباریت بر دین این است که بر اساس منطق «نص حدیث»، تنها الفاظ صریح روایات معتبر است و قرائن مقامی و حتی

(۱) مطالعه برخی کتب از جمله خاطرات مستر همفر جاسوس انگلیسی که نطفه ی نامشروع وهابیت را منعقد کرد در این زمینه مفید است.

کلامی بعید از دایره اعتبار خارج می‌گردد. همچنین جایگاهی برای استنباط در منطق «نص حدیث» وجود ندارد.

در نتیجه با در نظر گرفتن:

۱- عدم لحاظ قرائن خصوصاً قرائن بعیده

و ۲- عدم استنباط،

۳- امت از بخش عمده ای از مدالیل و حیانی محروم می‌گردد.

لذا ۴- اخباریت از آفتهای بزرگ برای تعبد به روایات شمرده می‌شود. از آنجایی که تعبد دینی از مجرای تقلین می‌گذرد، درنگ در لنگرگاه اخباریت روشن می‌سازد که روح و باطن اخباریت آفت تعبد است.

از آنجایی که کلید درایت تقلین استنباط است، درنگ در انکار استنباط روشن می‌سازد که حقیقت اخباریت آفت تعقل است.

تنزل ائمه علیهم‌السلام به احادیث سینه به سینه توسط اخباریت که مستلزم انکار فضائل بلند آنان است، روشن می‌سازد که اخباریت آفت معرفت هست.

با مباحث جلد دوم و درنگ در شگردهای جاهلانه و ظالمانه اخباریت، شگفتی به اوج می‌رسد و روشن می‌شود که اخباریت آفت

دیانت نیز هست.

آری ورود بی‌داریت در حوزه دین، هر چند با ادعای تبعیت ثقلین
آغاز گردیده است، اما در ساحل آفت تعبد، تعقل، معرفت و دیانت
پهلو گرفته است.

مستندات روایی «اخباریت زیر ذره بین درایت»

مطالب نوشتار پیش رو مستند به روایات متعددی است. از آن جایی که برخی از این روایات مفصل است و متن عربی روایات مورد نیاز عموم فارسی زبانان نیست، در متن اصلی کتاب، به ترجمه بخش مورد استشهاد آن روایات بسنده شد. اما به دلیل این که ممکن است مراجعه به روایات مورد نیاز برخی از محققین باشد، متن کامل روایات در این بخش ارایه می‌گردد. توجه به این نکته بایسته است که روایات هر دو جلد اول و دوم «اخباریت زیر ذره بین درایت» به شکل پیوسته شماره گذاری شده است.

تا شماره ۱۰۰ این مجموعه روایات، در مستندات روایی جلد اول و ادامه آن در مستندات روایی جلد دوم آمده است. پیداست که برخی از روایات جلد اول در جلد دوم نیز مورد استفاده مجدد قرار گرفته است و همچنین است عکس آن. لذا برای دیدن این دسته از روایات به مستندات روایی جلد مربوطه

مراجعه شود.

روایت (۱)

یا هشام إنّ لله على الناس حجتين حجة ظاهرة و حجة باطنة فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة ع و أما الباطنة فالعقول...^۱

روایت (۲)

إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما ألا هذا عذب فرات فاشربوا و هذا ملح أجاج فاجتنبوا.^۲

روایت (۳)

عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: هَبَطَ جَبْرَيْلُ عَلَى آدَمَ ع فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخِيرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرَهَا وَدَعِ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جَبْرَيْلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ الدِّينُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرَيْلُ لِلْحَيَاءِ وَ الدِّينِ انْصَرِفَا وَ دَعَاهُ فَقَالَ يَا جَبْرَيْلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَانَكُمَا وَ عَرَجَ.^۳

(۱) کافی ج ۱ ص ۱۶

(۲) بحار الانوار ج ۲ ص ۱۰۰

(۳) کافی ج ۱ ص ۱۰

روایت (۴)

عن جابر قال قُلْتُ لابي جعفر عليه السلام إذا حدثتني بحديث فأسنده لي فقال حدثني أبي عن جدي عن رسول الله صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عن الله تبارك وتعالى وكل ما أحدثك بهذا الاسناد وقال لحديث واحد تأخذه عن صادق خير لك من الدنيا وما فيها.^۱

روایت (۵)

روي عنه عليه السلام أنه سئل عن الحديث ترسله ولا تسنده فقال إذا حدثت الحديث فلم أسنده فسندي فيه أبي عن جدي عن أبيه عن جده رسول الله صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عن الله عز وجل....^۲

روایت (۶)

عن البزنطي قال كتبت إلي الرضا عليه السلام ... فكتب قال أبو جعفر ما أحد أكذب علي الله و علي رسوله ص ممن كذبنا أهل البيت أو كذب علينا لانه إذا كذبنا أو كذب علينا فقد كذب الله ورسوله لانا إنما نحدث عن الله تبارك وتعالى و عن رسوله صلى الله عليه وآله.^۳

روایت (۷)

(۱) بحار الانوار ج ۲ ص ۱۴۸

(۲) بحار الانوار ج ۶ ص ۲۸۸

(۳) بحار الانوار ج ۴۹ ص ۲۶۶

عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال يا جابر إنا لو كنا نحدثكم برأينا و هوأنا لكنا من الهالكين و لكننا نحدثكم بأحاديث نكنزها عن رسول الله صلى الله عليه وآله كما يكنز هؤلاء ذهبهم و فضتهم^١.

(روایت ٨)

عن صالح بن سهل عن أبي عبد الله عليه السلام قال كنت جالسا عنده فقال لى ابتداء منه يا صالح بن سهل إن الله جعل بينه و بين الرسول رسولا و لم يجعل بينه و بين الإمام رسولا قال قلت و كيف ذاك قال جعل بينه و بين الإمام عمودا من نور ينظر الله به إلى الإمام و ينظر الإمام به إليه فإذا أراد علم شىء نظر فى ذلك النور فعرفه^٢.

(روایت ٩)

عن أحمد بن حماد المروزی عن الصادق عليه السلام أنه قال فى الخبر الذى روى فيه إن سلمان كان محدثا قال إنه كان محدثا عن إمامه لا عن ربه لانه لا يحدث عن الله عز و جل إلا الحجة^٣.

(روایت ١٠)

[الإحتجاج] فيما أجاب به أمير المؤمنين عليه السلام عن أسئلة الزنديق ... و

(١) بحار الانوار ج ٢ ص ٢ ص ١٧٢١٧٢

(٢) بحار الأنوار ج ٢٦ ص ١٣٤

(٣) بحار الانوار ج ٢٢ ص ٣٤٩

قد قال رسول الله ﷺ يا جبرئيل هل رأيت ربك فقال جبرئيل إن ربي لا يري فقال رسول الله ﷺ من أين تأخذ الوحي فقال آخذه من إسرافيل فقال و من أين يأخذه إسرافيل قال يأخذه من ملك فوقه من الروحانيين قال فمن أين يأخذه ذلك الملك قال يقذف في قلبه قذفا فهذا وحي وهو كلام الله عز وجل و كلام الله ليس بنحو واحد منه ما كلم الله به الرسل و منه ما قذفه في قلوبهم و منه رؤيا يريها الرسل و منه وحي و تنزيل يتلي و يقرأ فهو كلام الله فاكتف بما وصفت لك من كلام الله فإن معني كلام الله ليس بنحو واحد فإنه منه ما تبلغ منه رسل السماء رسل الأرض قال فرجت عني فرج الله عنك و حللت عني عقدة فعظم الله أمرك يا أمير المؤمنين . [الإحتجاج] فيما أجاب به أمير المؤمنين عليه السلام عن أسئلة الزنديق ... و قد قال رسول الله ﷺ يا جبرئيل هل رأيت ربك فقال جبرئيل إن ربي لا يري فقال رسول الله ﷺ من أين تأخذ الوحي فقال آخذه من إسرافيل فقال و من أين يأخذه إسرافيل قال يأخذه من ملك فوقه من الروحانيين قال فمن أين يأخذه ذلك الملك قال يقذف في قلبه قذفا فهذا وحي وهو كلام الله عز وجل و كلام الله ليس بنحو واحد منه ما كلم الله به الرسل و منه ما قذفه في قلوبهم و منه رؤيا يريها الرسل و منه وحي و تنزيل يتلي و يقرأ فهو كلام الله فاكتف بما وصفت لك من كلام الله فإن معني كلام الله ليس

بنحو واحد فإنه منه ما تبلى من رسل السماء رسل الأرض قال فرجت
عني فرج الله عنك و حللت عني عقدة فعظم الله أمرك يا أمير
المؤمنين^١.

روايت (١١)

عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال بعض أصحابنا
أصلحك الله أ كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول قال جبرئيل و هذا جبرئيل
يأمرني ثم يكون في حال أخرى يغمي عليه قال فقال أبو عبد الله عليه السلام
إنه إذا كان الوحي من الله إليه ليس بينهما جبرئيل أصابه ذلك لثقل
الوحي من الله و إذا كان بينهما جبرئيل لم يصبه ذلك فقال قال لي
جبرئيل و هذا جبرئيل^٢.

روايت (١٢)

عن عبيد بن زرارة عن أبيه قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك
الغشية التي كانت تصيب رسول الله صلى الله عليه وآله إذا نزل عليه الوحي قال فقال
ذلك إذا لم يكن بينه وبين الله أحد ذاك إذا تجلى الله له قال ثم قال
تلك النبوة يا زرارة و أقبل يتخشع^٣.

(١) بحار الأنوار ج ١٨ ص ٢٥٧

(٢) بحار الأنوار ج ١٨ ص ٢٦٨

(٣) بحار الأنوار ج ١٨ ص ٢٥٦

روایت (۱۳)

عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله نحن في الأمر والفهم والحلال والحرام نجري مجري واحدا فأما رسول الله صلى الله عليه وآله وعلي عليه السلام فلهما فضلهم^۱.

روایت (۱۴)

عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال كنت بالمدينة فلما شدوا علي دوابهم وقع في نفسي شيء من أمر المحدث فأتيت أبا جعفر عليه السلام فاستأذنت فقال من هذا قلت زرارة قال ادخل ثم قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يملي علي عليه السلام فنام نومة ونعس نعسة فلما رجع نظر إلي الكتاب فمد يده قال من أملي هذا عليك قال أنت قال لابل جبرئيل^۲.

روایت (۱۵)

عن محمد بن مسلم قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام ع إن سلمة بن كهيل يروي في علي ع شيئا قال ما هي قلت حدثني أن رسول الله صلى الله عليه وآله ص كان محاصرا أهل الطائف وأنه خلا بعلي ع يوما فقال رجل من أصحابه عجبنا لما نحن فيه من الشدة وأنه يناجي هذا الغلام منذ اليوم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ص ما أنا بمناجي له إنما يناجي ربه فقال أبو عبد الله عليه السلام ع إنما

(۱) کافی ج ۱ ص ۲۷۵

(۲) بحار الانوار ج ۲۶ ص ۷۱

هذه أشياء تعرف بعضها من بعض.^١

روايت (١٦)

عن سالم بن أبي حفصة قال: لما هلك أبو جعفر محمد بن علي الباقر ع قلت لأصحابي انتظروني حتى أدخل على أبي عبد الله جعفر بن محمد ع فأعزّيه به فدخلت عليه فعزّيته ثم قلت إنا لله وإنا إليه راجعون ذهب والله من كان يقول قال رسول الله ﷺ فلا يسأل عن من بينه وبين رسول الله لا والله لا يرى مثله أبدا قال فسكت أبو عبد الله ع ساعة ثم قال قال الله تعالى إن من عبادي من يتصدق بشق تمره فأرّيبها له كما يربي أحدكم فلوه حتى أجعلها له مثل جبل أحد فخرجت إلى أصحابي فقلت ما رأيتم أعجب من هذا كنا نستعظم قول أبي جعفر ع قال رسول الله ﷺ بلا واسطة فقال لي أبو عبد الله ع قال الله تعالى بلا واسطة.^٢

روايت (١٧)

فأوحى الله عز وجل إليه أن اسجد لربك يا محمد فخر رسول الله ﷺ ساجدا فأوحى الله عز وجل إليه قل سبحان ربي الأعلى ففعل ذلك ثلاثا ثم أوحى الله إليه استو جالسا يا محمد ففعل فلما رفع رأسه

(١) بحار الانوار ج ٣٩ ص ١٥٣

(٢) بحار الانوار ج ٤٧ ص ٣٣٧

من سجوده و استوی جالسا نظر إلى عظمته تجلت له فخر ساجدا من تلقاء نفسه لا لأمر أمر به فسيح أيضا ثلاثا....^۱

روایت (۱۸)

عن عبد الله بن طلحة قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام أخبرني يا ابن رسول الله عن العلم الذي تحدثونا به أم من صحف عندكم أم من رواية يرويها بعضكم عن بعض أو كيف حال العلم عندكم قال يا عبد الله الأمر أعظم من ذلك وأجل أما تقرأ كتاب الله قلت بلى قال أما تقرأ وكذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الإيمان أفترون أنه كان في حال لا يدري ما الكتاب ولا الإيمان قال قلت هكذا نقرؤها قال نعم قد كان في حال لا يدري ما الكتاب ولا الإيمان حتي بعث الله تلك الروح فعلمه بها العلم والفهم وكذلك تجري تلك الروح إذا بعثها الله إلي عبد علمه بها العلم والفهم.^۲

روایت (۱۹)

عن إبراهيم بن عمر قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام أخبرني عن العلم الذي تعلمونه أ هو شيء تعلمونه من أفواه الرجال بعضكم من بعض أو شيء مكتوب عندكم من رسول الله صلی الله علیه و آله فقال الأمر أعظم من ذلك أ

(۱) کافی ج ۳ ص ۴۸۶

(۲) بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۶۰

ما سمعت قول الله عز وجل في كتابه وكذلك أوحينا إليك روحاً من أمرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الإيمان قال قلت بلى قال فلما أعطاه الله تلك الروح علم بها وكذلك هي إذا انتهت إلي عبد علم بها العلم والفهم يعرض بنفسه ﷺ^١.

روایت (۲۰)

عن أبي حمزة قال: سألت أبا عبد الله ﷺ عن العلم ما هو علم يتعلمه العالم من أفواه الرجال أو في كتاب عندكم تقرءونه فتعلمون منه فقال الأمر أعظم من ذلك وأجل أما سمعت من قول الله تبارك وتعالى وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ثم قال وأي شيء يقول أصحابكم في هذه الآية فقلت لا أدري جعلت فداك ما يقولون قال بلى قد كان في حال لا يدري ما الكتاب ولا الإيمان حتى بعث الله إليه تلك الروح التي يعطيها الله من يشاء فإذا أعطاه الله عبداً علمه الفهم والعلم^٢.

روایت (۲۱)

عن جابر قال قال أبو جعفر ﷺ يا جابر لو كنا نفتي الناس برأينا و هو أن لنا من الهالكين و لكننا نفتيهم بأنار من رسول الله ﷺ و أصول

(۱) بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۶۲

(۲) بصائر الدرجات ج ۱ ص ۴۶۰

علم عندنا نتوارثها کابرا عن کابر نکنزها کما یکنز هؤلاء ذهبهم و فضته.^۱

روایت (۲۲)

عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال يا جابر إنا لو كنا نحدثكم برأينا و هوانا لكنا من الهالكين و لكننا نحدثكم بأحاديث نکنزها عن رسول الله صلی الله علیه و آله کما یکنز هؤلاء ذهبهم و فضتهم.^۲

روایت (۲۳)

و روي عنه محمد بن شريح أنه عليه السلام قال لو لا أن الله تعالى فرض ولايتنا و أمر بمودتنا ما وقفناكم علي أبوابنا و لا أدخلناكم بيوتنا و الله ما نقول إلا ما قال ربنا أصول عندنا نکنزها کما یکنز هؤلاء ذهبهم و فضتهم.^۳

روایت (۲۴)

عن سماعة عن أبي الحسن عليه السلام قال قلت له كل شيء تقول به في كتاب الله و سنته أو تقولون برأيكم قال بل كل شيء نقوله في

(۱) بحار الانوار ج ۲ ص ۱۷۲

(۲) بحار الانوار ج ۲ ص ۱۷۲

(۳) بحار الانوار ج ۲ ص ۱۷۳

کتاب اللہ و سنتہ^۱.

روایت (۲۵)

عن هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیرہ قالوا سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول حديثي حديث أبي و حديث أبي حديث جدي و حديث جدي حديث الحسين و حديث الحسين حديث الحسن و حديث الحسن حديث أمير المؤمنين عليه السلام و حديث أمير المؤمنين حديث رسول الله عليه السلام و حديث رسول الله قول الله عز و جل^۲.

روایت (۲۶)

عن ابن المغيرة قال : كنت عند أبي الحسن عليه السلام أنا ويحيى بن عبد الله بن الحسن عليه السلام ، فقال يحيى : جعلت فداك ، إنهم يزعمون أنك تعلم الغيب ، فقال : سبحان الله ، ضع يدك على رأسي فوالله ما بقيت في جسدي شعرة ولا في رأسي إلا قامت ، قال : ثم قال لا والله ما هي إلا رواية عن رسول الله صلى الله عليه وآله . بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۹۳

روایت (۲۷)

(۱) بحار الانوار ج ۲ ص ۱۷۳

(۲) کافی ج ۱ ص ۵۳

(۳) بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۹۳

لما حبس هارون أبا الحسن موسى دخل عليه أبو يوسف و محمد بن الحسن صاحبا أبي حنيفة فقال أحدهما للآخر نحن على أحد الأمرين إما أن نساويه أو نشكله فجلسا بين يديه فجاء رجل كان موكلا من قبل السندي بن شاهك فقال إن نوبتي قد انقضت و أنا على الانصراف فإن كان لك حاجة أمرتني حتى آتيك بها في الوقت الذي تخلفني النوبة فقال ما لي حاجة فلما أن خرج قال لأبي يوسف ما أعجب هذا يسألني أن أكلفه حاجة من حوائجي ليرجع و هو ميت في هذه الليلة فقاما فقال أحدهما للآخر إن جئنا لنسأله عن الفرض و السنة و هو الآن جاء بشيء آخر كأنه من علم الغيب ثم بعثا برجل مع الرجل فقالا اذهب حتى تلزمه و تنظر ما يكون من أمره في هذه الليلة و تأتينا بخبره من الغد فمضى الرجل فنام في مسجد في باب داره فلما أصبح سمع الواعية و رأى الناس يدخلون داره فقال ما هذا قالوا قد مات فلان في هذه الليلة فجأة من غير علة فانصرف إلى أبي يوسف و محمد و أخبرهما الخبر فأتيا أبا الحسن ع فقالا قد علمنا أنك أدركت العلم في الحلال و الحرام فمن أين أدركت أمر هذا الرجل الموكل بك أنه يموت في هذه الليلة قال من الباب الذي أخبر بعلمه رسول الله ص علي بن أبي طالب ع فلما

رد عليهما هذا بقيا لا يحيران جواباً^١.

روايت (٢٨)

حمزة بن حمران قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الاستطاعة فلم يجبنى فدخلت عليه دخلة أخرى فقلت أصلحك الله إنه قد وقع في قلبي منها شيء لا يخرجني إلا شيء أسمعك منك قال فإنه لا يضرك ما كان في قلبك قلت أصلحك الله إنى أقول إن الله تبارك و تعالى لم يكلف العباد ما لا يستطيعون و لم يكلفهم إلا ما يطيقون و أنهم لا يصنعون شيئاً من ذلك إلا بإرادة الله و مشيئته و قضائه و قدره قال فقال هذا دين الله الذى أنا عليه و آبائى أو كما قال^٢.

روايت (٢٩)

روى عن الصادق عليه السلام أنه قال لبعض تلامذته أى شيء تعلمت منى قال له يا مولاي ثمان مسائل قال له ع قصها على لأعرفها قال الأولى رأيت كل محبوب يفارق عند الموت حبيبه فصرفت همتى إلى ما لا يفارقنى بل يؤنسنى فى وحدتى و هو فعل الخير فقال أحسنت و الله الثانية قال رأيت قوما يفخرون بالحسب و آخرين بالمال و الولد و إذا ذلك لا فخر و رأيت الفخر العظيم فى قوله تعالى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ

(١) بحار الأنوار ج ٤٨ ص ٦٥

(٢) كافى ج ١ ص ١٦٢

أَتَقَاكُمْ^۱ فاجتهدت أن أكون عنده كريما قال أحسنت والله الثالثة قال رأيت لهو الناس و طربهم و سمعت قوله تعالى وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى^۲ فاجتهدت في صرف الهوى عن نفسى حتى استقرت على طاعة الله تعالى قال أحسنت والله الرابعة قال رأيت كل من وجد شيئا يكرم عنده اجتهد في حفظه و سمعت قوله سبحانه مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضَاعِفُهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ^۳ فأحببت المضاعفة و لم أر أحفظ مما يكون عنده فكلما وجدت شيئا يكرم عندى وجهت به إليه ليكون لى ذخرا إلى وقت حاجتى إليه قال أحسنت والله الخامسة قال رأيت حسد الناس بعضهم للبعض فى الرزق و سمعت قوله تعالى نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ^۴ فما حسدت أحدا ولا أسفت على ما فاتنى قال أحسنت والله السادسة قال رأيت عداوة بعضهم لبعض فى دار الدنيا و الحزازات التى فى صدورهم و سمعت

(۱) حجات/۱۳

(۲) نازعات/۴۰ و ۴۱

(۳) حديد/۱۱

(۴) زخرف/۳۲

قول الله تعالى إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمُ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا^١ فاشتغلت بعداوة الشيطان عن عداوة غيره قال أحسنت والله السابعة قال رأيت كدح الناس واجتهادهم في طلب الرزق وسمعت قوله تعالى وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ^٢ فعلمت أن وعده وقوله صدق فسكنت إلى وعده ورضيت بقوله واشتغلت بما له على عما لى عنده قال أحسنت والله الثامنة قال رأيت قوما يتكلمون على صحة أبدانهم وقوما على كثرة أموالهم وقوما على خلق مثلهم وسمعت قوله تعالى وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^٣ فاتكلت على الله وزال اتكالي على غيره فقال له والله إن التوراة والإنجيل والزبور والفرقان وسائر الكتب ترجع إلى هذه الثمان المسائل.^٤

روايت (٣٠)

عن أبي جعفر ع قال كان سلمان رحمه الله يقول أفشوا سلام الله

(١) فاطر/٦

(٢) ذاريات/٥٦-٥٧

(٣) طلاق/٢ و٣

(٤) مجموعة ورام ج ١ ص ٣٠٣

فإن سلام الله لا ينال الظالمين^١.

روایت (۳۱)

و عن ربيعة بن كعب قال قال لى ذات يوم رسول الله ﷺ يا ربيعة خدمتنى سبع سنين أفلا تسألنى حاجة فقلت يا رسول الله أمهلنى حتى أفكر فلما أصبحت ودخلت عليه قال لى يا ربيعة هات حاجتك فقلت تسأل الله أن يدخلنى معك الجنة فقال لى من علمك هذا فقلت يا رسول الله ما علمنى أحد لكنى فكرت فى نفسى وقلت إن سألته ما لا كان إلى نفاذ وإن سألته عمرا طويلا وأولادا كان عاقبتهم الموت قال ربيعة فنكس رأسه ساعة ثم قال أفعل ذلك فأعنى بكثرة السجود....^٢

روایت (۳۲)

عن الحسن بن جهم قال سألت أبا الحسن ع أيما أفضل المقام بمكة أو بالمدينة فقال أى شئ تقول أنت قال فقلت و ما قولى مع قولك قال إن قولك يردك إلى قولى قال فقلت له أما أنا فأزعم أن المقام بالمدينة أفضل من المقام بمكة قال فقال أما لئن قلت ذلك لقد قال أبو عبد الله عليه السلام ذلك يوم فطرو جاء إلى رسول الله ﷺ فسلم عليه فى

(۱) کافی ج ۲ ص ۶۴۴

(۲) بحار الأنوار ج ۹ ص ۳۲۶

المسجد ثم قال قد فضلنا الناس اليوم بسلامنا على رسول الله ﷺ^١.

روايٲ (٣٣)

عن موسى بن القاسم قال: قلت لأبي جعفر الثاني ؑ قد أردت أن أطوف عنك و عن أبيك ف قيل لي إن الأوصياء لا يطاف عنهم فقال لي بل طف ما أمكنك فإن ذلك جائز ثم قلت له بعد ذلك بثلاث سنين إني كنت استأذنتك في الطواف عنك و عن أبيك فأذنت لي في ذلك فطفئت عنكما ما شاء الله ثم وقع في قلبي شيء فعملت به قال وما هو قلت طفئت يوما عن رسول الله ﷺ فقال ثلاث مرات صلى الله على رسول الله ثم اليوم الثاني عن أمير المؤمنين ؑ ثم طفئت اليوم الثالث عن الحسن ؑ و الرابع عن الحسين ؑ و الخامس عن علي بن الحسين ؑ و السادس عن أبي جعفر محمد بن علي ؑ و اليوم السابع عن جعفر بن محمد ؑ و اليوم الثامن عن أبيك موسى ؑ و اليوم التاسع عن أبيك علي ؑ و اليوم العاشر عنك يا سيدي و هؤلاء الذين أدين الله بولايتهم فقال إذا و الله تدين الله بالدين الذي لا يقبل من العباد غيره قلت و ربما طفئت عن أمك فاطمة ؑ و ربما لم أطف فقال استكثر من هذا فإنه أفضل ما أنت عامله إن شاء الله^٢.

(١) كافي ج ٤ ص ٥٥٧

(٢) كافي ج ٤ ص ٣١٤

روایت (۳۴)

عن ابن مسكان، قال: تدارأنا عند زرارة في شيء من أمور الحلال والحرام، فقال قولاً برأيه، فقلت أبرأيك هذا أم برواية! فقال إني أعرف، أو ليس رب رأى خير من أثر.^١

روایت (۳۵)

قال عمر بن أذينة قلت لزرارة فإن أناساً حدثوني عنه وعن أبيه عليه السلام بأشياء في الفرائض فأعرضها عليك فما كان منها باطلاً فقل هذا باطل وما كان منها حقاً فقل هذا حق ولا تروه واسكت فحدثته بما حدثني به محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في الابنة والاب والابنة والام والابنة والابوين فقال هو والله الحق.^٢

روایت (۳۶)

عن عمر بن أذينة قال: قلت لزرارة إن أناساً حدثوني عنه يعني أبا عبد الله عليه السلام وعن أبيه عليه السلام بأشياء في الفرائض فأعرضها عليك فما كان منها باطلاً فقل هذا باطل وما كان منها حقاً فقل هذا حق ولا تروه واسكت وقلت له حدثني رجل عن أحدهما ع في أبوين وإخوة لأم أنهم يحبون ولا يرثون فقال هذا والله هو الباطل ولكني سأخبرك ولا

(١) رجال الكشي ص ١٥٦

(٢) کافی ج ٧ ص ٩٤

أروي لك شيئاً و الذي أقول لك هو و الله الحق إن الرجل إذا ترك أبويه فلأم الثلث و للآب الثلثان في كتاب الله عز و جل فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ يعني للميت يعني إخوة لآب و أم أو إخوة لآب فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ^١ و للآب خمسة أسداس و إنما وفر للآب من أجل عياله و أما الإخوة لأم ليسوا لآب فإنهم لا يحجبون الأم عن الثلث و لا يرثون و إن مات رجل و ترك أمه و إخوة و أخوات لأم و أب و إخوة و أخوات لآب و إخوة و أخوات لأم و ليس الآب حياً فإنهم لا يرثون و لا يحجبونها لأنه لم يورث كلالته.^٢

روايت (٣٧)

عن زرارة قال إذا ترك الرجل أمه أو أباه أو ابنه أو ابنته فإذا ترك واحداً من الاربعة فليس بالذي عني الله عز و جل في كتابه قُلِ اللَّهُ يُفْتِكُمُ فِي الْكِلَالَةِ و لا يرث مع الام و لا مع الاب و لا مع الابن و لا مع الابنة أحد خلقه الله عز و جل غير زوج أو زوجة.^٣

روايت (٣٨)

عن زرارة قال قال زرارة الناس و العامة في أحكامهم و فرائضهم يقولون قولاً قد أجمعوا عليه و هو الحجة عليهم يقولون في رجل توفى و

(١) نساء/١١

(٢) كافي ج ٧ ص ٩١

(٣) كافي ج ٧ ص ٨٣

ترك ابنته أو ابنتيه وترك أخاه لاییه و أمه أو أخته لاییه و أمه أو أخته لاییه
أو أخاه لاییه إنهم يعطون الابنة النصف أو ابنتيه الثلثین و يعطون بقية
المال أخاه لاییه و أمه أو أخته لاییه أو أخته لاییه و أمه دون عصبه بني عمه
و بني أخیه و لا يعطون الاخوة للام شيئاً قال فقلت لهم فهذه الحجة
عليكم إنما سمي الله للاخوة للام أنه يورث كلالة فلم تعطوهم مع
الابنة شيئاً و أعطيتم الاخت للاب و الام و الاخت للاب بقية المال دون
العم و العصبه و إنما سماهم الله عز و جل كلالة كما سمي الاخوة
للأم كلالة فقال عز و جل من قائل يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي
الْكَلَالَةِ فلم فرقتم بينهما فقالوا السنة و إجماع الجماعة قلنا سنة الله و
سنة رسوله أو سنة الشيطان و أوليائه فقالوا سنة فلان و فلان قلنا قد
تابعتمونا في خصلتين و خالفتمونا في خصلتين قلنا إذا ترك واحداً من
أربعة فليس الميراث كلالة إذا ترك أباً أو ابناً قلتم صدقتم فقلنا أو
أما أو ابنة فأبيتم علينا ثم تابعتمونا في الابنة فلم تعطوا الاخوة من الام
معها شيئاً و خالفتمونا في الام فكيف تعطون الاخوة للام الثلث مع الام
و هي حية و إنما يرثون بحقها و رحمها و كما أن الاخوة و الاخوات للاب
و الام و الاخوة و الاخوات للاب لا يرثون مع الاب شيئاً لانهم يرثون بحق
الاب كذلك الاخوة و الاخوات للام لا يرثون معها شيئاً و أعجب من ذلك
أنكم تقولون إن الاخوة من الام لا يرثون الثلث و يحجبون الام عن الثلث

فلا يكون لها الا السدس كذبا و جهلا و باطلا قد أجمعتم عليه فقلت
لزراعة تقول هذا برأيك فقال أنا أقول هذا برأيي إني إذا لفاجر أشهد أنه
الحق من الله و من رسوله ﷺ^١.

روايت (٣٩)

عن هاشم صاحب البريد قال كنت أنا و محمد بن مسلم و أبو
الخطاب مجتمعين فقال لنا أبو الخطاب ما تقولون فيمن لم يعرف هذا
الامر فقلت من لم يعرف هذا الامر فهو كافر فقال أبو الخطاب ليس
بكافر حتى تقوم عليه الحجة فإذا قامت عليه الحجة فلم يعرف فهو
كافر فقال له محمد بن مسلم سبحان الله ما له إذا لم يعرف و لم
يجحد يكفر ليس بكافر إذا لم يجحد قال فلما حججت دخلت على
أبي عبد الله عليه السلام فأخبرته بذلك... فقال أما إنه شر عليكم أن تقولوا
بشيء ما لم تسمعه منا قال فظننت أنه يديرنا على قول محمد بن
مسلم^٢.

روايت (٤٠)

على بن محمد بن قتيبة النيسابوري قال قلت للفضل بن شاذان لما
سمعت منه هذه العلل أخبرني عن هذه العلل التي ذكرتها عن

(١) كافي ج ٧ ص ١٠٠ بعد از حديث ٢

(٢) كافي ج ٢ ص ٤٠١

الاستنباط و الاستخراج و هی من نتائج العقل أو هی مما سمعته و رويته فقال لی ما كنت لأعلم مراد الله تعالى بما فرض و لا مراد رسول الله ﷺ بما شرع و سن و لا أعلم ذلك من ذات نفسی بل سمعتها من مولای أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام المرة بعد المرة و الشیء بعد الشیء فجمعتها فقلت له فأحدث بها عنك عن الرضا علیه السلام قال نعم^۱.

روایت (۴۱)

أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ من صام يوما تطوعا فلو أعطى ملء الأرض ذهباً ما وفى أجره دون يوم الحساب.

یعنی أن ثواب الصوم ليس بمقدر كما قدرت الحسنه بعشر أمثالها^۲.

روایت (۴۲)

قال رسول الله ﷺ قال الله عز و جل كل أعمال ابن آدم بعشرة أضعافها إلى سبع مائة ضعف إلا الصبر فإنه لی و أنا أجرى به.

فتواب الصبر مخزون فی علم الله عز و جل و الصبر الصوم^۳.

روایت (۴۳)

أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ الحياء خير كله.

(۱) بحار الأنوار ج ۶ ص ۸۵

(۲) معانی الاخبار ص ۴۰۹

(۳) معانی الاخبار ص ۴۰۹

يعنى أن الحياء يكف ذا الدين و من لادين له عن القبيح فهو جماع
كل جميل.^١

(روايت ٤٤)

أنس قال قال رسول الله ﷺ الحياء و الإيمان كله فى قرن واحد
فإذا سلب أحدهما أتبعه الآخر.

يعنى أن من لم يكفه الحياء عن القبيح فيما بينه و بين الناس فهو لا
يكفه عن القبيح فيما بينه و بين ربه عز و جل و من لم يستح من الله عز
و جل و جاهره بالقبيح فلا دين له.^٢

(روايت ٤٥)

أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ ما ينزع الله تعالى من العبد
الحياء فيصير ماقتا ممقتا ثم ينزع منه الإيمان ثم ينزع منه الرحمة ثم
يخلع دين الإسلام عن عنقه فيصير شيطاناً لعينا.

يعنى أن ارتكاب القبيحة بعد القبيحة تنتهى إلى الشيطنة و من
تشيطن على الله لعنه الله.^٣

(روايت ٤٦)

(١) معانى الاخبار ٤٠٩

(٢) معانى الاخبار ٤١٠

(٣) معانى الاخبار ٤١٠

أنس قال قال رسول الله ﷺ من تأمل خلف امرأة حتى يتبين له حجم عظامها من وراء ثيابها و هو صائم فقد أفطره .
يعنى فقد أشرط نفسه للإفطار بما ينبعث من دواعى نفسه و نوازع همته فيكون من واقعة الذنب على خطر.^١

روایت ۴۷)

عن يزيد بن عمير بن معاوية الشامي قال: دخلت على علي بن موسى الرضا ع بمرور فقلت له يا ابن رسول الله روي لنا عن الصادق جعفر بن محمد ع أنه قال لا جبر و لا تفويض بل أمر بين أمرين فما معناه فقال من زعم أن الله يفعل أفعالنا ثم يعذبنا عليها فقد قال بالجبر و من زعم أن الله عز و جل فوض أمر الخلق و الرزق إلى حججه ع فقد قال بالتفويض فالقائل بالجبر كافر و القائل بالتفويض مشرك....^٢

روایت ۴۸)

و قيل له صف لنا العاقل فقال عليه السلام هو الذى يضع الشىء مواضعه فليل فصفا لنا الجاهل فقال قد فعلت قال الرضى يعنى أن الجاهل هو الذى لا يضع الشىء مواضعه فكأن ترك صفته صفة له إذ كان

(١) معانى الأخبار ٤١٠

(٢) بحار الانوار ج ٥ ص ١١

بخلاف وصف العاقل.^١

روایت (٤٩)

فنطقت شواهد صنعك فيه بأنك أنت الله لا إله إلا أنت....^٢

روایت (٥٠)

إن أهل العقل لم يزالوا يعودون بالذكر على الفكر والفكر على
الذكر حتى استنطقوا قلوبهم فنطقت بالحكمة.^٣

روایت (٥١)

فمن ساوى ربنا بشيء فقد عدل به و العادل به كافر بما نزلت به
محكمات آياته و نطقت به شواهد حجج بيناته لأنه الله الذى لم يتناه
فى العقول فيكون فى مهب فكرها مكيفا....^٤

روایت (٥٢)

و كل شيء ذكرته لك من هذا لا تقدر على دفعه لأن التوراة و
الإنجيل و الزبور و الفرقان قد نطقت به....^٥

(١) نهج البلاغة ص ٥١٠ ح ٢٣٥

(٢) بحار الانوار ج ٩٩ ص ١٦٧

(٣) مجموعه ورام ج ١ ص ٢٥١

(٤) بحار الانوار ج ٤ ص ٢٧٧

(٥) بحار الانوار ج ١٠ ص ٣٠٥

روایت (۵۳)

و أَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ....^۱

روایت (۵۴)

نَطَقَتْ الْأَشْيَاءُ الْمُبْهَمَةُ عَنْ قُدْرَتِهِ....^۲

روایت (۵۵)

وَ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الَّذِي نَطَقَتْ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ....^۳

روایت (۵۶)

عن علي ع أنه أتاه رجل بعبد فقل إن عبدي تزوج بغير إذني فقال
علي ع لسيده فرق بينهما فقال السيد لعبده يا عدو الله طلق فقال علي
ع كيف قلت له قال قلت له طلق فقال علي ع للعبد أما الآن فإن شئت
فطلق وإن شئت فأمسك فقال السيد يا أمير المؤمنين أمر كان بيدي
فجعلته بيد غيري قال ذلك لأنك حيث قلت له طلق أقررت له بالنكاح.^۴

روایت (۵۷)

عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال إن الرجل ليأتي يوم

(۱) نهج البلاغه ص ۱۲۶

(۲) بحار الانوار ج ۹۴ ص ۱۵۴

(۳) بحار الانوار ج ۹۸ ص ۳۲۵

(۴) تهذيب الاحكام ج ۷ ص ۳۵۲

القیامة ومعه قدر محجمة من دم فيقول والله ما قتلت ولا شركت في دم قال بلي ذكرت عبدي فلانا فترقي ذلك حتي قتل فأصابك من دمه.^١

روایت ۵۸

عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَوْ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْهُ قَالَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ حَتَّى يُلَطِّخَهُ بِدَمِهِ وَ النَّاسُ فِي الْحِسَابِ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا لِي وَلَكَ فَيَقُولُ أَعْنَتَ عَلَيَّ يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا فَقُتِلْتُ.^٢

روایت ۵۹

عن إسماعيل الجعفي قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول من سن سنة عدل فاتبع كان له مثل أجر من عمل بها من غير أن ينقص من أجورهم شيء و من استن بسنة جور فاتبع كان له مثل وزر من عمل بها من غير أن ينقص من أوزارهم شيء.^٣

روایت ۶۰

قال أبو جعفر ع يمصون الشماد و يدعون النهر العظيم قيل له و ما

(١) کافی ج ٧ ص ٢٧٣

(٢) وسائل الشيعة ج ١٢ ص ٣٠٤

(٣) بحار الأنوار ج ٦٨ ص ٢٥٨

النهر العظيم قال رسول الله ص و العلم الذي أعطاه الله إن الله عز و
جل جمع لمحمد ص سنن النبيين من آدم و هلم جرا إلى محمد ص قيل
له و ما تلك السنن قال علم النبيين بأسره و إن رسول الله ص صير ذلك
كله عند أمير المؤمنين ع فقال له رجل يا ابن رسول الله - فأمير المؤمنين
أعلم أم بعض النبيين فقال أبو جعفر ع اسمعوا ما يقول إن الله يفتح
مسامع من يشاء إني حدثته أن الله جمع لمحمد ص علم النبيين و أنه
جمع ذلك كله عند أمير المؤمنين ع و هو يسألني أ هو أعلم أم بعض
النبيين^١.

روایت (۶۱)

عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام إذا
حدثتم بحديث فأسندوه إلى الذي حدثكم فإن كان حقا فلكم و
إن كان كذبا فعليه^٢.

روایت (۶۲)

عن محمد بن علي رفعه قال قال أبو عبد الله عليه السلام إياكم و الكذب
المفترع قيل له و ما الكذب المفترع قال أن يحدثك الرجل بالحديث

(۱) کافی ج ۱ ص ۲۲۲

(۲) کافی ج ۱ ص ۵۲

فتتركه و ترويه عن الذى حدثك عنه.^١

روايت ٦٣

عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ الْخَبِيرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع: إِنَّا نَتَحَدَّثُ عَنْكَ بِحَدِيثٍ فَيَقُولُ بَعْضُنَا قَوْلُنَا قَوْلُهُمْ، قَالَ: «فَمَا تُرِيدُ، أَمْ تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ إِمَامًا يُقْتَدَى بِكَ؟ مَنْ رَدَّ الْقَوْلَ إِلَيْنَا فَقَدْ سَلَّمَ».^٢

روايت ٦٤

عن الحجاج الخيبرى قال قلت لابی عبد الله عليه السلام إنا نكون فى الموضوع فيروى عنكم الحديث العظيم فيقول بعضنا لبعض القول قولهم فيشق ذلك على بعضنا فقال كأنك تريد أن تكون إماما يقتدى بك أو به من رد إلينا فقد سلم.^٣

روايت ٦٥

عن عبد الاعلى عن أبى عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال ليس هذا الامر معرفته و ولايته فقط حتى تستره عمن ليس من أهله و يحسبكم أن تقولوا ما قلنا و تصمتوا عما صمتنا فإنكم إذا قلتم ما نقول و سلمتم لنا فيما سكتنا فقد آمنتكم بمثل ما آمنا و قال الله تعالى

(١) كافى ج ١ ص ٥٢

(٢) مختصر البصائر ص ٢٦٤

(٣) بحار الانوار ج ٢٥ ص ٣٦٥

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا^۱ قال على بن الحسين عليه السلام حدثوا الناس بما يعرفون ولا تحملوهم ما لا يطيقون فتغرونهم بنا.^۲

روایت ۶۶)

عن أبي إسحاق النحوي قال دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فسمعتة يقول إن الله عز وجل أدب نبيه على محبته فقال وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثم فوض إليه فقال عز وجل وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^۳ وقال عز وجل مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ^۴ قال ثم قال وإن نبي الله فوض إلى على واثتمنه فسلمتم وجد الناس فوالله لنحبكم أن تقولوا إذا قلنا وأن تصمتوا إذا صمتنا ونحن فيما بينكم وبين الله عز وجل ما جعل الله لاحد خيرا في خلاف أمرنا.^۵

(۱) بقره/۱۳۷

(۲) بحار الانوار ج ۲ ص ۷۷

(۳) حشر/۷

(۴) نساء/۸۰

(۵) کافی ج ۱ ص ۲۶۵

در برخی نقلها چنین است: والله لحسبكم أن تقولوا إذا قلنا وتصمتوا إذا صمتنا (بحار الانوار ج ۲ ص ۳۳۴)، و در برخی دیگر چنین: فبحسبكم أن تقولوا إذا قلنا وتصمتوا إذا صمتنا (محاسن ج ۱ ص ۱۶۲).

روایت (٦٧)

عن أبي علي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لا تذكروا سرنا بخلاف علانيتنا ولا علانيتنا بخلاف سرنا حسبكم أن تقولوا ما نقول و تصمتوا عما نصمت إنكم قد رأيتم أن الله عز وجل لم يجعل لاحد من الناس في خلافنا خيرا إن الله عز وجل يقول فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^١.

روایت (٦٨)

عن فضيل بن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث أنه ذكر مؤمن الطاق فقال بلغني أنه جدل وأنه يتكلم قلت أجل قال أما لو شاء طريف من مخاصميه أن يخصمه فعل قلت كيف قال يقول أخبرني عن كلامك هذا من كلام إمامك فإن قال نعم كذب علينا وإن قال لا قال له كيف تتكلم بكلام لا يتكلم به إمامك.^٣

روایت (٦٩)

و معنى قوله فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ... وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ... فهو قلة

(١) نور/٦٣

(٢) کافی ج ٨ ص ٨٧

(٣) وسائل الشيعة ج ٢٧ ص ٧١، رجال الكشي ص ١٩٠

(٤) مؤمنون/١٠٢-١٠٣

الحساب و کثرته....^۱

(روایت ۷۰)

و أما الرد على من قال بالرأي و القياس و الاستحسان و الاجتهاد...
فنقول لهم ردا عليهم إن أصول أحكام العبادات و ما يحدث في الأمة
من النوازل و الحوادث لما كانت موجودة عن السمع و النطق و النص
المختص في كتاب ففروعها مثلها و إنما أردنا بالأصول في جميع
العبادات و المفترضات التي نص الله عز و جل عليها و أخبرنا عن وجوبها
و عن النبي ص و عن وصيه المنصوص عليه بعده في البيان من أوقاتها و
كيفيةها و أقدارها في مقاديرها عن الله عز و جل مثل فرض الصلاة و
الزكاة و الصيام و الحج و الجهاد و حد الزنا و حد السرقة و أشباهها مما
نزل في الكتاب مجملا بلا تفسير فكان رسول الله ص هو المفسر و
المعبر عن جمل الفرائض فعرفنا أن فرض صلاة الظهر أربع... فلو لا ما
ورد النص به من تنزيل كتاب الله تعالى و ما أبان رسوله و فسرنا لنا و
أبانه الأثر و صحيح الخبر لقوم آخرين لم يكن لأحد من الناس
المأمورين بأداء الفرائض أن يوجب ذلك بعقله و إقامة معاني فروضه و
بيان مراد الله تعالى في جميع ما قدمنا ذكره على حقيقة شروطه و لا

تصح إقامة فروضه بالقياس والرأي ولا أن يهتدي العقول على انفرادها ولو انفرد لا يوجب فرض صلاة الظهر أربعاً دون خمس أو ثلاث... ولو خيلنا بين عقولنا وبين هذه الفرائض لم يصح فعل ذلك كله بالعقل على مجردة ولم يفصل بين القياس وما فصلت الشريعة والنصوص إذ كانت الشريعة موجودة عن السمع والنطق الذي ليس لنا أن نتجاوز حدودها ولو جاز ذلك وصح لاستغنيا عن إرسال الرسل إلينا بالأمر والنهي منه تعالى ولما كانت الأصول لا تجب على ما هي من بيان فرضها إلا بالسمع والنطق فكذلك الفروع والحوادث التي تتوب وتطرق منه تعالى لم يوجب الحكم فيها بالقياس دون النص بالسمع والنطق وأما احتجاجهم واعتلالهم بأن القياس هو التشبيه والتمثيل وأن الحكم جائز به ورد الحوادث أيضاً إليه فذلك محال بين ومقام شنيع لأننا نجد شيئاً قد وفق الله تعالى بين أحكامها وإن كانت متفرقة ونجد أشياء وقد فرق الله بين أحكامها وإن كانت مجتمعة فدلنا ذلك من فعل الله تعالى على أن اشتباه الشئيين غير موجب لاشتباه الحكمين كما ادعاه مستحلوا القياس والرأي وذلك أنهم لما عجزوا عن إقامة الأحكام على ما أنزل في كتاب الله تعالى وعدلوا عن أخذها من أهلها ممن فرض الله سبحانه طاعتهم على عباده ممن لا يزل ولا يخطئ ولا ينسى الذين أنزل الله كتابه عليهم وأمر الأمة برد ما اشتبه عليهم من

الأحكام إليهم و طلبوا الرئاسة رغبة في حطام الدنيا و ركبوا طرائق أسلافهم ممن ادعى منزلة أولياء الله لزمهم العجز فادعوا أن الرأي و القياس واجب فبان لذوي العقول عجزهم وإحادهم في دين الله تعالى و ذلك أن العقل على مجردة و انفراده لا يوجب و لا يفصل بين أخذ شيء بغضب و نهب و بين أخذه بسرقة و إن كانا مشتبهين و الواحد منهما يوجب القطع و الآخر لا يوجبه و يدل أيضا على فساد ما احتجوا به من رد الشيء في الحكم إلى اعتبار نظائره أنا نجد الزنا من المحصن و البكر سواء و أحدهما يوجب الرجم و الآخر يوجب الجلد فعلمنا أن الأحكام مأخذها من السمع و النطق على حسب ما يرد به التوقيف دون اعتبار النظائر و الأعيان و هذه دلالة واضحة على فساد قولهم و لو كان الحكم في الدين بالقياس لكان باطن القدمين أولى بالمسح من ظاهرهما قال الله تعالى حكاية عن إبليس في قوله بالقياس أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^١ فذمه الله لما لم يدر ما بينهما و قد ذم رسول الله ص و الأئمة ع القياس يرث ذلك بعضهم عن بعض و يرويه عنهم أولياؤهم و أما الرد على من قال بالاجتهاد فإنهم يزعمون أن كل مجتهد مصيب...^٢

(١) اعراف/١٢ و ص/٧٦

(٢) بحار الانوار ج ٩٠ ص ٩١

روايّت (٧١)

عن أبي جعفر عليه السلام أنّه قال: من دان الله بغير سماع عن صادق ألزمه الله التّيه إلى يوم القيامة.^١

روايّت (٧٢)

عن المفضل بن عمر قال قال أبو عبد الله عليه السلام من دان الله بغير سماع من عالم صادق ألزمه الله التّيه إلى الفناء و من ادعى سماعا من غير الباب الذي فتحه الله لخلقه فهو مشرك و ذلك الباب هو الأمين المأمون على سر الله المكنون.^٢

روايّت (٧٣)

عن الحسن بن علي بن يقطين عن أبي جعفر عليه السلام قال من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق يؤدي عن الله عز وجل فقد عبد الله و إن كان الناطق يؤدي عن الشيطان فقد عبد الشيطان.^٣

روايّت (٧٤)

لما فرغ إبراهيم عليه السلام من بناء البيت أتاه جبرئيل عليه السلام و

(١) بحار الانوار ج ٢ ص ٩٣

(٢) بحار الانوار ج ٢ ص ١٠٥

(٣) كافى ج ٦ ص ٤٣٤

علمه مناسك الحج و معالنه و أركاننه و علمه حدود الحرم.^۱

روایت ۷۵)

فقال أبي عليه السلام هذا جبرئيل أتاكم يعلمكم معالم دينكم.^۲

روایت ۷۶)

فقال يا رب فإني أخطبها إليك فما رضاك لذلك فقال عز وجل رضائي أن تعلمها معالم ديني.^۳

روایت ۷۷)

فإن الله جل ثناؤه يأمرك أن تبلغ قومك الحج و تحج و يحج معك من استطاع إليه سبيلا من أهل الحضر و الاطراف و الاعراب و تعلمهم من معالم حجهم مثل ما علمتهم من صلاتهم و زكاتهم و صيامهم و توقفهم من ذلك علي مثال الذي أوقفتم عليه من جميع ما بلغتهم من الشرائع فنادي منادي رسول الله صلى الله عليه و آله في الناس الا إن رسول الله يريد الحج و أن يعلمكم من ذلك مثل الذي علمكم من

(۱) مستدرك الوسائل ج ۹ ص ۳۶۷

(۲) بحار الانوار ج ۱۱ ص ۱۷۰

(۳) من لا يحضره الفقيه ج ۳ ص ۳۷۹

شرائع دينكم و يوقفكم من ذاك علي ما أوقفكم عليه من غيره....^١
(روايٲ ٧٨)

عن علي بن إبراهيم في حديث طويل في مجيء الانصار إلى النبي
صلي الله عليه وآله و بعثه صلي الله عليه وآله مصعب بن عمير معهم
إلى المدينة ليدعو قبائل الاوس و الخزرج إلى الاسلام و يعلمهم القرآن و
معالم الدين و ساق القصة إلى أن ذكر دخول أسيد بن خضير من
الاوس عليه و ميله إلى الاسلام قال فقال كيف تصنعون إذا دخلتم في
هذا الامر قال نغتسل و نلبس ثوبين طاهرين و نشهد الشهادتين و نصلي
الركعتين فرمي بنفسه مع ثيابه في البئر ثم خرج و عصر ثوبه....^٢
(روايٲ ٧٩)

قال عبد العظيم بن عبد الله الحسني دخلت علي سيدي علي بن
محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن
علي بن أبي طالب عليه السلام فلما بصر بي قال لي مرحبا بك يا أبا
القاسم أنت ولينا حقا قال فقلت له يا ابن رسول الله إني أريد أن أعرض
عليك معالم ديني فإن كان مرضيا أثبت عليه حتي ألقى الله عز و جل
فقال هات يا أبا القاسم فقلت إني أقول إن الله تبارك و تعالي واحد ليس

(١) احتجاج ج ١ ص ٥٥

(٢) مستدرک الوسائل ج ٢ ص ٥١٥

كمثله شيء خارج من الحديد حد الابطال و حد التشبيه و إنه ليس
بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر بل هو مجسم الاجسام و مصور
الصور و خالق الاعراض و الجواهر و رب كل شيء و مالكه و جاعله و
محدثه و إن محمدا عبده و رسوله خاتم النبيين فلا نبي بعده إلي يوم
القيامة و إن شريعته خاتم الشرائع فلا شريعة بعدها إلي يوم القيامة و
أقول إن الامام و الخليفة و ولي الامر بعده اميرالمؤمنين علي بن أبي
طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم
جعفر بن محمد ثم موسي بن جعفر ثم علي بن موسي ثم محمد بن علي
ثم أنت يا مولاي فقال عليه السلام و من بعدي الحسن ابني فكيف
للناس بالخلف من بعده قال و قلت فكيف ذلك يا مولاي قال لانه لا
يري شخصه و لا يحل ذكره باسمه حتي يخرج فيملا الارض قسطا و
عدلا كما ملئت جورا و ظلما قال فقلت أقربت و أقول إن وليهم ولي الله
و عدوهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله و أقول
إن المعراج حق و المسائلة في القبر حق و إن الجنة حق و النار حق و
الصراط حق و الميزان حق و إن الساعة آتية لا ريب فيها و إن الله يبعث
من في القبور و أقول إن الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة و الزكاة و
الصوم و الحج و الجهاد و الامر بالمعروف و النهي عن المنكر فقال علي
بن محمد عليه السلام يا أبا القاسم هذا دين الله الذي ارتضاه لعباده

فاتبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة^١.

روایت (۸۰)

عن يونس بن يعقوب قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فورد عليه رجل من أهل الشام فقال إني رجل صاحب كلام وفقه وفرائض وقد جئت لمناظرة أصحابك فقال أبو عبد الله عليه السلام كلامك من كلام رسول الله صلى الله عليه وآله أو من عندك فقال من كلام رسول الله صلى الله عليه وآله و من عندي فقال أبو عبد الله عليه السلام فأنت إذا شريك رسول الله قال لا قال فسمعت الوحي عن الله عز وجل يخبرك قال لا قال فتجب طاعتك كما تجب طاعة رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا فالتفت أبو عبد الله عليه السلام إلى فقال يا يونس بن يعقوب هذا قد خصم نفسه قبل أن يتكلم ثم قال يا يونس لو كنت تحسن الكلام كلمته قال يونس فيا لها من حسرة فقلت جعلت فداك إني سمعتك تنهى عن الكلام وتقول ويل لأصحاب الكلام يقولون هذا ينقاد وهذا لا ينقاد وهذا ينساق وهذا لا ينساق وهذا نعقله وهذا لا نعقله فقال أبو عبد الله عليه السلام إنما قلت فويل لهم إن تركوا ما أقول و ذهبوا إلى ما يريدون ثم قال لى اخرج إلى الباب فانظر من ترى من المتكلمين فأدخله قال فأدخلت حمران بن أعين و كان يحسن

الكلام و أدخلت الاحول و كان يحسن الكلام و أدخلت هشام بن سالم و كان يحسن الكلام و أدخلت قيس بن الماصرو كان عندى أحسنهم كلاما و كان قد تعلم الكلام من على بن الحسين عليه السلام فلما استقر بنا المجلس و كان أبو عبد الله عليه السلام قبل الحج يستقر أياما فى جبل فى طرف الحرم فى فازه له مضروبة قال فأخرج أبو عبد الله عليه السلام رأسه من فازته فإذا هو ببيعير يخب فقال هشام و رب الكعبة قال فظننا أن هشاما رجل من ولد عقيل كان شديد المحبة له قال فورد هشام بن الحكم و هو أول ما اختطت لحيته و ليس فينا إلا من هو أكبر سنا منه قال فوسع له أبو عبد الله عليه السلام و قال ناصرنا بقلبه و لسانه و يده ثم قال يا حمران كلم الرجل فكلمه فظهر عليه حمران ثم قال يا طاقى كلمه فكلمه فظهر عليه الاحول ثم قال يا هشام بن سالم كلمه فتعارفا ثم قال أبو عبد الله ع لقيس الماصر كلمه فكلمه فأقبل أبو عبد الله عليه السلام يضحك من كلامهما مما قد أصاب الشامى فقال للشامى كلم هذا الغلام يعنى هشام بن الحكم فقال نعم فقال لهشام يا غلام سلنى فى إمامة هذا فغضب هشام حتى ارتعد ثم قال للشامى يا هذا أربك أنظر لخلقه أم خلقه لانفسهم فقال الشامى بل ربى أنظر لخلقه قال ففعل بنظره لهم ما ذا قال أقام لهم حجة و دليلا كيلا يتشتتوا أو يختلفوا يتألفهم و يقيم أودهم و يخبرهم بفرض ربهم قال فمن هو قال

رسول الله ﷺ قال هشام فبعد رسول الله ﷺ قال الكتاب والسنة قال هشام فهل نفعنا اليوم الكتاب والسنة في رفع الاختلاف عنا قال الشامي نعم قال فلم اختلفنا أنا وأنت وصرت إلينا من الشام في مخالفتنا إياك قال فسكت الشامي فقال أبو عبد الله عليه السلام للشامي ما لك لا تتكلم قال الشامي إن قلت لم نختلف كذبت وإن قلت إن الكتاب والسنة يرفعان عنا الاختلاف أبطلت لانهما يحتملان الوجوه وإن قلت قد اختلفنا وكل واحد منا يدعى الحق فلم ينفعنا إذن الكتاب والسنة إلا أن لى عليه هذه الحجة فقال أبو عبد الله عليه السلام تجده مليا فقال الشامي يا هذا من أنظر للخلق أربهم أو أنفسهم فقال هشام ربهم أنظر لهم منهم لانفسهم فقال الشامي فهل أقام لهم من يجمع لهم كلمتهم و يقيم أودهم و يخبرهم بحقهم من باطلهم قال هشام في وقت رسول الله ﷺ ص أو الساعة قال هشام في وقت رسول الله ﷺ و الساعة من فقال هشام هذا القاعد الذي تشد إليه الرحال و يخبرنا بأخبار السماء و الارض وراثة عن أب عن جد قال الشامي فكيف لى أن أعلم ذلك قال هشام سله عما بدا لك قال الشامي قطعت عذرى فعلى السؤال فقال أبو عبد الله عليه السلام يا شامى أخبرك كيف كان سفرك و كيف كان طريقك كان كذا و كذا فأقبل الشامي يقول صدقت أسلمت لله الساعة فقال أبو عبد الله عليه السلام بل آمنت بالله الساعة

إن الاسلام قبل الايمان و عليه يتوارثون و يتناكحون و الايمان عليه
يثابون فقال الشامى صدقت فأنا الساعة أشهد أن لا إله إلا الله و أن
محمدا رسول الله ﷺ و أنك وصى الاوصياء ثم التفت أبو عبد الله عليه السلام
إلى حمران فقال تجرى الكلام على الاثر فتصيب و التفت إلى هشام
بن سالم فقال تريد الاثر و لا تعرفه ثم التفت إلى الاحول فقال قياس
رواغ تكسر باطلا بباطل إلا أن باطلك أظهر ثم التفت إلى قيس الماصر
فقال تتكلم و أقرب ما تكون من الخبر عن رسول الله ﷺ أبعد ما
تكون منه تمزج الحق مع الباطل و قليل الحق يكفى عن كثير الباطل
أنت و الاحول قفازان حاذقان قال يونس فظننت و الله أنه يقول لهشام
قريبا مما قال لهما ثم قال يا هشام لا تكاد تقع تلوى رجلك إذا هممت
بالارض طرت مثلك فليكلم الناس فائق الزلة و الشفاعة من ورائها إن
شاء الله.^۱

این روایت در نسخه‌های دیگر چنین است:

«إنما قلت وبل لقوم تركوا قولى و ذهبوا إلى ما يريدون...»^۲ (همانا
گفتم وای بر مردمی که گفته‌ی مرا رها کردند و به طرف آنچه
می‌خواستند رفتند)

(۱) کافی ج ۱ ص ۱۷۱

(۲) بحار الانوار ج ۴۸ ص ۲۰۳

«إنما قلت ويل لقوم تركوا قولى بالكلام و ذهبوا إلى ما يريدون به...»^۱ (همانا گفتم وای بر مردمی که گفته‌ی مرا در مناظره رها کردند و به طرف آنچه می‌خواستند رفتند).

روایت (۸۱)

عن یونس بن یعقوب قال کان عند أبی عبد الله عليه السلام جماعة من أصحابه منهم حمران بن أعین و محمد بن النعمان و هشام بن سالم و الطیار و جماعة فیهم هشام بن الحكم و هو شاب فقال أبو عبد الله عليه السلام یا هشام ألا تخبرنی کیف صنعت بعمر بن عبید و کیف سألته فقال هشام یا ابن رسول الله إني أجلك و أستحييك و لا يعمل لسانی بین یدیک فقال أبو عبد الله عليه السلام إذا أمرتکم بشیء فافعلوا قال هشام بلغنی ما کان فیہ عمرو بن عبید و جلوسه فی مسجد البصرة فعظم ذلك على فخرجت إليه و دخلت البصرة يوم الجمعة فأتيت مسجد البصرة فإذا أنا بحلقة كبيرة فيها عمرو بن عبید و علیه شملة سوداء متزرا بها من صوف و شملة مرتديا بها و الناس یسألونه فاستفرجت الناس فأفرجوا لی ثم قعدت فی آخر القوم على ركبتي ثم قلت أيها العالم إني رجل غریب تأذن لی فی مسألة فقال لی نعم فقلت

له ألك عين فقال يا بنى أى شىء هذا من السؤال و شىء تراه كيف
تسأل عنه فقلت هكذا مسألتى فقال يا بنى سل و إن كانت مسألتك
حمقاء قلت أجبنى فيها قال لى سل قلت ألك عين قال نعم قلت فما
تصنع بها قال أرى بها الألوان و الأشخاص قلت فلك أنف قال نعم قلت
فما تصنع به قال أشم به الرائحة قلت ألك فم قال نعم قلت فما تصنع
به قال أذوق به الطعم قلت فلك أذن قال نعم قلت فما تصنع بها قال
أسمع بها الصوت قلت ألك قلب قال نعم قلت فما تصنع به قال أميز به
كل ما ورد على هذه الجوارح و الحواس قلت أ و ليس فى هذه الجوارح
غنى عن القلب فقال لا قلت و كيف ذلك و هى صحيحة سليمة قال يا
بنى إن الجوارح إذا شكّت فى شىء شمته أو رآته أو ذاقته أو سمعته ردتّه
إلى القلب فيستيقن اليقين و يبطل الشك قال هشام فقلت له فإنما أقام
الله القلب لشك الجوارح قال نعم قلت لا بد من القلب و إلالم تستيقن
الجوارح قال نعم فقلت له يا أبا مروان فالله تبارك و تعالى لم يترك
جوارحك حتى جعل لها إماما يصحح لها الصحيح و يتيقن به ما شك فيه
و يترك هذا الخلق كلهم فى حيرتهم و شكهم و اختلافهم لا يقيم لهم
إماما يردون إليه شكهم و حيرتهم و يقيم لك إماما لجوارحك ترد إليه
حيرتك و شكك قال فسكت و لم يقل لى شيئا ثم التفت إلى فقال لى
أنت هشام بن الحكم فقلت لا قال أ من جلسائه قلت لا قال فمن أين

أنت قال قلت من أهل الكوفة قال فأنت إذا هوثم ضمنى إليه وأقعدى
فى مجلسه وزال عن مجلسه وما نطق حتى قمت قال فضحك أبو عبد
الله عليه السلام و قال يا هشام من علمك هذا قلت شىء أخذته منك و ألفته
فقال هذا والله مكتوب فى صحف إبراهيم و موسى^١.

روايت (٨٢)

عن حماد قال كان أبو الحسن عليه السلام يأمر محمد بن حكيم أن
يجالس أهل المدينة فى مسجد رسول الله صلّى الله عليه وآله و أن يكلمهم و
يخاصمهم حتى كلمهم فى صاحب القبر و كان إذا انصرف إليه قال
ما قلت لهم و ما قالوا لك و يرضى بذلك منه^٢.

روايت (٨٣)

عن عبد الله بن سليمان قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الجبن فقال
لى لقد سألتنى عن طعام يعجبنى ثم أعطى الغلام درهما فقال يا غلام
ابتع لنا جبنا و دعا بالغداء فتغدينا معه و أتى بالجبن فأكل و أكلنا معه
فلما فرغنا من الغداء قلت له ما تقول فى الجبن فقال لى أ و لم ترنى
أكلته قلت بلى و لكنى أحب أن أسمعك منك فقال سأخبرك عن
الجبن و غيره كل ما كان فيه حلال و حرام فهو لك حلال حتى تعرف

(١) كافى ج ١ ص ١٦٩

(٢) بحار الانوار ج ٢ ص ١٣٧

الحرام بعینه فتدعه^۱.

روایت (۸۴)

ابتدأتنی بنعمتك قبل أن أكون شيئاً مذكوراً و خلقتني من التراب
ثم أسكنتني الاصلاب أمناً لريب المنون و اختلاف الدهور فلم أزل ظاعناً
من صلب إلى رحم في تقادم الايام الماضية و القرون الخالية لم تخرجني
لرأفتك بى و لطفك لى و إحسانك إلى فى دولة أيام الكفرة الذين
نقضوا عهدك و كذبوا رسلك لكنك أخرجتني رافة منك و تحننا على
للذى سبق لى من الهدى الذى يسرتني و فيه أنشأتني و من قبل ذلك
رؤفت بى بجميل صنعك و سوابغ نعمتك... يا إلهى و إله آبائى إبراهيم و
إسماعيل و إسحاق و يعقوب....^۲

روایت (۸۵)

عن أبى كهمس قال حضرت موت إسماعيل و أبو عبد الله عليه السلام
جالس عنده فلما حضره الموت شد لحبيبه و غمضه و غطى عليه الملحفه
ثم أمر بتهيئته فلما فرغ من أمره دعا بكفنه فكتب فى حاشية الكفن
إسماعيل يشهد أن لا إله إلا الله^۳.

(۱) کافی ج ۶ ص ۳۳۹

(۲) بحار الانوار ج ۹۵ ص ۲۱۶ تا ۲۲۰

(۳) تهذيب الاحكام ج ۱ ص ۲۸۹

روايت ٨٦

عن ابن زياد قال سمعت جعفر بن محمد عليه السلام و قد سئل عن قوله تعالى قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فقال إن الله تعالى يقول للعبد يوم القيامة عبيد أ كنت عالما فإن قال نعم قال له أ فلا عملت بما علمت وإن قال كنت جاهلا قال له أ فلا تعلمت حتى تعمل فيخصم فتلك الحجة البالغة.^١

روايت ٨٧

من كلام موسى بن جعفر عليه السلام مع الرشيد...فهى الحجة البالغة التى بينها الله فى قوله لنبيه قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ يبلغ الحجة البالغة الجاهل فيعلمها بجهله كما يعلمه العالم بعلمه لأن الله عدل لا يجور يحتج على خلقه بما يعلمون و يدعوهم إلى ما يعرفون لا إلى ما يجهلون و ينكرون.^٢

روايت ٨٨

عن محمد بن سنان قال كنت عند مولاي الرضا عليه السلام ... فقال عليه السلام إن الله جل جلاله قال لمحمد صلى الله عليه وآله فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ و هى التى تبلغ الجاهل فيعلمها بجهله كما يعلمها العالم بعلمه و الدنيا و الآخرة قائمتان

(١) بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٩

(٢) بحار الأنوار ج ١٠ ص ٢٤٤

بالحجة^۱.

روایت (۸۹)

عن المفضل قال سمعت أبا عبد الله - عليه السلام - يوماً ودخل عليه الفيض بن المختار فذكر له آية من كتاب الله عز وجل يأولها أبو عبد الله - عليه السلام - فقال له الفيض جعلني الله فداك ما هذا الاختلاف الذي بين شيعتكم قال وأي الاختلاف يا فيض فقال له الفيض إني لا جالس في حلقتهم بالكوفة فأكد أن أشك في اختلافهم في حديثهم حتي أرجع إلي المفضل بن عمر فيوقفني من ذلك علي ما تستريح إليه نفسي وتطمئن إليه قلبي فقال أبو عبد الله - عليه السلام - أجل هو كما ذكرت يا فيض إن الناس أولعوا بالكذب علينا إن الله افترض عليهم لا يريد منهم غيره وإني أحدث أحدهم بالحديث فلا يخرج من عندي حتي يتأوله علي غير تأويله وذلك أنهم لا يطلبون بحديثنا وبحبنا ما عند الله وإنما يطلبون الدنيا وكل يحب أن يدعي رأساً إنه ليس من عبد يرفع نفسه إلا وضعه الله وما من عبد وضع نفسه إلا رفعه الله وشرفه فإذا أردت حديثنا فعليك بهذا الجالس وأوماً بيده إلي رجل من أصحابه

فسألت أصحابنا عنه فقالوا زرارة بن أعين.^١

روايت (٩٠)

قال نظر أبو عبد الله ع إلى رجل و قد خرج من الحمام مخضوب
اليدين فقال له أبو عبد الله ع أيسرك أن يكون الله خلق يديك هكذا
قال لا والله وإنما فعلت ذلك لأنه بلغني عنكم أنه من دخل الحمام
فلير عليه أثره يعني الحناء فقال ليس ذلك حيث ذهبت إنما معنى ذلك
إذا خرج أحدكم من الحمام و قد سلم فليصل ركعتين شكرا.^٢

روايت (٩١)

عن أبي عبد الله ع قال جاء رجل إلى النبي ص فقال يا رسول الله
هلك فقال له ع أتاك الخبيث فقال لك من خلقك فقلت الله فقال
لك الله من خلقه فقال إي والذي بعثك بالحق لكان كذا فقال رسول
الله ص ذاك والله محض الإيمان.^٣

روايت (٩٢)

قال ابن أبي عمير فحدثت بذلك عبد الرحمن بن الحجاج فقال

(١) بحار الانوار ج ٢ ص ٢٤٦ ح ٥٨ (در نسخه دعائم چنین است: حتى كأن الله

افترض عليهم ...)

(٢) معانی الاخبار ص ٢٥٤

(٣) کافی ج ٢ ص ٤٢٥

حدثني أبي عن أبي عبد الله ع أن رسول الله ص إنما عنى بقوله هذا و الله محض الإيمان خوفه أن يكون قد هلك حيث عرض له ذلك في قلبه.^۱

این روایت دو جنبه دارد یکی عدم فهم مردی که نزد پیامبر ﷺ آمد و دیگری اختلاف فهم اصحاب امام صادق علیه السلام.

روایت ۹۳)

عن الحلبي عن أبي عبد الله ع قال سألت أبا عبد الله ع عن الوباء يكون في ناحية المصر فيتحول الرجل إلى ناحية أخرى أو يكون في مصر فيخرج منه إلى غيره فقال لا بأس إنما نهى رسول الله ص عن ذلك لمكان ربيّة كانت بحيال العدو فوقع فيهم الوباء فهربوا منه فقال رسول الله ص الفار منه كالفار من الزحف كراهية أن تخلو مراكزهم.^۲

روایت ۹۴)

عن الحسين بن خالد، قال قلت لأبي الحسن الرضا (عليه السلام) إن عبد الله ابن بكير كان يروي حديثاً ويتأوله، وأنا أحب أن أعرضه عليك. فقال ما ذلك الحديث قلت قال ابن بكير حدثني عبيد بن زرارة،

(۱) کافی ج ۲ ص ۴۲۵

(۲) کافی ج ۸ ص ۱۰۸

قال كنت عند أبي عبد الله (عليه السلام) أيام خروج محمد بن عبد الله بن الحسن، إذ دخل عليه رجل من أصحابنا، فقال له جعلت فداك، إن محمد بن عبد الله قد خرج، وأجابه الناس، فما تقول في الخروج معه فقال أبو عبد الله (عليه السلام) اسكن ما سكنت السماء والأرض. فقال عبد الله بن بكير فإذا كان الأمر هكذا، ولم يكن خروج ما سكنت السماء والأرض، فما من قائم ولا من خروج. فقال أبو الحسن (عليه السلام) صدق أبو عبد الله (عليه السلام)، وليس الأمر على ما تأوله ابن بكير، إنما قال أبو عبد الله (عليه السلام) اسكنوا ما سكنت السماء من النداء، والأرض من الخسف بالجيش^١.

روایت ٩٥)

عن سلمة بن محرز قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل وقع على أهله قبل أن يطوف طواف النساء قال ليس عليه شيء فخرجت إلى أصحابنا فأخبرتهم فقالوا اتقاك هذا ميسر قد سأل عن مثل ما سألت فقال له عليك بدنة قال فدخلت عليه فقلت جعلت فداك إني أخبرتك أصحابنا بما أجبتني فقالوا اتقاك هذا ميسر قد سأل عما سألت فقال له عليك بدنة فقال إن ذلك كان بلغه فهل بلغك قلت لا

قال ليس عليك شيء.^١

روایت ۹۶)

عن أبي عبد الله ع أنه قال فإن قام رجلان فقال أحدهما هذا الفجر قد طلع وقال الآخر ما أرى شيئا طلع بعيني وهما معا من أهل العلم و المعرفة بطلوع الفجر وصحة البصر قال ع فللذي لم يستب الفجر أن يأكل ويشرب حتى يتبينه و على الذي تبينه أن يمسك عن الطعام و الشراب لأن الله عز و جل يقول كلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الأبيض من الخيط الأسود من الفجر فأما إن كان أحدهما أعلم أو أحد نظرا من الآخر فعلى الذي هو دونه في النظر والعلم أن يقتدي به.^٢

روایت ۹۷)

عن محمد بن عيسى عن حريز قال: خرجت إلى فارس و خرج معنا محمد الحلبي إلى مكة فاتفق قدومنا جميعا إلى حنين فسألت الحلبي فقلت له أظرفنا بشيء قال نعم جئتكم بما تكره قلت لأبي عبد الله ع ما تقول في الاستطاعة فقال ليس من ديني و لا من دين آبائي فقلت الآن ثلج عن صدري و الله لا أعود لهم مريضا و لا أشيع لهم جنازة و لا أعطيهم شيئا من زكاة مالي قال فاستوى أبو عبد الله ع جالسا و قال

(١) کافی ج ٤ ص ٣٧٨

(٢) مستدرک الوسائل ج ٧ ص ٣٤٨

لي كيف قلت فأعدت عليه الكلام فقال أبو عبد الله ع كان أبي ع يقول أولئك قوم حرم الله وجوههم على النار فقلت جعلت فداك و كيف قلت لي ليس من ديني ولا من دين آبائي قال إنما أعني بذلك قول زرارة وأشباهه^١.

روایت ٩٨

قال سمعت حمزة بن حمران، يقول حين قدم من اليمن لقيت أبا عبد الله (ع) فقلت له بلغني أنك لعنت عمي زرارة قال فرفع يده حتى صك بها صدره، ثم قال لا والله ما قلت ولكنكم تأتون عنه بأشياء فأقول من قال هذا فأنا منه بريء، قال قلت فأحكى لك ما يقول قال نعم، قال قلت إن الله عز وجل لم يكلف العباد إلا ما يطيقون وأنهم لن يعملوا إلا أن يشاء الله ويريد ويقضي، قال هو والله الحق، ودخل علينا صاحب الزطي فقال له يا ميسر أأست على هذا قال على أي شيء أصلحك الله أو جعلت فداك قال فأعاد هذا القول عليه كما قلت له، ثم قال هذا والله ديني ودين آبائي^٢.

روایت ٩٩

عن حمران بن أعين قال: قلت لأبي جعفر ع جعلت فداك إنا نصلي

(١) بحار الانوار ج ٥ ص ٤٦

(٢) بحار الانوار ج ٥ ص ٤٨

مع هؤلاء يوم الجمعة وهم يصلون في الوقت فكيف صنع فقال صلوا معهم فخرج حمران إلى زرارة فقال له قد أمرنا أن نصلي معهم بصلاتهم فقال زرارة ما يكون هذا إلا بتأويل فقال له حمران قم حتى تسمع منه قال فدخلنا عليه فقال له زرارة جعلت فداك إن حمران زعم أنك أمرتنا أن نصلي معهم فأنكرت ذلك فقال لنا كان علي بن الحسين ص يصلي معهم الركعتين فإذا فرغوا قام فأضاف إليهما ركعتين.^١

روایت (۱۰۰)

في تفسير النعماني، بالإسناد المذكور في كتاب القرآن عن أمير المؤمنين ع... و قال ع في قوله تعالى قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ^٢ قال معنى شطره نحوه إن كان مرثيا و بالدلائل و الأعلام إن كان محجوبا فلو علمت القبلة لوجب استقبالها و التولي و التوجه إليها و لو لم يكن الدليل عليها موجودا حتى تستوي الجهات كلها فله حينئذ أن يصلي باجتهاده حيث أحب و اختار حتى يكون على يقين من الدلالات المنصوبة و العلامات الماثثة فإن مال عن هذا التوجه مع ما ذكرنا حتى يجعل الشرق غربا و الغرب شرقا زال معنى اجتهاده و فسد حال اعتقاده قال و قد جاء عن النبي ص خبر منصوص مجمع عليه أن الأدلة

(۱) کافی ج ۳ ص ۳۷۵

(۲) بقره/ ۱۴۴

المنصوبة على بيت الله الحرام لا تذهب بكليتها حادثة من الحوادث منا
من الله تعالى على عباده في إقامة ما افترض عليهم^١.

روايت (١٠١،١)

عن زرارة قال: كنت جالسا عند أبي جعفر ذات يوم إذ جاءه رجل
فدخل عليه فقال له جعلت فداك إني رجل جار مسجد لقومي فإذا أنا
لم أصل معهم وقعوا في وقالوا هو هكذا وهكذا فقال أما لئن قلت
ذاك لقد قال أمير المؤمنين ص من سمع النداء فلم يجبه من غير علة فلا
صلاة له فخرج الرجل فقال له لا تدع الصلاة معهم و خلف كل إمام
فلما خرج قلت له جعلت فداك كبر علي قولك لهذا الرجل حين
استفتاك فإن لم يكونوا مؤمنين قال فضحك ع ثم قال ما أراك بعد إلا
هاهنا يا زرارة فأية علة تريد أعظم من أنه لا يؤتم به ثم قال يا زرارة أ ما
تراني قلت صلوا في مساجدكم و صلوا مع أئمتكم^٢.

روايت (١٠١،٢)

محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال كنت عند الشيخ أبي
القاسم الحسين بن روح قدس الله روحه مع جماعة... قال محمد بن
إبراهيم بن إسحاق فعدت إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح قدس

(١) بحار الأنوار ج ٨١ ص ٦٧

(٢) کافی ج ٣ ص ٣٧٢

اللّٰهُ رَوْحُهُ مِنَ الْغَدِّ وَأَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي أَتَرَاهُ ذَكَرَ مَا ذَكَرْنَا يَوْمَ أَمْسٍ
مِنْ عِنْدِ نَفْسِهِ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ لَأَنْ أُخْرَ مِنْ
السَّمَاءِ فَتَخْطِفَنِي الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِي الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ أَحَبُّ إِلَيَّ
مِنْ أَنْ أَقُولَ فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ بِرَأْيِي وَمِنْ عِنْدِ نَفْسِي بَلْ ذَلِكَ
عَنِ الْإِصْلَافِ وَمَسْمُوعٌ عَنِ الْحُجَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.^١

أَخْرَجُوا أَنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

آن چه تا کنون از سایت «آشتی با خرد» چاپ شده است:

- ۱. از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی
- ۲. اشراق خورشید (جهان در عصر طلایی ظهور)
- ۳. علل غیبت خورشید (دلایل حرمان از امام زمان عجل الله فرجه)
- ۴. شاقول اخباریت و اصولیت
- ۵. پیشینه نص‌زدگی (اخباریت لابلای تاریخ و روایات)
- ۶. درنگی نو بر لایه‌های تقلید
- ۷. ستون استوار دین (مرجعیت امینان دنیا و دین)
- ۸. پرسش‌ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید
- ۹. إعجاز و کرامت از واقعیت تا پندار
- ۱۰. فتنه وهابیت قوچان
- ۱۱. رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتباب
- ۱۲. جواهر ناشناخته زندگینامه شیخ عبدالله ریزگی
- ۱۳. برترین لبیک به آیه‌ی نفر، شناسنامه قرآنی طلبگی
- ۱۴. کافر در سه مدار آفرینش، انسانیت و احکام
- ۱۵. فاطمه سلام الله علیها به میدان آمد تا علی علیه السلام زنده بماند
- ۱۶. ماه در ماه، امام زمان عجل‌الله‌فرجه در ماه رمضان
- ۱۷. اسرار پنهان توطئه ازدواج
- ۱۸. مجموعه «روزنه‌ای به عبودیت فقیهانه» (۴ حلقه تا کنون)
- ۱۹. علی علیه السلام باید بماند جلد یکم
- ۲۰. علی علیه السلام باید بماند جلد دوم
- ۲۱. گذری بر تقلید (تلخیص شماره ۶)
- ۲۲. ضمانت الهی، پشتوانه ابلاغ ولایت
- ۲۳. طلبگی، دشوارترین ریاضت
- ۲۴. اولوا الامری بر تارک غدیر
- ۲۵. الولاية فی مرآة الوحی المجلد الاول (تحقیق)
- ۲۶. الولاية فی مرآة الوحی المجلد الثانی (تحقیق)
- ۲۷. نظرة على التقليد (ترجمه عربی شماره ۲۱)
- ۲۸. اخباریت زیر ذره‌بین درایت جلد یکم
- ۲۹. اخباریت زیر ذره‌بین درایت جلد دوم
- ۳۰. شاقول الأخباریة و الاصولیة (ترجمه عربی شماره ۴)
- ۳۱. آشتی با خرد چرا و چگونه؟